تروریسم اسلامی

انگیزه ها و اهداف

تروریسم اسلامی, انگیزه ها و اهداف
عنوان چاپ اول: "تروریسم اسلامی, پایان یك شكست"
سیامك ستوده
طرح روی جلد: كیوان مهجور

چاپ اول: فوریه 2002 .
چاپ دوم: فوریه 2004 .

چاپ سوم: جولای 2005 .

Short Run Publisher

P.O. Box ۸۹۶
Gledale, ca. ۹۱۲۰۹

نشانی برای تماس و سفارش کتاب:

۳۱۰-۳۵۸-۹۹۹۱
www.siamacsotudeh.com

Siamac Sotudeh
P.O. Box ۲۰۵۸
Santa Monica,Ca.۹۰۴۰۹
U.S.A.

فهرست مطالب

مقدمه چاپ اول

هنگامیکه بازگرداندن تاریخ به عقب به کشمش عمده میان نیروها تبدیل میگردد, بی شك تاریخ دارد مسیری خلاف جریان طبیعی و همیشگی اش را طی میکند و نباید انتظاری جز فرارسیدن سیاه ترین دوران و شرایط را داشت. اما مصداق عملی این تلاش برای به بازگرداندن تاریخ نه فقط در تلاش نیروهای عقب گرای اسلامی برای به عقب کشاندن تاریخ به چهارده قرن گذشته و برقراری نظام خلافت-که این از نظر تاریخی امری غیر عملی است , بلکه و بیشتر , در تلاشهای نیروی مقابل آنست که هم امروزی تر و هم قدرتمندتر است و بهانه مناسب تری در دست دارد تا تحت نام دفاع از آزادی بزرگترین ضربه ها را به دست آوردهای آزادی خواهانه بشری وارد آورد. گویی جنبش اسلامی برای این به میدان آمده است تا به راست ترین جناحهای سرمایه داری این فرصت را بدهد که مبارزه باعقب گرائی اسلامی را وسیله حقانیت بخشیدن به عقب افتاده ترین ایده ها و اهداف سیاسی خود قرار دهند, و خطر واقعی نیز در همین جاست , در اینکه سرمایه داری با نیرویی واقعا عقب افتاده تر از خودش درگیر شده است .

اولین درس تاریخی از این کشمکش تاسف بار اینست که سرمایه داری بدرجه ایکه بتواند خود را بیشتر محق جلوه دهد بهمان اندازه بیشتر وحشیگری و جنایت میکند. و دومین درس اینکه در غیاب نیروی واقعی پیش برنده تاریخ , نیروی مردم و نیروی مبارزه طبقاتی, مبارزه این نیروها با ارتجاع , جای خود را به آنچه که ما امروز شاهد آن هستیم , یعنی کشمکش نیروهای ارتجاعی با نیروهای عقب افتاده تری که سر از گور در آورده اند تا برای

تجدید مطالبات تاریخا دفن شده خود مبارزه کنند, میدهد و از اینرو تاریخ در مسیر بازگشت به گذشته قرار میگیرد .

این موضوع ایست که سعی شده است, هر چند بطور ضمنی, ولی از خلال بررسی حوادث اخیر در این نوشته توضیح داده شود و امید است که مورد طبع خواننده واقع شود.

سیامك ستوده

مقدمه چاپ دوم

کتاب تروریسم اسلامی که چاپ اول آن در 2002 منتشر شد در فوریه 2000 به چاپ دوم رسید. استقبال از کتاب باعث شد که من به تکمیل کتاب و افزایش صفحات آن تشویق شوم چون کتاب تروریسم اسلامی را من در حالی نوشتم که مشغول نگاشتن جلد اول کتاب زن و سکس در تاریخ بودم و هر چند نمی خواستم قبل از پایان کتاب مزبور درگیر کار دیگری شوم , ولی فشار حوادث یازدهم سپتامبر مرا مجبور ساخت تا در مورد آن هرچند خلاصه وار و عجولانه , دست به قلم شوم . به این ترتیب بود که آنرا

به سرعت و در طول دو هفته تمام کردم . از اینرو, هنگامیکه که چاپ اول آن تمام و به چاپ دوم رسید نه تنها تشویق بلکه همچنین با پایان یافتن جلد اول کتاب زن و سکس در تاریخ فرصت یافتم که آنرا تکیل نمایم و به این ترتیب بود که نزدیك به 50 صفحه جدید بر آن افزوده گشت . بخصوص که کتاب مزبور برای ترجمه و نشر به زبان انگلیسی آماده می شد و از اینرو, برای خواننده غیر ایرانی که کمتر از نزدیك با جنبش اسلامی آشنائی داشت آوردن مطالب اضافی برای فهم مطالب آن بیش از پیش ضروری شد. این افزوده ها مصالب کتاب را بسیار مستند و قابل اتکاء تر نمود بطوریکه مراجعات کتاب را از 25 عدد در چاپ اول به حدود 88 عدد در چاپ دوم افزایش داد. منجمله آنکه بخشی در مورد حزب الله ترکیه, بخشهای چندی در مورد اسلام واقعی و چگونگی به قدرت رسیدن آن در عربستان به آن اضافه شد و جریان نقشی که آمریکا در به قدرت رسیدن خمینی در ایران بازی کرد با استفاده از خاطرات برژینسکی مشاور امنیتی کارتر و مباحثات درونی شوران امنبت ملی آمریکا در این مورد مستند و دقیقتر شد.

خوشبختانه, در حال حاضر تلاشهائی در کار است که این کتاب به زبانهای عربی و ترکی و فرانسه نیز ترجمه و در اختیار علاقه مندان عرب و ترك و فرانسوی نیز قرار گیرد که این خود نیز بر حس رضایت من از این افزوده ها میافزاید. زیرا در حالیکه حوادث شوم انقلاب 1979 ایران اکنون در عراق نیز , بدنبال حمله جنایتکارانه آمریکا به آن, در حال تکرار بوده و این خود به مطالب کتاب اهمیت دوباره ای می بخشد, بعلاوه این ترجمه ها کتاب را به هدف اصلی اش که رسیدن به گوش مللی است که هنوز حکومت شوم اسلامی را تجربه نکرده اند نزدیك تر میسازد.

بهرحال , امیدوارم که مطالب اضافه شده به کتاب مطالعه آنرا حتی برای خواننده ای که چاپ اول آنرا قبلا خوانده است, جذاب و خواندنی تر کرده باشد.

سیامك ستوده ژانویه 2004

مقدمه چاپ سوم

کتاب تروریسم اسلامی، خوشبختانه در طی سه سال به چاپ سوم خود رسید. در این چاپ باز هم تغییراتی بعمل آمد. نه تنها در چند مورد اصلاحاتی جزئی در متن انجام گرفت، بعلاوه، چندین صفحه نیز در مورد نظرات بعضی گروهها و جریانات اسلامی مانند مجاهدین خلق، دکتر شریعتی، مهندس بازرگان، آیة الله طالقانی و عبدالکریم سروش در باب اصل ولایت فقیه به آن اضافه گشت. باین ترتیب، بررسی گروهها و جریانات اسلامی از نقطه نظر انطباق نظراتشان با اسلام ناب محمدی کاملتر گردید. امیدوارم که مورد پسند خوانندگان واقع گردد.

سیامک ستوده
جولای 2005

فصل اول

بن لادن کیست و چه میخواهد

بن لادن پیرو یکی از فرق اسلامی بنام " وهابی " یا "سَلَفی" است . در زبان عربی "سَلَف" از "سَلَف الصالحین" به معنی اَسلاف متقی میاید. بنابراین ، از لحاظ لغوی، سَلَفی مسلمانی است که فقط از اسلاف صالح و واقعی خود یعنی از محمد و اصحاب وی پیروی میکنند.

البته سلفی های ساکن عربستان را وهابی خطاب میکنند . این کلمه از نام "محمدابن عبدالوهاب" که مسلك سلفی را در قرن نوزدهم در عربستان بنیان نهاد مشتق شده است

باین ترتیب ، بن لادن در یکی از همین خانواده های وهابی بود که پرورش یافت . پدرش "محمد عواد ابن بن لادن" یك مهاجر یمنی بود که در پی اقبال خویش به عربستان مهاجرت کرده بود . او بزودی در آنجا از طریق حرفه مقاطعه کاری ساختمان با دربار

سعودی رابطه نزدیکی برقرار میکند . از طریق همین رابطه نزدیك، که البته بدون داشتن مسلك وهابی امکان پذیر نمی بود، موفق به بستن قراردادهای ساختمانی پر سودی با دربار سعودی میشود و بزودی او و خانواده اش به یکی از بزرگترین مقاطعه کاران عربستان تبدیل میگردند. بن لادن در چنین خانواده ایست که بزرگ میشود.

بنابراین ، پس از مرگ پدر ، بهمراه پنج برادر و خواهر خویش ، نه تنها میراث خوار ثروت پدر، بلکه شاید مهمتر از آن ، وارث مذهب وهابی او نیز میشود.

مذهب وهابی یك فرقه فوق ارتجاعی و ناب محمدی است که خواهان بازگشت به دوران اولیه اسلام و بر پائی حکومتی شبیه خلافت اولیه اسلام در قرن هفتم میلادی میباشد.

بنابراین، اولین چیزی که در مورد این مذهب به نظر میآید عبارت از اینست که قصد آن کشاندن تاریخ به عقب ، یعنی به دوران عروج اسلام در 1400 سال قبل ، وقتی که محمد نظام اسلامی خود را در قرن هفتم میلادی بر پا کرد، میباشد.

حکومت اسلامی بعد از مرگ محمد نظام خلافت نامیده میشد که با توسعه سریع خود ، پس از در هم شکستن امپراطوری ساسانی و بیزانس (رم شرقی) و فتح سرزمینهای بسیاری در آسیا ، آفریقای شمالی و اروپا ، به بزرگترین امپراطوری عصر خود تبدیل میگردد.

خلیفه که حکم جانشین و نماینده پیغمبر را داشت عبارت از حکمران مستبدی بود که در راس دستگاه خلافت قرار داشت و در اجرای احکام خدا از قدرت مطلقه ای برخوردار بود. این احکام و قوانین بنا بر مذهب وهابی تنها در قرآن و سنت وجود داشت . وهابیت هدفش احیای یك چنین حکومتی بود. حکومتی که بطور کامل ملهم از احکام مزبور و دقیقا مشابه همان چیزی قرار بود باشد که در زمان محمد و جانشینان او برقرار بود. این همان چیزی است که ما در یکی از اسناد سلفی در باره اساس معتقدات مذهب وهابی یا سلفی و ریشه آن مشاهده می کنیم:

"دعوت سلفی عبارت از دعوت قرآن و سنت (که عبارت از اسلام ناب و بری از هر گونه اضافات، حذفیات و تحریفات است) می باشد... بهر حال ، عنوان سلفی و وهابی در عمل یك چیز و مترادف هم میباشند. وقتی به کسی میگویند "وهابی" معمولا منظورشان سلفی های شبه جزیره عربستان است ."[۱]

اکنون اجازه دهید ببینیم خصوصیات عملی جامعه ایکه او در پی آنست چیست ؟

حکومت طالبان در افغانستان نمونه رژیمی بود که بن لادن قصد برپا کردن آنرا در خاور میانه و در تمام نقاط جهان دارد . او نه تنها طالبان را بعنوان "مسلمانان واقعی" مورد ستایش قرار میدهد بلکه همچنین ، در دفاع از آنها و در مبارزه با دشمنانشان در افغانستان، تفنگ بدست گرفته و سالها جنگیده بود.

بن لادن از همان ابتدا از وقتی که افغانستان توسط روسها در 1979 اشغال شد از طریق جمع آوری پول به مجاهدین کمك میکرد. برای این منظور در 1982 شخصا به افغانستان رفت.

تا سال 1986 ، سالی که اولین پایگاه نظامی اش را در افغانستان بر پا نمود درگیر تنها جمع آوری کمك های مالی و لجیستیکی برای مجاهدین بود . ولی بتدریج فعالیتهایش را به سطح نظامی گسترش داد و دست به کار تشکیل پایگاههای نظامی و درگیری با نیروهای اشغالگر روسی شد، بطوریکه طی دو سال بعد ، تعداد پایگاههای نظامی او تا شش پایگاه، و عملیات رزمی اش تا پنج برخورد بزرگ نظامی با روسها افزایش مییابد.

پس از عقب نشستن روسها از افغانستان در 1992 و عروج طالبان، او به طالبان در مبارزه اش با مجاهدین و شکست آنها کمك کرد. او هر چند به مجاهدین در مبارزه شان بر علیه روسها کمك مي کرد ، ولی در درگیری طالبان با آنها جانب طالبان را گرفت ، چرا که از نظر او طالبان از مجاهدین اسلامی تر بودند. او در یکی از مصاحبه هایش در 1999 با این کلمات از طالبان سخن می گوید :

"خداوند با آمدن رژیم طالبان مسلمانان را مورد رحمت خود قرار داد."[۲]

از اینرو، پس از رسیدن طالبان به قدرت ، او در اتحاد کامل با آنها بسر میبرد و در مبارزه مرگ و زندگی میان طالبان و اتحاد شمال (مجاهدین) که از طرف امریکا حمایت میشدند ، او در کنار طالبان با تمام نیرو و بعنوان یك قدرت تعیین کننده می جنگد.

باین ترتیب است که نگاهی به خصوصیات رژیم طالبان نوع عملی نظامی را که او در پی آنست برای ما روشن میکند. در حکومت طالبان:

1- خبری از احزاب سیاسی ، انتخابات و سیستم نمایندگی که مردم از طریق آن بتوانند در تصمیم گیری ها حتی به ظاهر هم شده دخالت کنند وجود نداشت . تنها رهبر سیاسی که کلام او حکم قانون و حرف آخر را داشت " ملا عمر" رهبر مذهبی طالبان بود تصمیماتش همگی بر پایه قرآن و سنت قرار داشت . به این ترتیب در افغانستان حتی مقام انتخابی که توسط مردم انتخاب شده باشد وجود نداشت . قوانین قرآن و شریعت تنها قوانین قابل اجرا در مملکت و تمام مقامات دولتی در انحصار ملاها و کسانی که مورد اعتماد آنها بودند قرار داشت.

این دقیقا همان روشی بود که حکومت و بعد امپراطوری اسلامی نیز در زمان محمد و جانشینان او خلفای راشدین ، اموی و عباسی طی قرنها به طریق آن اداره میشد ، یعنی حکومت دیکتاتوری و مونارکی-مذهبی محض که در آن پادشاه یا خلیفه بر جان و مال مردم حکومت میکرد و احدی حق اعتراض به آنرا نداشت .

در نظام اسلامی زمان محمد نیز همانطور که خمینی به صراحت به آن اعتراف میکند، ما با هیچ چیزی که با نظام طالبان متفاوت باشد بر نمی خوریم. او میگوید:

"حکومت اسلامی از قانون اسلام تبعیت میکند. نه از مردم ناشی میشود و نه از نمایندگان آنها بلکه مستقیما از جانب خداوند و اراده الهی سرچشمه میگیرد."[۳]

"پیغمبر اسلام خود حکام را بر ولایات می گماشت ، دادگاهها را تشکیل میداد و قضات را منتصب مینمود و به کشورهای دیگر و نزد شاهان سفیر میفرستاد ... در یك کلام همه کارهای یك دولت را انجام میداد."[۴]

2- زنان هیچ گونه حق و حقوقی نداشتند. رابطه جنسی خارج از خانواده ممنوع بود و چنین رابطه ای تنها بین زن و شوهر و آنهم تنها بنا به میل مرد مجاز بود . زنان اصولا برده شوهران خود بودند . بدون اجازه آنها حق خارج شدن از خانه یا اجازه سفر را نداشتند و از کار در خارج خانه ، رفتن به مدرسه و تحصیل و هر چیز دیگری جز آشپزی و خانه داری محروم بودند. حتی حق صحبت کردن باغریبه را نداشتند و در صورت اضطراری باید هنگام صحبت سنگ ریزه در دهان خود میگذاشتند تا صدایشان حالت زنانه خود را از دست داده و از نظر جنسی مردان را تحریك نکنند. زنان بیمار حق نداشتند توسط دکتر مرد معاینه شوند.

هنگامیکه سازمان ملل قبل از 11 سپتامبر برای جلوگیری از قحطی و مرگ و میر در افغانستان میخواست مقادیر زیادی قرص نان را میان خانواده های نیازمند پخش کند ، حکومت طالبان مانع اینکار شد چرا که فرستادن کارمندان سازمان ملل به خانه ها را، که غریبه بحساب می آمدند، مخالف قوانین میدانست.

سازمان ملل برای جلوگیری از تقلب در کار توزیع نان ناچار بود ماموران خود را برای سرشماری اعضای خانوارها به خانه ها بفرستد . در ابتدا قرار بود مردان را برای اینکار استخدام نمایند . ولی اینکار ممکن نبود زیرا حکومت طالبان اجازه نمیداد مردان غریبه به خانه ها رفته چشمشان به زنان نامحرم بیافتد و با آنها صحبت کنند. برای رفع این مشکل سازمان ملل پیشنهاد استخدام و فرستادن زنان را به خانه ها داد . ولی اینکار نیز

ممکن نگشت چرا که در حکومتِ اسلامی طالبان زنان حق استخدام شدن و کار کردن در خارج از خانه را نداشتند .

در حکومت طالبان زنان باید تسلیم بی چون و چرای شوهران خود میبودند . حق اعتراض به اینکه شوهرانشان زنان بیشتری بگیرند را نداشتند. حتی شوهران آنها مي توانستند زنهای جدید خود را (حد اکثر 4 زن دائمی و هرچند زن غیر دائمی) به خانه آورده و با آنها در همان خانه مشترك زندگی کنند. حق طلاق بطور کامل با مردان بود و زن حق هیچگونه اعتراضی را نداشت. زن فقط در مواردی مي توانست از شوهرش جدا شود که مثلا شوهرش از تامین مخارج زندگی او سر باز زند . تازه اینکار هم با مشکلات زیادی مواجه می گشت و عملا غیر عملی بود.

مثلا از آنجا که زن حق کار در بیرون خانه را نداشت ، لذا در صورت جدائی از شوهرش ، نمیتوانست زندگی خود را تامین نماید و این امر او را در وضعیت معیشتی خطرناك تری قرار میداد .

در افغانستان زنان بیوه در مقیاس وسیعی در معرض مرگ و میر قرار داشتند . بخصوص زنان بیوه ایکه اقوامشان را نیز در جریان جنگ از دست داده بودند و لذا هیچکسی را برای نگهداری از خود نداشتند . بسیاری از آنها که قبلا زندگی خانوادگی داشتند ، اکنون مجبور به گدائی در کوچه و خیابان شده بودند.

در چنین شرایطی در افغانستان برای زنان مسئله ، نه جدا شدن از شوهرانشان بلکه ماندن اجباری با آنها بود . چرا که این تنها راه تامین معاش و زنده ماندن شان بحساب می آمد.

واضح است که در چنین شرایطی مرد به هر طریقی که مي خواست میتوانست با زن رفتار کند و زن جرات هیچگونه اعتراضی را نداشت . چرا که در اینصورت مرد او را طلاق میداد و بیچاره گی وی در مقیاس چند برابر تازه شروع میشد. به این ترتیب بود که مردان بطور کامل بر زنانشان مسلط و زنان همچون برده گان آنان به شمار میرفتند.

زنان بر اساس قوانین و سنت های عقب افتاده اسلامی بود که در چنین وضعیتی بسر میبردند، و این دقیقا همان وضعیتی بود که

زنان در اسلام یعنی در همان نظامی داشتند که بن لادن و امثال آن قصد بازگرداندن آنرا دارند.

فصل دوم

آیا اسلام موجب آزادی زنان شد؟

هنگامیکه اسلام در شبه جزیره عربستان اعلام موجودیت کرد ، جامعه عربستان بتازگی از یك جامعه مادر تبار به یك جامعه پدر سالار انتقال یافته بود و از اینرو در آن هنوز سنت های باقیمانده از جامعه مادرتباری وجود داشت، بطوری که در آن هنوز زنان زیادی از حقوق زیادی برخوردار بودند . منجمله اینکه زنان نه تنها حق کار کردن در خارج از خانه را داشتند، بلکه بالاتر از آن، کم نبودند زنانی که مانند خدیجه ، زن اول خود پیغمبر ، که بازرگان و کارفرمای وی بود، از مدارج بالائی در جامعه برخوردار بودند.

همینطور زنانی مانند "ماویه بنت افضل" وجود داشتند که آنطور که در نوشته های اولیه اسلامی آمده است "ثروتمند ، زیبا و در روابط جنسی اش کاملا آزاد و سر خود بود و همیشه مردی را برای ازدواج انتخاب میکرد که بیش از همه او را راضی کند و هرگاه که به مرد دیگری میل پیدا میکرد مرد اول را رها مینمود."[5]

بعلاوه ، زنان نه تنها از حق طلاق ، بلکه در قبائل بدوی که باقیمانده از دوران مادر تباری بودند، از حق رابطه آزاد جنسی قبل از ازدواج نیز برخوردار بودند که به آن "نِکاح اَلمُتعَه" مي گفتند و در آن، زنی که ازدواج نکرده بود آزاد بود که به میل و اراده خود ، بدون کسب اجازه از هیچ احدی با هر مردی که میخواست رابطۀ جنسی برقرار کند. در این مورد زن را "صدیقه" **یعنی** "دوست دختر" مرد می نامیدند.[6] اسلام کاری که کرد این بود که زنان را از موقعیت هائی که داشتند بکلی به پائین کشید و آنان را در موقعیت نیمه برده قرار داد و بطور کامل تحت سلطه مردان در آورد .

"مردان را بر زنان تسلط و حق نگهبانی است بواسطه آن برتری که خدا بعضی را بر بعضی مقرر داشته است و هم بواسطه آنکه مردان از مال خود به زنان نفقه دهند. پس زنان شایسته و مطیع در غیبت مردان حافظ حقوق شوهران باشند و آنچه خدا به حفظ آن

امر فرموده نگهدارند و زمانی که از مخالفت و نافرمانی آنها بیمناکید باید نخست آنها را پند دهید و از خوابگاهشان دوری جوئید. در صورت نافرمانی، آنها را به زدن تنبیه کنید. چنانکه اطاعت کردند دیگر هیچ گونه حق ستم بر آنان ندارید که همانا خدا بزرگوار و عظیم الشان است و از ظالم انتقام خواهد کشید."[۷]

بعلاوه، محمد چند زنی را در عربستان مورد تایید قرار داد. و حق طلاق را منحصرا به مردان داد. تا آنزمان در عربستان بخشا زنان نیز از حق طلاق و گاهی چند شوهری برخوردار بودند . کاری که محمد در این رابطه کرد این بود که اولا چند شوهری را لغو و چند زنی را به تنها قانون عربستان تبدیل کرد و حتی از زبان خدا برای خودش در این مورد امتیازات ویژه ای هم قائل شد. به این معنا که اگر مومنان فقط حق داشتن زنان عقدی و صیغه و کنیزکان را داشتند ، او علاوه بر اینها با هر زن دیگری که بدون قید و شرط خود را تسلیم او میکرد، میتوانست هم خوابگی کند.

"ای پیغمبر ما زنانی را که مهرشان را ادا کردی بر تو حلال کردیم و کنیزانی را که به غنیمت خدا نصیب تو کرده و ملك تو شد و نیز دختران عمو ، دختران عمه و دختران دائی و دختران خاله ، آنها که با تو از وطن خود هجرت کردند و نیز زن مومنه ایکه خود را به رسول بی شرط و مهر ببخشد و رسول هم به نکاحش مایل باشد. که این حکم مخصوص است ، دون مومنان ، که ما حکم زنان عقدی و کنیزان ملکی مومنان را به علم خود بیان کردیم . این زنان همه را که به تو حلال کردیم بدین سبب بود که بر وجود (عزیز) تو در امر نکاح هیچ حرج و زحمتی نباشد. و خدا را بر بندگان رحمت و مغفرت بسیار است . "[۸]

بهر حال ، همانطور که گفته شد نباید فکر کرد که این حق چند زنی تنها منحصر به او بود . این حق، همه مسلمانان مرد را در بر میگرفت.

"پس از آن کس از زنان را به نکاح خود در آورید که شما را نیکو و مناسب با عدالت است ، دو یا سه یا چهار (یا بیشتر)..."[۹]

بعلاوه، محمد برای آنکه رابطه و تماس زنان خود را که همگی در یك خانه بسر میبردند با مردان قطع کند ، همه آنها را در پشت یك پرده قرار داد و با آوردن به اصطلاح آیه ای از خدا به آنها حکم کرد که اگر خواستند به مهمانان و اقوام مردی که برای دیدن محمد یا زنان وی به خانه او رفت و آمد میکنند چیزی برای خوردن یا آشامیدن بدهند اینکار را از پشت پرده انجام دهند .

"ای کسانیکه به خدا ایمان آورده اید به خانه های پیغمبر داخل نشوید مگر آنکه اذن دهد... و هر گاه از زنان رسول متاعی می طلبید از پس پرده طلبید که حجاب برای آنکه دلهای شما و آنان پاکیزه بماند بهتر است و نباید هرگز رسول خدا را (در حیات) بیازارید و نه پس از وفات هیچگاه زنانش را به نکاح خود در نیاورید که این کار نزد خدا (گناهی) بسیار بزرگ است".[۱۰]
همین طور در آیه ای از زنان پیغمبر خواسته میشود که از خدا بترسند و با مردان به نرمی و نازکی صحبت نکنند. مبادا که آنان را تحریك نمایند.

"ای زنان پیغمبر شما مانند یکی دیگر از زنان نیستید. اگر خدا ترس و پرهیز کار باشید پس زنهار نازك و نرم با مردان سخن مگوئید مبادا آنکه دلش بیمار است به طمع بیافتد."[۱۱]

به این ترتیب ابتکار ریگ گذاردن در دهان زنان هنگام صحبت با مردان توسط حکومت طالبان چیزی جز اجرای این حکم خدا نبوده است. همین کار را محمد برای جلوگیری از بیرون رفتن زنان خود از خانه کرد. از اینرو از جانب خدا به آنها حکم کرد که:

"در خانه هایتان بنشینید و آرام بگیرید و مانند دوره جاهلیت پیشین آرایش و خود آرائی نکنید..."[۱۲]

و یا در مورد استفاده از چادر و مقنعه این آیه را صادر و زنان را مجبور به رعایت حجاب و پوشاندن خود کرد. همان چیزی که از مقررات خدشه ناپذیر حکومت طالبان بود.

"ای پیغمبر با دختران و زنان مومنان بگو که خویشتن را به چادر بپوشانند..."[۱۳]

بنابراین می بینیم که همه آنچه را که حکومت طالبان بعنوان مقررات اجتماعی در افغانستان برقرار کرد دقیقا همان قوانین اسلامی بود که در قرآن آمده و گروه "وهابی" و منجمله بن لادن هم قصد برپائی و احیای هم آنها را دارد .

در اسلام نیز مانند حکومت طالبان قوانین مزبور به زور بر زنان تحمیل شد و قبول آنها بهیچوجه حالت داوطلبانه نداشت . در غیر این صورت نیازی به آوردن آیه های تهدید آمیزی مثل آیه زیر نبود.

"ای زنان پیامبر ، هر یك از شما که کار ناروائی انجام دهد ، او را دو برابر دیگران عذاب خواهیم داد و این کار بر خدا آسان است و هر کدام از شما که از ا و رسول او فرمانبرداری کند، و نکوکار باشد، پاداشش را دو برابر خواهیم کرد."[۱۴]

فصل سوم

اسلام واقعی کدام است ؟
اسلام مکه یا اسلام مدینه ؟

حکومت ترور و سرکوب مخالفان در نظام طالبان، خمینی , و سایر جریانات واقعی اسلامی نیز از اسلام زمان محمد سرچشمه میگیرد. هنگامیکه محمد پس از فرار به مدینه و حمله به کاروانهای تجارتی اعراب و غارت پیاپی اموال مردم به ثروت و قدرت میرسد از آن ببعد آیه های رحمت و بخشش جای خود را به آیه های قتال یعنی آیه های تهدید و انتقام و کشتار میدهد و پس از آن کشتن و نابودی فیزیکی مخالفین آغاز می شود. به آیات قرآن در زمانی که محمد بیش از چند پیرو نداشت و از اینرو ضعیف و در حالت دفاعی بسر میبرد توجه کنید. در این آیات او از خشونت و بکار بردن زور برای جلب کفار چندان ذکری به میان نمی آورد. بالعکس , به پیروان خود توصیه می کند که در برخورد با غیر مسلمانان معقول و صبور باشند.

"(ای رسول ما) خلق را به حکمت و برهان و موعظه نیکو براه خدا دعوت کن و با بهترین طریق مناظره کن (وظیفه تو بیش از این نیست(که البته خدا (عاقبت حال) کسی که از راه او گمراه شده و آنکه هدایت یافته بهتر میداند."[۱۵]

"و اگر بشما مسلمانان کسی عقوبت وستمی رسانید شما باید درمقابل آن (و بقدر آن) انتقام کنید و اگر صبوری کنید البته برای صابران اجری (بهتر از انتقا) (خواهد بود."[۱۶]

"و تو (ای رسول) برای رضای خدا بر رنج تربیت امت صبر و تحمل پیشه کن و بر آنها (که ترك کفر و عناد نمیکنند) غمگین مشو و از مکر آنان دلتنگ مباش که خدا ازمکر خلق تو ودین تو را محفوظ میدارد."[١٧]

و اینها آیات مدینه اند که در آنها او حالت تعرضی به خود میگیرد.

"شما مومنان چون با کافران روبرو شوید باید آنها را گردن زنید تا آنگاه که از خونریزی بسیار دشمن را از پای در آورید پس از آن اسیران جنگ را محکم به بند کشید تا بعدا آنها را آزاد گردانید یا فداء گیرید."[١٨]

"(بعد از این) اگر منافقان و آنان که در دلهاشان مرض و ناپاکی است و هم آنها که در مدینه (بر ضد اسلام تبلیغات میکنند) دلِ اهل ایمان را مضطرب و هراسان میسازند دست (از این زشتی و بد کاری) نکشند ما هم تو را بر آنها مسلط گردانیم تا از آن پس جز اندك زمانی در مدینه در جوار توزیست نتوانند کرد. این مردم پلید و بدکار , راندهٔ درگاه حق اند باید هر جا یافت شوند آنانرا گرفته و بقتل برسانید."[١٩]

"ای پیغمبر با کافران و منافقان جهاد و مبارزه کن و بر آنها بسیار سخت گیر(بیش از این با آن عناصر فاسد مدارا مکن). مسکن آنها دوزخ است, که بسیار بد منزلگاهی خواهد بود."[٢٠]

بسیاری آیات دیگر نیز مردم را تهدید میکند که اگر بندگی خدا و پیغمبری او را نپذیرند خدا آنها را به عذاب الیم دچار میکند . باین معنا که آنها را بطرز فجیعی در آتش جهنم

میسوزاند و دوباره پوستشان را زنده میکند و دوباره میسوزاند و این شکنجه جسمی را تا به ابد ادامه میدهد .

"همانا آنانکه به آیات ما کافر شدند بزودی بآتش درخشان در افکنیم که همه پوست تن آنها بسوزد و بپوست دیگرش مبدل سازیم تا همواره سختی عذاب را بچشد که همانا خداوند مقتدر و کارش از روی حکمت است."[21] (همینطور در آیه های 19 , 20 , 21 و 22 از سورة الحج میگوید.

"این دو گروه (مومن و کافر) که در دین خدا با هم بجدال برخاستند دشمن یکدیگرند و برای آنانکه کافرهستند لباسی از آتش دوزخ بقامت شان بریده اند و بر سر آنان آب سوزان صحیح جهنم ریزند, تا پوست بدنشان و آنچه در درون آنها است همه بآن آب سوزان گداخته شود و گرز گران و عمودهای آهن بر سر آنها فرو کوبیده شود. و هرگاه بخواهنداز دوزخ بدر آیند و از غم و اندوه آن نجات یابند باز فرشتگان عذاب, آنانرا بدوزخ برگردانند وگویند باید باز عذاب آتش سوزان را بچشید."

از اینرو , اگر کسی در اسلامی بودن به اصطلاح اسلامیهای افراطی شك داشته باشد, این شك تنها میتواند به این معنی باشد که آنها در عمل و در برخورد با مخالفین خود به قدر کافی, آنطور که قرآن طلب میکند بیرحم و افراطی نیستند, و گرنه اگر آنها بخواهند مطابق آموزش های قرآن عمل کنند باید کسانیرا که به خدا عقیده ندارند بسوزانند و روی سرشان آب داغ بریزند تا علاوه بر پوست بدن امحاء و احشاء داخل شکمشان نیز بسوزد.

همینطور حالا که قدرت پیدا کرده اند, اهل ایمان (مسیحیان و یهودیان (را که مطابق آیات مکه وظیفه مسلمانان انتقال پیام خدا بطور مسالمت آمیز و از روی حوصله به آنها بود , مجبور به پرداخت مالیات اضافی (جزیه(و تبعیت از مسلمانان میکنند.

"(ای اهل ایمان) با هر که (از اهل کتاب: یهود و نصاری) که ایمان بخدا و روز قیامت نیاورده و آنچه را که خدا و رسولش حرام کرده اند حرام نمیدانند و به دین حق (و آئین اسلام) نمی گروند قتال و کارزار کنید تا آنگاه که با ذلت و تواضع جزیه بدهند."[۲۲]

محمد همینکه صاحب قدرت شد، در مدینه در همان اوائل و بعدا در مکه دستور کشتن و قطعه قطعه کردن شعرای مخالف خود را که در اشعارشان او را انتقاد یا مسخره کرده بودند میدهد:

"ابو عَفَک"[۲۳] , پیرمرد صد ساله و شاعر, "کَعبِ بن اشرف",[۲۴] و "اسما" , شاعره نابینا و دختر "مروان" که بدست شوهر سابقش , در حالیکه کودك شیرخوارش را شیر میداد , به قتل میرسد.

او نه تنها با حملات نظامی به قبایل یهود و قبایل بی اعتقاد به خدای واحد بطور وحشیانه ای آنها را نابود میکند, بلکه فراتر از این , دست به ترور مخالفین خود میزند . بعضی از ترورهائی که در مدینه به دستور مستقیم خود او انجام گرفتند از این قرار بودند.

"سلام ابن ابوالحقیق" , یهودی معروفی که توسط "عبداله ابن اَتیك" کشته شد , "یاسیر ابن بَرزام" یهودی دیگری از قبیله "بنی نظیر" و مخالف محمد که بدست "عبداله ابن رَواحه" به قتل رسید , و "خالدبن سفیان رَواحه" که بدست "عبداله ابن اُنَیس" از پای در آمد.[۲۵]

همه این ترورها سیاسی بودند و دستور آنها شخصا توسط خود محمد صادر شده بودند. همین طور بود قتل یکی دیگر از مخالفانش بنام "رفاعَة ابن قَیس" توسط "عبداله ابن جَدار" که با فرو آمدن تیر بر مغز سرش کشته شد.[۲۶]

وقتیکه محمد عازم رفتن به جنگ بر علیه رمیها بود به او خبر دادند گروهی از اعراب در خانه "سُوَیلِم" یهودی جمع شده اند و به بهانه گرم بودن هوا مخالف رفتن به میدان جنگ هستند.

محمد "زبیر" را صدا زد و وی را بهمراه عده ای به آنجا فرستاد تا خانه را به آتش بکشندو خراب کنند. جمع خانه برای فرار از آتش به پشت بام رفته خود را بپائین پرتاب میکنند که پایشان شکسته میشود.[۲۷]

آنگاه محمد برای توجیه این عمل ضد انسانی خود این آیه را آورد:

"آنها که خوشحالند که از حکم جهاد در رکاب رسول خدا تخلف ورزیده ... مؤمنان را از جهاد منع کرده و به آنها میگفتند شما در این هوای سوزان از وطن خود بیرون نروید آنانرا بگو آتش دوزخ بسیار سوزانتر از این هواست اگر میفهمید."[۲۸]

همین طور وقتیکه محمد بصورت یك فاتح وارد مکه شد دستور داد تا دو زن خواننده بنامهای "فِرتنا" و "قرَیبه" را که گناهشان خواندن اشعاز طنزآمیز بر علیه او بود، بقتل برسانند. اولی بعدا اظهار پشیمانی نموده و بخشوده میشود و لی دومی در دم به قتل میرسد.[۲۹]

او همچنین یهودیان بسیاری را که از قبایل ثروتمند مدینه بوده و اغلب به کار تجارت اشتغال داشتند به قتل رساند. در تنها یکی از این موارد, وقتیکه افراد یکی از قبایل یهود بنام "بنی قُرَیظَه" پس از یك مقاومت اولیه تسلیم محمد شدند, او فرمان داد تا 700 تن از افراد مزبور را گردن زده و همه اموال قبیله را غارت کردند. "بنی قُنَقاع" و "بنی َنظیر" قبایل دیگری بودند که قربانی این نوع تجاوزات ضد یهودی شدند.

بنابراین , محمد قدرت خود را به اینطریق یعنی از طریق کشتار , سرکوب و ترور مخالفین بود که بر مدینه و سایر نقاط شبه جزیره عربستان برقرار کرد و در نتیجه اقدامات طالبان نیز از سلب حقوق فردی و سیاسی افراد و اعدام و کشتار مخالفان گرفته تا ترور و سرکوب پیروان مذاهب دیگر و برده سازی زنان همگی اقداماتی بودند که دقیقا بر اساس قرآن و الگوی حکومت ناب محمدی انجام گرفته و دقیقا با موازین و اقدامات

سرکوبگرانه و وحشیانه این حکومت در زمان خود محمد همخوانی داشتند . در واقع , شکنجه , سرکوب و خفقانی که قرآن به مخالفین خود وعده میدهد بسیار وحشیانه تر از آنچیزی است که حکومت طالبان و سایر حکومتهای اسلامی بر مخالفین خود اعمال میکنند . از اینرو, وهابی ها , در اینکه به خود حق می دهند سایر گروهها و فرقه های اسلامی را متهم به غیر اسلامی بودن کنند کاملا محق میباشند . در واقعیت امر هم , عنوان "غیر اسلامی بودن" برازنده خود گروهها و دستجاتی است که امثال وهابیها , طالبان و خمینی را بخاطر وحشیگریهایشان به عدول از اصول اسلامی و انحراف از آن متهم میسازند.

فصل چهارم

دو تکه ای که برای قامت هم
بریده شده بودند

وهابی ها که فرقه آنها برای اولین بار در قرن 18 توسط "محمد بن عبدالوهاب" تاسیس شد، ابتدا به "محمد بن سعود" رئیس یکی از قبایل عربستان روی آوردند.

در واقع نیز عقاید بشدت کهنه و وحشیانهٔ آنان در میان تنها چنین گروههای عقب افتاده ای بود که ممکن بود شانسی برای قبول و پذیرش داشته باشد . آنها بر پایه دو شرط با یکدیگر متحد میشوند: اینکه حاکمیت سیاسی در دست ابن سعود ، و قدرت مذهبی در دست محمد ابن عبدالوهاب و پیروانش که به "اِخوان" معروف بودند قرار گیرد.

در این اتحاد، ابن سعود در پی آن بود تا از مذهب وهابی همچون ایدئولوژی متحد کننده ای برای یکی کردن و تحت کنترل درآوردن قبایل شبه جزیره عربستان استفاده نماید ، و عبدالوهاب نیز بر آن بود تا از قدرت ابن سعود برای گسترش مذهب ارتجاعی اش در عربستان بهره برداری نماید.

بنابراین ، آنها دو تکه ای بودند که دقیقا برای قامت هم بریده شده بودند . مذهبی عقب افتاده که تنها با زور شمشیر میتوانست گسترش یابد ، و سلطانی بی رحم که برای توجیه قدرت مطلقه اش به مذهبی ارتجاعی نیاز داشت.

با اینحال آنها تا قرن 19 هنوز گروه کاملا ناشناخته ای بودند و تنها در این زمان-که خاندان سعودی بدست دول استعماری پس از جنگ جهانی اول در عربستان به پادشاهی میرسد است که قدرت یابی آنها تحت حمایت خاندان مزبور آغاز میگردد. در این زمان است که آنها به قدرتمندترین نیروی ارتجاعی و محافظه کار در عربستان تبدیل میشوند و حتی به اجرای عملی بعضی از معتقدات خویش نائل میایند . منجمله اینکه " متاعیون " (Mutawwiun) را که نوعی پلیس مذهبی بود براه می اندازند . گروهی که کارش کنترل و نظارت بر زندگی خصوصی مردم برای اطمینان از انطباق آن با قوانین اسلامی بود.

در ایران نیز که کمابیش همین نوع حکومت اسلامی برقرار میباشد نوعی دیگر از پلیس مذهبی بنام " نهی از منکرات" وجود داشت که از جمله کارهایشان یکی هم این بود و احتمالا هنوز هم هست که در راههای خارج از شهر مسافران را متوقف میکردند و هر زنی را که آرایش داشت از ماشین بیرون آورده ، آرایش وی را بهم زده و پاك میکردند.

همچنین گروهای دیگری بنام "بسیج"وجود دارند که هر از چند گاهی در خیابانها به زنان حمله میکنند و برای آنانی که حجاب اسلامی را رعایت نکرده و مثلا موهای سرشان را به قدر کافی و طبق ضوابط اسلامی نپوشانده باشند مزاحمت ایجاد میکنند.

همچنین این گروهها به همراه سایر نیروهای انتظامی به خانه ها ریخته و نوارهای موسیقی و ویدیوهای غیر اسلامی را با خود برده و کسانیرا نیز که در مهمانیها ومجالس عروسی خانوادگی مرتکب عمل غیر اسلامی رقص یا خوردن مشروبات الکلی شده باشند دستگیر و با خود میبرند؛ و یا اگر دختر و پسری را در خیابان ببینند که با هم قدم میزنند، آنها را متوقف و در صورتیکه خواهر و برادر و یا زن و شوهر یکدیگر نباشند، وامیدارند تا از میان زندان ، شلاق و جریمه نقدی وی یا ازدواج بلافاصلهٔ با یکدیگر یکی را انتخاب کنند.

در افغانستان نیز تحت حکومت طالبان نه تنها صرف هر گونه مشروبات الکلی ، موسیقی ، رقص و کلا هر نوع جشن و شادمانی بکلی ممنوع بود ، بلکه حتی تراشیدن ریش نیز جرم محسوب میشد و در خیابانها هرکس را که طول ریشش کمتر از یك وجب بود دستگیر و به زندان میانداختند .

انجام فرایض مذهبی برای همه بدون استثناء اجباری بود. نگرفتن روزه در ایام ماه رمضان و امتناع از نماز روزانه در مسجد جرم محسوب میشد. بطوریکه هر روز در مساجد از افرادی که برای نماز آمده بودند سرشماری بعمل میآوردند تا از اینطریق بتوانند افراد غایب را شناسائی و مجازات کنند.

اینها نمونه هائی از کنترل و دخالت در زندگی شخصی مردم بودند که گروه وهابیون و طالبان عقیده داشتند که بهمین صورت در زمان پیغمبر و حکومت اسلامی وی نیز بر قرار بوده و باید مجددا در تمام سرزمینهای اسلامی برقرار گردند.

فصل پنجم

آیا در میان مسلمانان واقعی تفاوت چندانی وجود دارد؟

اصولا وهابیون ، هیچیك از بدعت هائی را كه پس از محمد در اسلام آورده شده است قبول ندارند و تنها به قرآن و سنتهای اصیل اسلامی كه در زمان پیغمبر معمول بوده است پایبند میباشند.

همانطور كه یكی از مدارك وهابی یادآور می شود یك وهابی "پیامبر شریف ما محمد ، علیه السلام ، را سرمشق خود قرار داده ، و تمام كسانی را كه در میان امت اسلام (جمع مومنان) ادعای رفرم در اسلام را نموده و با هواداران شرك (كسانی كه برای خدا شریك قائل میشوند) از در سازش در می آیند محكوم می نماید."[۳۰]

از اینرو، نه تنها تمامی غیر مسلمانان را دشمن خدا دانسته و در مورد آنها بی رحمانه عمل میكنند ، بلكه حتی مسلمانانی را كه راه و قاعده ویژه آنان را نپذیرند، بدعت گذار بحساب آورده و بعنوان مسلمان قبول ندارند. چنانكه خود در یكی از اسنادشان اظهار میدارند:

"بنابراین ، با فهم این مسئله ، در برابر یك مسلمان هیچ شق دیگری جز آنكه سلفی (وهابی) شود وجود ندارد؛ و با اینكار او به گروهی می پیوندد كه موفقیت ، پیروزی ، و رستگاری و در امان ماندن از آتش را تضمین میكند..."[۳۱]

و اما منظور آنها از آتش و در امان ماندن از آن چه میباشد؟ در پاسخ به این سئوال آنها به این آیه قران اشاره میكنند.

"و هر كس پس از روشن بودن راه حق بر او با رسول خدا به مخالفت برخیزد و راهی غیر طریق اهل ایمان پیش گیرد ویرا به همان طریق باطل در راه ضلالت كه برگزیده واگذاریم و او را بجهنم در افكنیم كه آن مكان بر او بسیار بد جایگاهی است."[۳۲]

از اینرو، بجز آنها همه انسانهای روی زمین منجمله شیعیان ، حکومت اسلامی در ایران و سایر شعبات اسلامی همگی دشمن اسلام محسوب شده و جزایشان چیزی کمتر از سوختن در آتش نیست.

البته، نباید فکر کرد که جریانات اسلامی شیعه نسبت به نوع حکومت اسلامی و آزادیهای درون آن نظرات متفاوتی نسبت به جریان وهابی داشته و کمتر از آن ارتجاعی اند . خمینی هم در اولین ماههای پس از بازگشتش به ایران گفت:

"به اینهائی که از دمکراسی حرف میزنند گوش ندهید. اینها با اسلام مخالفند. هر کس جمهوری بخواهد دشمن ما است، هرکس صحبت از جمهوری دمکراتیك بكند دشمن اسلام است ، اینهائی که فریاد میزنند که باید دمکراسی باشد اینها مسیرشان غیر از ماست . مگر شما انقلاب کردید که مثل سویس بشوید؟ ما قلمهای مسموم آنهائی را که صحبت ملی و دمکراتیك و اینها را می کنند می شکنیم . به این روشنفکران هشدار میدهم که اگر از فضولی دست بر ندارید سرکوب خواهید شد. "

"حکومت اسلامی، مطلقه و سرکوبگر نمیتواند باشد، بلکه مطابق قانون اساسی و دمکراتیك است. هرچند ، در چنین دمکراسی قوانین توسط مردم وضع نمیگردد، بلکه توسط قرآن و سنت (سنت روشی است که محمد و یارانش مطابق آن سخن گفته و زندگی و عمل میکرده اند- از من) تعیین میشود. قانون اساسی ، قوانین مدنی ، و قوانین جنایي باید تنها از قوانین اسلامی موجود در قرآن و تفسیر شده توسط محمد الهام بگیرند . حکومت اسلامی حکومتی است از حقوق الهی ، و قوانین آن نمیتواند مورد تغییر ، اصلاح و مخالفت قرار گیرد."[۳۳]

"حکومت اسلامی تابع قانون اسلام است که نه از مردم ناشی میشود و نه از نمایندگان آنان ، بلکه مستقیما از جانب خدا و اراده الهی او میآید ..."[۳۴]

"اغلب ادعا میشود که دین باید از سیاست جدا باشد (او اشتباه میکند، و یا با تحریف نظر مخالفین سعی در فریب شنونده خود دارد، زیرا آنچه که طرفداران جامعه سکولار میگویند جدائی دین از دولت است و نه از سیاست. فرد مذهبی میتواند مانند هر فرد دیگری به سیاست بپردازد ولی دولت نمیتواند مذهبی باشد- از من)، و اینکه روحانیون باید از امور دولتی دور باشند. ادعا میشود که مقامات بالای روحانی نباید در تصمیمات اجتماعی و سیاسی حکومت مداخله نمایند. یك چنین ادعاهایي تنها میتواند از جانب کفار بیاید؛ اینها توسط امپریالیستها دستور داده شده و پراکنده میشوند."[۳۵]

"او (محمد) حکام را بر سر ایالات میگمارد، و دادگاه ها را برپا و قاضی برای آنها تعین میکرد، در ممالك دیگر سفارتخانه برپا میکرد، و به نزد قبایل و پادشاهان سفیر میفرستاد... خلاصه، همه کارهای طبیعی حکومت را انجام میداد."[۳۶]

دکتر علی شریعتی بنیانگذار یك جریان دیگر اسلامی در ایران نیز، در نوشته خود بنام"امت و امامت" با انتساب این امر به مردم که با یك شکم آبگوشت رای خود را میفروشند، لزوم اتکاء رهبری و ولایت را به آراء مردم رد میکند. او میگوید:

"جهل توده های عوام مقلدِ منحط و بنده واری که رای شان را به یك سواری خوردن یا یك شکم آبگوشت به هر که بانی شود اهدا میکنند و تازه اینها، غیر از آراء اسیر گوسفندی است ... آراء راس ها (الاغ ها و گاوها)... رهبری نمی تواند خود، زادۀ آراۀ عوام و تعیین شدۀ پسند عموم و برآمده از متن تودۀ منحط باشد..."[۳۷]

و یا

"امام در کنار قدرت اجرائی نیست . هم پیمان و هم پیوند با دولت نیست ، نوعی همسازی با سیاست حاکم ندارد. او خود مسئولیت مستقیم سیاست جامعه را داراست و رهبری مستقیم اقتصاد، ارتش ، فرهنگ، سیاست خارجی و ادارهٔ امور داخلی جامعه با اوست یعنی امام هم رئیس دولت است و هم رئیس حکومت و ... شیعه پیروی از امام را بر اساس آیه "اَطیعُوالله و اَطیعُوا الرسولَ وَ اولیَ الاَمر مِنکُم" توصیه می کند و امام را ولی امر می داند که خدا اطاعتش را در ردیف اطاعت از خود و اطاعت از رسول شمرده است و این تقلید نیز برای رهبری غیر امام که نایب اوست در شیعه شناخته می شود (زیرا که) اَلعُلما حُکام عَلَی النّاس"[۳۸]

و باز دکتر علی شریعتی صریحا اظهار میدارد:

"باید اطاعتی کورکورانه و تشکیلاتی داشت ... این معنای تقلیدی است که در تشیع وجود داشت و همین تقلید نیز برای غیر امام (ولی فقیه) که نایب اوست در شیعه شناخته میشود. تقلید نه تنها با تعقل ناسازگار نیست، بلکه اساسا اقتضای عقل ، تعبد و تقلید است."[۳۹]

و

"حساب وجود امت مستلزم روحی است بنام امام ، و انسانی که امام خود را نمیشناسد بمثابه گوسفندی است که چوپان خود را نمیشناسد بمثابه گوسفندی است که چوپان خود را گم کرده باشد."[۴۰]

به نظر مهندس بازرگان، یکی دیگر از تئوریسین های اسلامی نیز، کسی که مدعی وحدت اسلام با علم بود و در راه اثبات آن تلاش می کرد، ولی سطح تفکر اجتماعی اش به قرنها قبل از آغاز دوران علم هم نمی رسید،

"حضرت امام خمینی جمهوری اسلامی را به نظامی توصیف می کنند که در آن ولی فقیه قیم بلاعزل مردم صغیر است و مایه این ولایت را از طریق ائمه اطهار از مرجع الهی گرفته است . بنابراین ، همانطور که صغیر حق عزل ولی خود را ندارد، مردم نیز حق چون و چرا در مقابل ولی فقیه را ندارند."[41]

آیت الله طالقانی، یک مرتجع دیگر اسلامی، نیز در توضیح اطاعت و تقلید در نظام اسلامی یادآوری می کند که : "... تنها دعوت پیغمبران ، توحید در ذات و توحید در عبادت نبود، توحید در ذات و در عبادت، مقدمه و پایه فکری و عملی بوده برای توحید در اطاعت. آزادی و مساوات از همین معنای خداشناسی و توحید سرچشمه می گیرد. این همان حقیقت اسلام است که آئین پیغمبر خاتم به آن نامیده شد، یعنی : تسلیم اراده و فکر و عمل و از میان برداشتن هر مقاومت و مانعی...".بنابراین ، از نظر طالقانی نیز آئین توحیدی اسلام یعنی آئین تسلیم اراده و فکر و عمل به ولی فقیه . بنظر او پرستش و اطاعت از خدای توحیدی در آسمان مقدمه اطاعت از ولی مطلقه در زمین است و مساوات اسلامی به معنای مساوات انسانها در بندگی و بردگی در برابر خدا و ولی اوست.[42]

حتی مجاهدین خلق نیز چیزی جز این فکر نمی کنند. مسعود رجوی نیز بصراحت اظهار میدارد که نظام حکومتی مطلوب او هیچ تفاوتی با نظام دیکتاتوری مطلقه صدر اسلام ندارد. وی می گوید:

"امامت یعنی تداوم اصل نبوت و عنصر رهبری کننده در تاریخ ... مجاهدین را هیچ اختلافی با مجاهدین صدر اسلام نیست."[43]

وی همچنین اظهار میدارد:

"علی العموم در سازمان ها و احزاب ... کمیته هائی در پائین ترین سطوح باید باشد که به ترتیب، کمیته های بالاتری را

انتخاب کنند ... ولی ما بر اساس اصول عقیدتی خودمان از انتخاب چند درجه ای رهبری بیش از پیش پرهیز می کنیم .... و اما رهبری که وجه مشخصه اش وجه عقیدتی و ایدئولوژیك است، در راس رهبری دسته جمعی سازمان- به معنای رهبری عام - قرار دارد."[۴۴]

بنابراین از نظر مجاهدین نیز رهبری همچون ولایت فقیه بهیچوجه انتخابی نیست بلکه در نقش رهبر عقیدتی و ایدئولوژیك (مذهبی) بطور خود مختار و مطلقه بر بالای سر سازمان قرار می گیرد.
آنها در جای دیگری از نشریه سازمانی خود قدرت مطلقه این رهبری یا سازمان پیشتاز و موقعیت آنرا در برابر تودۀ مردم بطور روشن تری تشریح می کنند:

"با وجود عامل هدایت کننده وسازمان پیشتاز، اختیاری برای توده ها و افراد جامعه بجا نمی ماند که خلاف رهنمودهای او، مسیر دیگری را برگزینند. اگاهی پیشتاز(یا امام و رهبر) به او ولایتی اعطاء می کند که سراسر جامعه را در بر گرفته و در برابر آن ، افراد جامعه ، مکلف به اطاعت و گردن گذاری هستند... توده های مردم بایستی از دستورهای این رهبر، اطاعت و پیروی کنند، یعنی: تقلید."[۴۵]

مهدی ابریشمچی ، شخصیت دوم سازمان مجاهدین خلق نیز میگوید:

"رهبری، مطلقا ، هیچ تعینی به سمت پائین (توده ها(را نمی تواند بپذیرد. تعین او را الزام مشخص ایدئولوژیك _ سیاسی سازمانش مشخص می کند. یك درجه پائین آمدن از این، محتوای مسئولیت رهبری را مخدوش می کند."[۴۶]

بنابرا،ین، ملاحظه می گردد که چگونه همه جریانات اسلامی در سیستم حکومتی ایده آل خویش از حکومت مطلقه ولی فقیه ، چیزی که

در صدر اسلام برقرار بوده است پیروی میکنند و خصوصیت مشترك همگی آنها نفی دمکراسی و مخالفت با دخالت مردم در تعیین سرنوشت شان می باشد.

همه این جریانات، از جمهوری اسلامی، طالبان و بن لادن گرفته تا شریعتی، بازرگان، طالقانی و مجاهدین خلق، جریانات ارتجاعی و منحطی هستند که علیرغم اینکه برای فریب دیگران به چه چیز تظاهر میکنند، تا وقتی که به ایدئولوژی اسلامی شان وفادارند، قصد واقعیشان برقراری حکومت مطلقه فردی به اشکال گوناگون، یعنی تجدید حکومت اسلامی در 14 قرن گذشته با ظواهر گوناگون است. در این مورد حتی یك حزب و گروه اسلامی را هم نمیتوان سراغ کرد که در اسنادش کوچکترین حقی برای مردم در برابر احکام خدا و ولی او در زمین قائل باشد. اگر هم گروهی اسلامی وجود داشته باشد که چنین ادعائی را داشته باشد، بی شك به اصول اسلامی خود خیانت میکند، و از اینرو، نمیتوان آنرا یك گروه واقعا اسلامی دانست. چرا که چگونه می شود کسی خود را مسلمان بداند، ولی از نوع حکومت اسلامی در زمان محمد پیروی نکند.

در واقع گروههای اسلامی در نوع و اصول حکومتی که خواستار بر پائی آنند هیچگونه اختلافی با یکدیگر ندارند و علیرغم اینکه بعضی از آنها کلمات پر زرق و برق و فریبنده ای چون "مجاهد خلق"، "آگاهی پیشتاز" و "سازمان پیشتاز" را زینت بخش ایده های ضد دمکراتیك و ضد انسانی خود میکنند، ولی در نهایت، و طبق اظهارات خودشان، قصدی جز برقراری یك دیکتاتوری مطلقه سیاه را ندارند.

فصل ششم

چرا بن لادن با تمدن غرب و آمریکا دشمنی دارد؟

همانطور که در بالا اشاره شد نظام اجتماعی و شیوه زندگی مورد نظر بن لادن به بیش از 1400 سال قبل یعنی به عصر قرون وسطی و ماقبل آن باز میگردد . دورانی که انسان و بخصوص زنان دارای هیچگونه حق و حقوق سیاسی، اجتماعی و حتی فردی نبودند. در حالیکه امروزه ما با شرایط و اوضاع دیگری مواجهیم .

در امریکا و اروپا قرنهاست که نظامات پارلمانی برقرار شده اند و مردم نسبت به گذشته از حقوق فردی و اجتماعی قابل ملاحظه ای برخوردار میباشند . نه تنها حکومتهای فردی از میان رفته اند ، بلکه به نفوذ مذهب و کلیسا در زندگی شخصی و اجتماعی مردم نیز به مقدار زیادی خاتمه داده شده است.

حقوق بسیاری از حقوق و آزادیهای فردی مانند حق انتخاب همسر ، حق طلاق ، آزادی های جنسی ، آزادی مذهب و داشتن هر نوع اعتقاد شخصی ، آزادی انتخاب نوع لباس و شیوه زندگی فردی ،

چیزهائی که در گذشته حتی قابل تصور هم نبودند ، به شیوه رایج و روزمره زندگی مردم تبدیل شده اند، چیزهائی که با آنچه که گروه های اسلامی مانند بن لادن و طالبان در پی برقراری آنند ، فرسنگ ها فاصله و تضاد دارند.

دنیای بن لادن و طالبان بالاخص و دنیای اسلامی بالاعم به هزاره های گذشته و در بهترین حالتش به دنیای قبل از انقلابات قرن 18 اروپا تعلق دارند که با تمدن سرمایه داری و آزادیهای فردی مندرج در آن قرنها فاصله دارند.

اینها دو طرز تفکر ، دو شیوه حکومتی ، دو شیوه زندگی و دو جهان بینی کاملا متفاوت و مربوط به دو دوره تاریخی کاملا متمایز از تاریخ بشریت اند که قرنها پیشرفت و مبارزه برای آزادی، آنها را از هم جدا کرده است .

برای مثال، حزب جماعت اسلامی در پاکستان، حزب هوادار بن لادن و طالبان ، همان حزبی که در جریان حمله امریکا به افغانستان به حمایت از بن لادن و حکومت طالبان در افغانستان سعی در ایجاد شورش در پاکستان و بر پائی یك حکومت اسلامی در آنجا را داشت ، از سالها قبل خواستار برقراری حجاب اجباری ، جدا کردن زنان و مردان در دانشگاها، برقراری قانون قصاص و سایر قوانین اسلامی در مورد شهادت زنان در دادگاهها (برابری شهادت دو زن با شهادت یك مرد) بوده است و برای تغییر قوانین ازدواج ، طلاق ، ارث و سایر قوانین به نفع قوانین اسلامی که با قوانین موجود در کشورهای غربی زمین تا آسمان تفاوت دارند مبارزه میکرده است .

بر اساس قوانین شریعت زنان باید مانند آنچه که در افغانستان رایج بود مقنعه بگذارند ، حق طلاق و تعدد زوجات را برای مردان برسمیت بشناسند و نصف آنان ارث ببرند. حزب جماعت اسلامی در یکی از مدارك خود بنام "دیدگاهها و نظریات" چنین اظهار میدارد:

"حاکمیت منحصرا متعلق به خداست و قدرت ودیعه ایست که باید بنا بر احکام اسلامی همانطور که در قرآن و سنت (تاکید از

من) آمده است بکار برده شود. "روش حکومتی شورا (مشاورت متقابل) است."[۴۷]

البته شورای اسلامی را با پارلمان یا شورای کمونیستی اشتباره نگیرید. زیرا شورای اسلامس یعنی همان چیزی که حزب جماعت اسلامی از آن صحبت میکند فاقد هرگونه قدرتی است و تنها یك ارگان مشورتی برای پادشاه ، خلیفه یا مقام مذهبی ایکه دارای قدرت مطلقه بر همه امور است میباشد.
همین طور باید بدانیم که در شورای اسلامی مشورت تنها میان شورا و او یعنی قدرت مطلقه مذهبی است که انجام میگیرد. بنابراین، هروقت که او میخواهد در مورد چیزی تصمیم بگیرد با شورا ، آنهم اگر بخواهد ، مشورت میکند ، ولی همواره تصمیم نهائی با خود اوست.
ولی اجازه بدهید ببینیم اعضای شورا چه کسانی هستند؟ در بهترین حالت ، آنطور که در ایران رایج است نمایندگان مردم . ولی آیا آنها واقعا و حتی اسما نمایندگان مردم اند؟ نه . چرا که در انتخاباتی که برای انتخاب این نمایندگان برگزار میشود تنها افراد مسلمان حق کاندید شدن دارند ، و تازه نه هر مسلمانی ، بلکه تنها افراد مسلمانی که صلاحبت آنها برای کاندیداتوری توسط مقامات مذهبی تایید شده است . این دقیقا همان روشی است که در ایران در حال حاضر طبق آن عمل میشود .
در بخش دیگری از مدرك مزبور (دیدگاهها و نظرات) تحت عنوان "سیاست دولت" چنین آمده است:

"قانون قرآن قانون عالی جامعه اسلامی است و باید بطور کامل در همه عرصه های زندگی اعمال گردد."[۴۸]

بعبارت دیگر، حکومت اسلامی در تمام امور شخصی و غیر شخصی دخالت دقیق دارد. همین طور در بخش "استراتژی تغببر" سند مزبور می گوید:

"حاکمیت خدا باید در همه عرصه های حیات انسانی برقرار گردد... بهمان اندازه که رفتار و کردار و اخلاق جنسی افراد باید الهی باشد استقرار جامعه و دولت اسلامی نیز باید از روی مدل محمدی انجام پذیرد. جماعت ، الهامات خود را از روش پیغمبر در مدینه (تاکید از من . به استدلالات قبلی من در مورد اسلام مکه و مدینه دقیقا توجه کنید) میگیرد... از نظر جماعت، قران و سنتِ پیغمبر، سنگ پایه های ایمان و فرهنگ اسلامی میباشند ... قانون اسلامی باید به معیار قضاوت در مورد اعمال شخصی و عمومی حکمرانان و حکم شوندگان هردو، و به منبع اصلی کلیه قوانین تبدیل گردد."[۴۹]

یعنی چه حکمرانان چه حکم شوندگان باید بر اساس قوانین اسلام عمل نمایند وگر نه با آنان بعنوان کسانی که این قوانین را زیر پا گذارده اند عمل میشود. فراموش نکنیم که همانطور که در گذشته در همان بخش از سند مذبور دیدیم در حکومت جماعت اسلامی هیچ گونه تضمینی در این مورد که این گونه افراد، بعنوان منحرفین از اسلام، از آتش جهنم در امان بمانند وجود ندارد. در همانجا آمده است:

"تمام قدرت سیاسی، از قوه مقننه گرفته تا قوه اجرائی و قضائی تنها در محدودهٔ خدا و پیامبرش و در جهت تقویت و به عمل در آوردن ارزشهای مندرج در اسلام است که میتواند بکار برده شود."

بعبارت دیگر، هر قانونی مصوبه از جانب شورا یا به اصطلاح نمایندگان! مردم که با کلام خدا مغایرت داشته باشد توسط نماینده او که رهبر مذهبی است لغو میگردد. و این همان چیزی است که در ایران رایج است و در حکومت طالبان نیز ، البته بدون وجود شورا_ که تفاوتی در اصل مسئله نمیکند، برقرار بود. در همانجا سند مذبور اضافه میکند:

"جماعت از لحاظ فکری از افکار "مولانا سعید ابوالعلاء معدودی که بهمراه متفکر شاعر بزرگ دکتر محمد اقبال آغازگران این جنبش اسلامی در نیم قاره آسیای جنوبی بودند الهام میگیرد. این حزب در سال 1941 توسط 25 نفر از پیروان وی تاسیس شد که در 1947 تعداد اعضای آن به 625 نفر رسید."

ایده آل های سایر گروهای اسلامی نیز منجمله رقبای شیعی آنان با دنیای تاریك و قرون وسطائی که بن لادن و گروه وهابیون وعده آنرا به بشریت میدهند تفاوتی ندارد . خمینی پس از رسیدن به قدرت در یکی از سخنرانیهایش برای سران جمهوری اسلامی به صراحت اظهار داشت :

"... در حبس های ما هم بیشتر این اشخاصی که هستند مفسدند . اگر ما آنها را نکشیم هر یکیشان که بیرون بروند آدم میکشند . اینها آدم نمیشوند... ما خلیفه میخواهیم که دست ببرد ، حد بزند و رجم (سگنسار-ازمن) کند ، همانطور که رسول الله صلی الله علیه دست میبرید ، حد میزد ، رجم میکرد ، و همانطور که یهود بنی قریظه[۵۰] را چون جماعتی ناراضی بودند قتل عام کرد. اگر رسول الله فرمان داد که فلان محل را بگیرید ، فلان خانه را آتش بزنید ، فلان طایفه را از بین ببرید ، حکم به عدل فرموده است ... زندگی بشر را باید به قصاص تامین کرد ، زیرا حیات توده زیر این قصاص خوابیده است. با چند سال زندان کار درست نمیشود. این عواطف کودکانه را کنار بگذارید".[۵۱]

خمینی در سخنرانی دیگری در مورد مخالفین عقیدتی خود اظهار داشت :

"ما بسادگی اشتباه کردیم که از اول مثل سایر انقلاباتی که در دنیا واقع میشود چند هزار از این فاسدها را در مراکز عام سر

نبریدیم و آتش نزدیم تا قضیه تمام شود و اشکال بر طرف شود."[52]

او بسادگی استفاده از دادگاه ، محاکمه و زندانی کردن مخالفین و بطور خلاصه سیستم قضائی غرب را مردود شمرده و خواهان کشتار و آتش زدن مخالفین خود میشود و این کار را نیز بطور وحشیانه ای انجام میدهد.

این حقوق و آزادیهای فردی در غرب یکشبه و به آسانی به دست نیامدند بلکه از طریق مبارزه و تلاشهای طولانی در راه آزادی و حقوق انسانی فراهم گشتند. در این راه "برونوها" در آتش سوزانده شدند. قیامها و انقلابات خونین بر برپا شدند . انقلاباتی مانند انقلاب فرانسه که برای اولین بار ناقوس آزادی فردی و بیرون راندن مذهب از زندگی فردی و اجتماعی و سرنگونی قدرتهای دیکتاتوری فردی را بصدا درآوردند.

همه آنچه که در تمدن غرب انسانیت برای خود فراهم آورده است نتیجه قرنها مجاهدت و مبارزه پیگیر در راه آزادی بوده است و مبارزه طلبی بن لادن و جریان اسلامی در واقع چیزی جز تلاش برای باز گرداندن جامعه به گذشته و باز پس گرفتن این دست آوردها نمی باشد .

خود حکومت اسلامی نیز در زمان خود چیزیکه مطلوب مردم آنزمان باشد نبود . چگونه ممکن است مردم داوطلبانه خواستار به گردن انداختن طوق بردگی و کنترل وحشتناك بر زندگی فردی و اجتماعیشان ، آنطور که اسلام خواهان آن بود ، باشند. این طرز تفکر و شیوه حکومتی ، در زمان خود نیز ، همانطور که نشان دادیم، به زور و از طریق ترور ، کشتار و تهدید بود که بر مردم زمان خود تحمیل شد.

فصل هفتم

چگونه محمد در عربستان به قدرت رسید

در شبه جزیره عربستان, منجمله در شهر مکه , جائیکه محمد دعوی پیغمبری را آغاز کرد, مردم و بخصوص زنان از زندگی بسیار آزادتری نسبت به آنچه که محمد در نظر داشت برخوردار بودند , و از اینرو با همه تلاش های موعظه گرانه ای که به خرج داد جمعیت چندانی به گرد وی جمع نشدند .

بهمین دلیل, هنگامیکه قصد کشتن اش را داشتند , ناچار به فرار از مکه به مدینه شد. و بعد در مدینه تنها پس از حمله به کاروان ها* و غارت اموال آن و محاصره محلات یهودیان و قتل عام وحشیانه آنها و به یغما بردن اموال آنها بود که بر تعداد

*ولین حمله موسوم به "سریات النخله" بود و در دومین سال مهاجرت به مدینه ، و در شرایطی انجام گرفت که محمد هنوز برای کاربرد تاکتیك جدیدش ، حمله نظامی به کاروانهای تجارتی ، بقدر کافی هوادار نداشت . از اینرو، تصمیم گرفت تا یکی از ماههای رجب ، ذیقعده، ، ذیحجه و محرم را که در آنها اعراب بنا بر رسم و رسومشان دست به جنگ و خونریزی نمی زدند، برای حمله به کاروان مکه انتخاب نماید. در این ماهها کاروانها با خیال راحت و بدون هیچ محافظی حرکت میکردند. برای همین بود که محمد توانست با نیروی بسیار کمی کاروان مزبور را غارت کند، هرچند کارش از نظر اخلاقی بینهایت زشت و مخالف سنن عرب بود. بهرحال، بهنگام حمله به کاروان مکه از سه نفری که بهمراه آن بودند سرپرست کاروان کشته و دو تن دیگر دستگیر میشوند. باین طریق بود که مسلمانها توانستند برای اولین بار به سهولت صاحب ثروت شوند.

هوادارنش که همگی در پی دستیابی به ثروت و اموال غارتی بودند افزوده شد.

محمد از زمان فرار خود به مدینه در 621 ب.م تا سال 632 که سال مرگ وی میباشد به جنگهای خونین زیادی علیه مسلمانان دست زد . در همه این جنگها , بهنگام پیروزی، همهٔ اموال دشمن من جمله زنان غارت و بعنوان غنائم جنگی در میان شرکت کنندگان در جنگ تقسیم می شدند. اسرا توسط کسی که آنها را دستگیر کرده بود بعنوان برده مورد استفاده شخصی قرار گرفته و یا به فروش می رفتند.

بنابراین , انگیزه کسانیکه در مدینه به محمد پیوستند, به هیچ وجه ایمان آنها نبود, بلکه سهم بردن از اموال , زنان و کنیزان اسیری بود که محمد در حملاتش به کاروانها و دیگران و قتل عام قبایل دیگر و غیر مسلمانان منجمله یهودیان به یغما میبرد و با آوردن آیه های جدید این جنایات و غارتگریها را توجیه میکرد.

"خدا به شما وعدة گرفتن غنیمت های بسیار داد.."[۵۳]

از طریق همین غارتگریها و اموام مصادره شده بود که کم کم اشرافیت جدیدی از افراد پابرهنه و لومپن باضافه اشرافیت قدیم عرب-که اکنون به اسلام پیوسته بودند, بوجود آمد و در راس قدرت قرار گرفت.

بنابراین , بسیاری از اعضای این اشرافیت جدید مانند عثمان (خلیفه سوم) از میان همان اشرافیت قدیم یعنی از میان ثروتمندترین اعراب برخاسته بودند. آنها زمانی به اسلام پیوستند که اسلام در اثر همین جنگها , کشت و کشتارها و غارتگریها به قدرتی تبدیل شده و ستاره اقبال آن رو به صعود بود. از اینرو دلیلی نداشت که صاحبان قدرت که همیشه فرصت طلبانه در پی قدرتند به آن نپیوندند .

بی دلیل نبود که تمامی اطرافیان محمد یا مانند ابوبکر , عمر و عثمان همگی یا از جمله ثروتمندترین افراد عرب بودند که با پیوستن به اسلام ثروت خود را چندین و چند برابر کرده بودند و یا مانند علی در ابتدا چیزی نداشتند و پس از پیوستن به اسلام به مال و منال رسیده بودند.

خود محمد از جمله دسته دوم بود که چه از طریق ازدواج با خدیجه و چه از طریق آیه هائی که برای تعین سهم استثنائی خودش از اموال غارت شده و زنان اسیر در جنکها و غارتگریها میآورد به ثروت زیادی دست یافته بود.

بنابر این آیه ها[۵۴]، یك پنجم اموال غارت شده به اضافه تمام ثروت باقیمانه از پادشاه و فرماندهی که در جنگ شکست خورده بود به او تعلق داشت.

نگاهی به لیست تنها بخشی از روستاهائی که محمد پس از مرگ از خود بجا گذاره بود ابعاد مسئله را روشن میکند. این روستاها عبارت بودند از: "برقه" , "دلال" , "اواف" , "صفیه" , "موصیب" , "حصنا" , "وطی"، "مشرب ام ابراهیم" , "سلاله" , "فدك" و .....[۵۵]

فدك روستای بسیار حاصلخیزی بود که محمد به دخترش فاطمه که زن علی بود بخشیده بود و پس از مرگ محمد بر سر آن دعوای سختی میان علی و ابوبکر در میگیرد.

تازه اینها تنها دارائی های ملکی محمد بودند . همچنین, بعد از مرگ وی دعوای سخت دیگری میان پسر عموی او علی و عمویش عباس بر سر ارث او درگرفت. علی پسر عموی محمد و چهارمین خلیفه مسلمانان بود.

او قبل از پیوستن به اسلام یك فرد معمولی و محروم از هر گونه ثروتی بود . اما بعد از شرکت در جنگهای متعدد در راه اسلام صاحب ثروت عظیمی شد . در آمد حاصل از تنها یکی از باغهای خرمایش بالغ بر چهل هزار دینار برابر با 160 کیلو طلای آنزمان میگردید.[۵۶]

لیست "سابقون" و "مقربان" به خدا بنا بر آیه های قران عبارت بودند از خدیجه , ابوبکر , عثمان , زُبَیر , عبد الرحمان ابن عُوف , سعد ابن ابی وَقّاص و طلحه .

عثمان داماد پیغمبر و خلیفه سوم بود . او از خود صد هزار دینار (برابر با چهار صد کیلو طلا) و یك میلیون درهم پول نقد و بسیاری گله های اسب و شتر بجا گذاشت و ارزش زمینهایش به تنهائی به دویست هزار دینار (برابر با 800 کیلو طلا) بالغ میشد.[۵۷]

زُبیر از ابتدا فرد بسیار ثروتمندی بود. او یکی از کسانی بود که خیلی زود به اسلام پیوست . او هم یکی از پسر عموهای محمد بود. وی صاحب هزار برده مرد , هزار برده زن و هزار راس اسب بود. به اضافه یازده خانه در مدینه , و خانه ها و زمینهای زیاد در بصره , کوفه , فَستاد , و اسکندریه بود[۵۸] . او از خود تا 35 ملیون درهم بجا گذارد.[۵۹]

عبدل الرحمن بن عوف 2 ملیون درهم از خود بجا گذاشت.[۶۰]

سعد بن ابی وقاص یکی از نزدیکترین افراد به محمد , در سن 55 سالگی در قصر خود در مدینه بنام قصر "عقیق" در گذشت و از خود دویست هزار درهم بجا نهاد.[۶۱]

طلحه نیز پس از مرگ از او بالغ بر سی ملیون درهم باقی ماند.[۶۲] و سرانجام , عمر , سومین خلیفه اسلام , آنچنان ثروتی بهم زده بود که هنگامی که میخواست با دختر علی "ام کلثوم" ازدواج کند فقط ده هزار دینار بعنوان مهریه به علی پرداخت نمود .

باین ترتیب بود که هنگامیکه اسلام بدنبال جنگها , قتل عامها و غارتها قدرتمند شد و ستاره اقبالش اوج گرفت , برای قشر ممتاز و الیت قریش و قبایل دیگر که در ابتدا همگی مخالف اسلام بودند دیگر دلیلی وجود نداشت که به محمد و جنگهای وی در راه خدا! نپیوندند.

از اینرو تعجبی ندارد که تمام یاران درجه اول محمد , از ابوبکر گرفته تا عمر و عثمان و علی همگی یا از ثروتمندترین افراد عرب بوده و یا با پیوستن به اسلام به ثروت زیادی دست

یافتند . بعدا هم وقتی که مسلمانان با حمله به کاروانها و اموال مردم و کشت و کشتار آنان بر تمام شبه جزیره عربستان مسلط و خود را به سطح یک دولت ارتقاء دادند , حمله به کشورهای دیگر را آغاز نمودند .

در این حملات نیز مردم غیر مسلمان کشورهای مفتوحه را طبق معمول به زور , از روی تهدید و با برقراری مالیات و "جزیه" اسلامی)مالیاتی که افراد غیر مسلمان باید میپرداختند(بود که وادار به قبول اسلام کردند.

در آن زمان اسلام بسیار عقب تر از عهد خود بود و در سر زمینهای مفتوحه که از نظر تاریخی بسیار جلوتر و متمدن تر بودند , علاوه بر غارت اموال و ثروتهای موجود در این ممالک, بسیاری از مظاهر تمدن و پیشرفت بشری را نیز با سوزاندن کتابخانه ها وکشتن دانشمندان این کشورها از میان برد.

از جمله اعراب مسلمان نه تنها بزرگترین کتابخانه های علمی آن دوران را در ایران و در سایر نقاط به بهانه اینکه تمام علوم در قرآن وجود دارد و نیازی به کتابهای علمی نیست آتش زده و از میان بردند , بلکه هر دانشمندی را هم که با تکیه بر استدلال عقلی, آیه های غیر عقلائی و بی معنای قرآن را زیر سئوال می برد, یا مورد تکفیر قرار میدادند و یا کتابهایش را سوزانده و خود وی را تبعید و یا به قتل می رسانیدند .

زکریای رازی بزرگترین دانشمند و پزشک قرن 9 و 10 و کاشف الکل را, با 271 رساله و کتاب علمی, که اکثر آنها بعدا بزبان لاتین ترجمه شدند و منجمله دائرالمعارف بزرگ پزشکی وی "الحاوی", پس از ترجمه به لاتین در 1279, 5 بار در اروپا تجدید چاپ شد, آنقدر با کتابهایش بر سرش کوبیدند تا نابینا شد.

و یا " ابن مقفع پارسی" , محقق بزرگ ایرانی و مترجم کتابهای بیشمار پارسی و یونانی به عربی را در 763 ب . م به اتهام کفر زنده زنده در آتش سوزاندند.

و یا" ابن العربی محی الدین" , متفکر بزرگ صوفی مسلک (1240-1165 ب.م) قربانی دیگر تروریسم اسلامی در آنزمان بود . او از

ترکیب نظام های تفکر هلنیك , پارسی و هندی سیستم نظری خودش را که "وحدت وجود" نام داشت به وجود آورد. بیش از هشتصد کار به او نسبت داده شده است که نزدیك به چهار صد تای آن بجا مانده است. او را بخاطر عقایدش مظنون به چند خدائی متهم کردند و پس از آنکه علمای شرع در مصر حکم به ارتداد وی دادند , به جانش سوة قصد کردند.[۶۳]

همچنین , "کندی" فیلسوف عرب را که تنها به جرم اینکه از آشتی منطق و الهیات دفاع کرده بود در 62 سالگی 52 ضربه شلاق زدند و سپس کتابخانه اش را در رود دجله ریختند و از میان بردند تا جائیکه خود وی نیز چندی بعد زیر فشار روحی و روانی ناشی از این واقعه بطور غم انگیزی درگذشت .[۶۴]

رشد علوم در امپراطوری اسلامی نه تنها در سایه اسلام صورت نگرفت بلکه بالعکس در مبارزه با آن و آنهم در مبارزه ای خونین و بسیار سهمگین تر از آنچه که تاریخ بعدا در اروپا شاهد آن بود عملی گشت . این رشد به شهادت تاریخ تماما توسط نیروهاي انجام گرفت که یا در امر وحی و پیامبری تردید داشتند و یا برای به کرسی نشاندن خرد و عقل با شریعت کور اسلامی در نبرد بودند . اسلام از همان ابتدا کارش چیزی جز غارت و چپاول , جنگ و سرکوب و جلوگیری از باروری علم و دانش و پراکندن خرافات نبود .

حتی حامیان شیعی آن نیز که از نظر وهابیون از اسلام واقعی منحرف شده اند نه تنها از اقرار به آن ابائی ندارند بلکه بعنوان یك روش برای پیشروی خود هنوز هم بر آن تکیه میکنند. خمینی رهبر شیعیان جهان خود اعتراف میکند که:

"قرآن میگوید: بکشید, بزنید, حبس کنید. شما فقط همان طرفش را گرفته اید که به اصطلاح شما رحمت است . اینها رحمت نیست , مخالفت با خدا است. امیرالمومنین اگر بنا بود مسامحه کند شمشیر نمیکشید تا 700 نفر را یکدفعه بکشد . با محاکمه و زندان کار درست نمیشود و این عواطف کودکانه بر قانون خرد نیست ".[۶۵]

و یا هم او جنگ را نه تنها بعنوان یکی از ارکان اسلام بلکه از اصول جدائی نا پذیر همه ادیان سامی میداند. از نظر خمینی:

"مذهبی که جنگ در آن نیست ناقص است . اگر به حضرت عیسی سلام الله علیه هم مهلت میدادند به همین ترتیب عمل میکرد که حضرت موسی سلام الله علیه عمل کرد و حضرت نوح سلام الله علیه عمل کرد . این اشخاصی که گمان میکنند که حضرت عیسی اصلا سر این کارها را نداشته و فقط یك ناصح بوده است , اینها به نبوت حضرت عیسی لطمه وارد میکنند , برای اینکه پیغمبر شمشیر دارد , جنگ دارد, جنگ میکند که مردم را نجات بدهد . همانطور که امام های ما هم همه جندی (سرباز) بودند, با لباس سربازی به جنگ میرفتند, همه آدم می کشتند. آنهائیکه میگویند اسلام دین جنگ نیست و اسلام نباید آدمکشی بکند اسلام را نمیفهمند . قرآن میگوید جنگ جنگ , یعنی کسانیکه تبعیت از قرآن میکنند باید آنقدر به جنگ ادامه دهند تا فتنه از عالم برداشته شود. جنگ یك رحمتی است برای تمام عالم و یك رحمتی است از جانب خداوند برای هر ملتی در هر محیطی که هست . شما چرا هی آیات رحمت را در قرآن میخوانید و آیات قتال را نمیخوانید؟"[۴۴]

در واقع اسلام از آنجا که قصدش تحمیل خود به نیروی زور و ترور بود چاره ای جز توسل به جنگ برای پیش برد منظور خود نداشت . همچنان که امروز هم گروه بن لادن , طالبان و امثال آنها جز از راه ترور و کشتار هیچ چشم انداز دیگری برای پیشبرد مقاصد عقب افتاده خود ندارند.

فصل هشتم

آیا ارتجاع اسلامی مخالف سرمایه داریست؟

جنبش اسلامی با نفس نظام سرمایه داری و استثمار اکثریت توسط اقلیت نیست که مخالف است. مخالفت آن با سرمایه داری با جنبه های پیشروی جامعه انسانی در دوران آن، یعنی با آزادیها و حقوقی است که در این نظام و در جریان مبارزه بر علیه خود آن، طی قرنها محقق گشته است. مانند آزادی زنان، آزادی بیان

، آزادی مذهب منجمله لامذهبی ، آزادیهای فردی و اجتماعی ، انتخابات و دمکراسی پارلمانی در نظام سرمایه داری .

بنا براین مخالفت آن با فرهنگ و تمدن غرب تنها با جنبه های پیشرو و مثبت آن و نه جنبه های استثمارگرانه و منفی آنست.

بی دلیل نیست که در هر دو موردی که اسلامیها در ایران و افغانستان قدرت را بدست گرفتند ، تنها به جنبه های مثبت فرهنگ و تمدن غرب که از مدتها قبل در این دو کشور نیز مانند سایر نقاط جهان نفوذ کرده بود حمله نمودند .

آنها نه تنها به نظام سرمایه داری در این دوکشور ادامه دادند ، بلکه با بی حقوق نمودن کامل کارگران و بطور کلی همه مردم ، به استثمار سرمایه داری شکل وحشیانه و بسیار خشن تری دادند.

بعلاوه ، هنگامیکه اسلام در عربستان مرکزی بوجود آمد، مدت چندانی از تلاشی نطام اولیه اشتراکی و مادر تباری در این منطقه نگذشته بود. این تحول در سایر نقاط جهان چندین هزار سال قبل رخ داده بود و نتیجه آن پیدایش تمدن های بزرگی چون ایران و رم بودند که از دل چنین تحولی سر بر آورده بودند . ولی این تحول در عربستان بدلیل رشد ضعیف و کند نیروهای مولده به تاخیر افتاده بود.

بهرحال، در پی این تحول در عربستان مرکزیو به سرانجام رسیدن آن بدست محمد و اسلام بود که نظام جدید به مذهب جدیدی که از مالکیت خصوصی و مردسالاری دفاع و از لحاظ ایدئولوژيك آنرا توجیه نماید نیاز داشت . اسلام در رابطه با چنین نیازی بود که بوجود آمد . برای همین است که قرآن مملو از آیاتی است که در تقدس مالکیت خصوصی و تبعیت زنان از شوهران شان سروده شده اند. بر این اساس ، چگونه اسلام میتواند با نظام سرمایه داری که خود مبتنی بر مالکیت خصوصی میباشد مخالف باشد؟

از اینرو بود که این مذاهب نه تنها از استثمار انسان از انسان، فقر و ثروت و نظام برده داری که همگی پدیده های نوینی در تاریخ بشری و از اجزاء جدائی ناپذی نظام مالکیت خصوصی بودند، با صراحت و بی پروائی دفاع می کردند، بلکه برای منتفی

کردن هر نوع تلاش انسانی جهت تغییر و یا حتی تعدیل این پدیده های غیر عادلانه ، با منتسب نمودن آنها به خواست الهی، کوچکترین مخالفت با آنها را بعنوان معارضه با مشیت الهی، مستوجب سخت ترین مجازاتها می نمودند.

آیات زیر خود گویاتر از هر سند و بحثی در این مورد هستند. آنها وظیفه شناسی نامقدس مذاهب توحیدی در برابر نظام مقدس جدید را به بهترین وجهی نشان می‌دهند.

"و خدا رزق بعضی از شما را بر بعضی دیگر فزونی داده آنکه رزقش افزون شده است به زیر دستان و غلامان زیاده را نمی‌دهد تا با او مساوی شود."[۶۷]

در این آیه، اسلام مخالفت خود با برابری اقتصادی و حتی تخفیف اختلاف طبقاتی میتوان فقیر و غنی را نشان می‌دهد، چون معتقد است که جامعه مبتنی بر مالکیت خصوصی و ثروت و فقر جامعه مطلوب و مورد خواست خداست.

"در صورتی‌که ما خود معاش و روزی آنها را در حیات دنیا تقسیم کرده ایم و بعضی را بر بعضی به مال و جاه دنیوی برتری داده ایم تا بعضی از مردم بعضی دیگر را مسخر خدمت کنند و رحمت خدا از آنچه جمع می کنند بهتر است "[۶۸]

در اینجا نیز تبعیض طبقاتی و کنترل گروهی از مردم توسط گروه دیگر که از خصوصیات اصلی جامعه جدید می‌باشد تایید شده است.

"به هرکس که می خواهد ثروت می‌دهد و به هرکس می خواهد ذلت می‌دهد." [۶۹]

پس اختلاف طبقاتی و تقسیم جامعه به فقیر و غنی مطابق خواست خداست.برای همین مجازات دست درازی به مال دگران یعنی تعرض به اصل مالکیت خصوصی قطع دست است.

"مجازات سرقت قطع دست راست است از مچ دست"[۷۰]

لازم به توضیح است که همانطور که در همه نظامات مبتنی بر مالکیت خصوصی رایج است، در اسلام نیز کلمه دزدی شامل دزدی های بزرگ و قانونی نمی شود، و گر نه حمله به کاروانهای تجاری و غارت اموال مردم توسط بیشتر از همه میبایست مشمول این مجازات قرار می گرفت .

باین ترتیب است که رسم قطع کردن دست که چاره جوئی وحشیانه و مشمئز کننده اشرافیت عرب برای حفظ حرمت مالکیت خصوصی و احترام به آن بود، با تبدیل اسلام به نماینده رسمی جامعه طبقاتی موجود، به یکی از قوانین خود آن تبدیل میگردد.

همین امر در مورد برده داری صادق بود. برده داری نیز که نتیجه بلافصل فروپاشی جوامع اشتراکی اولیه و جزء لاینفك دیگر نظام جدید بوده است در آیه های زیر مورد حمایت کامل اسلام و قران قرار میگیرد.

"آیا بنده مملوکی که قادر بر هج چیز "حتی بر نفس خود" نیست با مردی که ما به او رزق نیکو "و مال حلال بسیار" عطا کردیم و پنهان و آشکار هر چه خواهد انفاق می کند یکسان اند؟ هرگز یکسان نیستند."[۷۱]

"دو نفر مرد یکی بنده ای باشد گنگ و از هر جهت عاجز و کَل بر مولای خود و از هیچ راه خیری به مالك خود نرساند و دیگر مردی آزاد و مقتدر که بر حق به عدالت فرمان دهد و خود هم به راه مستقیم باشد آیا این دو نفر یکسان هستند؟ هرگز یکسان نیستند."[۷۲]

بنابراین، اسلام نه تنها مدافع جدی مالکیت بوده و اساسا به همین منظور در عربستان شکل گرفت، بلکه مخالف هرگونه تغییر در آنست.

بررسی دو نمونه از جنبشهای اسلامی در دوران اخیر که هردو در مخالفت با رفرم ارضی و آزادی زنان (که از میان بردن مالکیت فئودالی و رهائی زنان را مد نظر داشتند) شکل گرفتند، بهتر از هر چیز دیگری ماهیت ارتجاعی این جنبشها را در دفاع از مالکیت خصوصی و بردگی زنان و این حقیقت را که جنبشهای مزبور در همه جا صرفا بخاطر سد کردن آزادی و اصلاحات در این دو مورد است که شکل میگیرند نشان میدهد.

فصل نهم

عروج خمینی در مقابله با رفرم ارضی
و حق رای زنان در ایران

شاید دنیا بقدر کافی نداند که دو تن از قدرتمندترین جنبشهای اسلامی اخیر که تا گرفتن قدرت دولتی در ایران و افغانستان نیز پیش رفتند، هر دو اساسا در ضدیت با اصلاحاتی شکل گرفتند که گسترش حقوق زنان و تقسیم زمین میان دهقانان را در دستور خود داشتند.
در ایران، نقطه شروع جنبش طرفداران خمینی اصلاحاتی بود که در دهه 60 شروع شد . اساس این اصلاحات بر پایه رفرم ارضی و افزایش اختیارات و حقوق زنان بود.

مبتکر این اصلاحات ، بخصوص اصلاحات ارضی، در وهله اول، دولت امریکا بود که در طی همان سالها برای گشودن درهای بسته روستاها بروی کالاهای خویش و بسط هرچه بیشتر روابط پولی و کالائی در بیشتر کشورهای تحت نفوذ خود تصمیم به پیشبرد این اصلاحات و از میان بردن بقایای روابط فئودالی و اقتصاد بسته آن در روستاها گرفته بود.
بعلاوه، از آنجائیکه در تقسیم کار جهانی، ایران با جغرافیای عمدتا کوهستانی و ذخایر نسبتا وسیع معدنی خود بعنوان یك کشور مستعد برای صنعتی شدن در نظر گرفته شده بود ، لذا رفرم ارضی و آزاد کردن نیروی کار کشاورزی برای تامین نیروی کار صنعتی، در راس این اصلاحات قرار گرفته بود.
در ضمن دادن آزادیهای بیشتر به زنان نیز که بهرحال جمعیت وسیعی را تشکیل داده و به نیروی کار آنان برای منظور فوق نیز نیاز بود بعنوان جزئی از این رفرمها در نظر گرفته شده بود . اینها انگیزه های اقتصادی این رفرمها را تشکیل میدادند که برای گسترش سرمایه جهانی و نفوذ اقتصادی امریکا ضروری تشخیص داده شده و انجام آنها به شاه توصیه شده بود.

البته این اصلاحات از آنجا که منافع سرمایه جهانی را دنبال میکرد، لذا انجام آنها تنها محدود به ایران نبود و همزمان بسیاری از کشورهای دیگر تحت نفوذ امریکا را نیز در برمیگرفت.
ویژگی آن در مورد ایران شاید تنها بخاطر آن بود که بعلت همسایگی ایران با شوروی علاوه بر اهداف اقتصادی، اهداف سیاسی را نیز در برمیگرفت، منجمله اینکه به سیاست ایجاد کمربند سبز از طریق رفرم و مدرنیزه کردن کشورهای اطراف شوروی بمنظور جلوگیری از گسترش نفوذ آن کمك می نمود. زبیگنیف برژینسکی، مشاور کارتر در امور امنیت ملی، در خاطرات خود در بارة انقلاب 1979 ایران به این مسئله اشاره میکند. او مینویسد:

"فاجعه ایران (انقلاب 1357) کمربند استراتژيكِ حفاظتی در اطراف منطقه حیاتی نفت خیز خلیج فارس در برابر دخالت شوروی را بهم پاشید. خط شمال شرقی ترکیه، خط شمالی ایران و پاکستان، و منطقه بیطرف افغانستان سد محکمی را در برابر شوروی ایجاد کرده بودند، که هنگامیکه ایران از رده مدافعان امریکا خارج میشد این خط شکاف بر میداشت."[۷۳]

طبیعتا این اصلاحات هرچند که اصلاحاتی از بالا بود و لذا چندان شوری در میان دهقانان و زنان بر نیانگیخت ولی بهر حال، بخاطر نفس اصلاحگرانه اشان مورد مخالفت مردم منجمله دهقانان و زنان نیز قرار نگرفت و حد اقل با استقبال نسبی دهقانان و زنان روبرو شد. تنها نیروهائی که با اصلاحات مزبور مخالفت داشتند شاه، روحانیون و زمینداران بزرگ بودند.
شاه که خود از زمین داران بزرگ بود و ابتدا با اصلاحات مزبور مخالفت داشت، زیر فشار جدی امریکا مجبور به قبول آنها شد و تحت عنوان انقلاب سفید خود اجرای آنها را بدست گرفت.*

* آمریکا که در مورد انجام اصلاحات مزبور جدی بود با مشاهده بی توجهی شاه نسبت به اجرای اصلاحات ارضی، با نفوذی که در ایران داشت کابینه جدیدی را برهبری یکی از عوامل قدیمی و سرسپرده خود دکتر امینی برای اجرای اصلاحات مزبور برسرکار آورد. نخست وزیر جدید، با ایجاد وزارت خانه جدیدی بنام اصلاحات ارضی و گماشتن ارسنجانی در راس آن، برای شاه هیچگونه شکی در مورد جدیت آمریکا در امر پیش بردن اصلاحات باقی نگذاشت. شاه که موقعیت خود را در خطر میدید سرانجام دست از مقاومت برداشت و برای مذاکره با مقامات امریکائی رهسپار آمریکاشد و پس از ملاقات

سایر زمینداران نیز باستثنای مقاومتهای پراکنده ، همگی تسلیم خواست امریکا شده و ناچار به قبول اصلاحات گشتند . از میان روحانیون نیز کسانی مانند آیت اله بروجردی و بهبهانی که از بالا ترین مقامات روحانی در ایران بودند ، هرچند در بیانیه هائی مخالفت خود را با اصلاحات مزبور اعلام داشتند، ولی حاضر به مبارزه با شاه و امریکا نشده و تن به سکوت دادند. در این میان تنها جناح خمینی بود که حاضر به سکوت نشده در مخالفت با اصلاحات ، پرچم مخالفت و شورش بر علیه شاه و امریکا را برافراشت. خمینی تقسیم اراضی میان دهقانان را مغایر با اصل مالکیت خصوصی در اسلام اعلام نمود و دهقانان را از غصب زمین دیگران و نماز گزاردن بر روی زمین غصبی برحذر داشت.

در مورد حق رای به زنان نیز ابتدا طی تلگرافی به شاه هشدار داد که "بقرار مسموع دولت در صدد است که در انجمنهای ایالتی و ولایتی به زنها حق رای بدهد و این بر خلاف شرع مبین و موجب نگرانی علما و عامه مسلمین است"، و بعد پس از آنکه شاه به هشدار او وقعی ننهاد، در مارس 1963 ، در مخالفت با " لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی" ، مبنی بر دادن حق رای به زنان و به اقلیتهای مذهبی در انتخابات استانی اعلامیه زیر را بر علیه شاه بنام روحانیت قم صادر نمود :

"دستگاه حاکمه ایران به احکام مقدسه اسلام و قرآن تجاوز کرده و میخواهد تساوی حقوق زن و مرد را تصویب کند."

البته همانطور که در بالا اشاره شد اعتراض به حقوق و آزادی زن و تقسیم اراضی میان روستائیان تنها به خمینی یعنی جناحی از اسلامیون محدود نمیشد . روحانیون لیبرال و متعلق به جناح مخالف خمینی مانند آیت اله بروجردی و بهبهانی نیز با اصلاحات مزبور

با رئیس جمهور امریکا و موافقت با اصلاحات ، خود برای اجرای آن رهسپار ایران شد . پس از بازگشت شاه کابینه امینی برکنار و با کابینه جدیدی که شاه بر سر کار آورد ، خود اجرای اصلاحات را بعهده گرفت .

مخالفت کردند . چرا که اصلاحات مزبور واقعا با اصول و قوانین اسلامی و آنچه که در قرآن آمده بود مغایرت داشت .

بنابراین اختلاف جناحهای مختلف اسلامی در نفس مخالفت با اصلاحات مزبور یعنی دادن حق رای به زنان و تقسیم اراضی میان دهقانان نبود . بلکه بر سر مسئله مبارزه یا عدم مبارزه بر علیه آن بود. در حالیکه جناح بروجردی و سایر روحانیون صرفا به دادن یك اعلامیه و اعلام مخالفت ساده با اصلاحات مزبور بسنده نموده و از مبارزه با شاه امتناع میکردند ، جناح خمینی به مبارزه با شاه و برکناری وی اصرار داشت.

البته، باید توجه داشت که نه تنها مخالفت خمینی بر علیه شاه بخاطر مخالفت وی بر علیه دیکتاتوری و فساد دستگاههای اداری آن ، آنطور که خود خمینی سعی در وانمود کردن آن داشت ، نبود ، بلکه مخالفت وی با امپریالیسم امریکا نیز نه از سر استقلال طلبی بلکه در هر دو مورد، بخاطر آن بودکه این دو در مقطع مزبور عامل اصلاحاتی شده بودند که با مبانی اسلام و دنیای کهنه ای که آنها نماینده اش بودند ضدیت داشت.

دیکتاتوری و فساد اداری حکومت شاه ، پدیده ای نبود که در سالهای 60 شروع شده باشد . قبل از آن هم چه دیکتاتوری شاه و چه فساد اداری آن بر همه آشکار بود . ولی خمینی و روحانیون تا زمانیکه این دیکتاتوری و دستگاههای اداری آن به عاملی برای تامین حق رای زنان تبدیل نشده بود، نه تنها مخالفتی با آن نداشتند بلکه پشتیبان آن بودند . مخالفت آنان با شاه از زمانی شروع شده بود که دستگاه دیکتاتوری شروع به تقسیم زمینهای مالکین بزرگ و دادن حق رای به زنان کرده بود. خود خمینی در سالها قبل در کتاب خود "کشف الاسرار" نوشته بود.

"فقها و مجتهدین هیچوقت نه تنها با اساس سلطنت مخالفت نکرده اند، بلکه بسیاری از علمای عالی مقام با سلاطین همراهی ها نیز کرده اند ، و آنها که میگویند اسلام با سلطنت مخالف است نیت فتنه انگیزی دارند و میخواهند دولت را به آنها بدبین کنند. "[۷۴]

در حالیکه همین خمینی پس از سال1960اعلام میکند:

"سلطنت اصلی است که اسلام بر آن خط بطلان کشیده و خداوند امر فرموده است که مردم به سلاطین کافر شوند ، بهمین جهت است که فقها و علما همیشه از سلاطین اعراض کرده اند "

و

"شاه را نصیحت میکنیم ، این هفده دی را بوجود نیاورد ، ما مفاسد را میدانیم . حفظ کنید این کشور را . ترقیات به هفده دی نیست."[۷۵]

بعلاوه، خود خمینی نیز پس از رسیدن به قدرت نه تنها نظام دیکتاتوری را از میان بر نداشت بلکه با استقرار ولایت فقیه بر شدت آن افزود

همین امر درمورد مخالفت خمینی بر علیه امپریالیسم صادق بود . نفوذ و سلطه امریکا بر ایران از مدتها قبل در ایران برقرار بود و هنگامیکه خمینی در کتاب خود مینوشت که با سلطنت مخالفتی ندارد ، در واقع همراه سلطنت ، که عامل دست نشانده امریکا بود، عدم مخالفت خود با امپریالیسم امریکا را نیز اعلام میکرد . چرا که در آن موقع نفوذ امریکا هنوز عاملی برای رفرم و افزایش حقوق زنان نشده بود

بعبارت دیگر، تا زمانیکه دیکتاتوری وامپریالیسم موجب اسارت ، خفقان و عقب افتادگی جامعه بود، جریان اسلامی نه تنها مخالف آندو نبود بلکه از آنها حمایت نیز میکرد . ولی همینکه این دو شروع به اصلاحات کردند مخالفت کل روحانیت بر علیه آنها شروع شد.

از اینرو، مخالفت خمینی با دیکتاتوری و امپریالیسم مخالغت با نوع مدرن آن بود، و نه با نوع کهنه و عقب افتاده ای که بعدا خودِ وی هنگامیکه در ایران به قدرت رسید برقرار کرد، و ما خصوصیات آنرا در بالا از زبان خود وی شنیدیم.

در سال 1951 نیز هنگامیکه مصدق با ملی کردن صنعت نفت در ایران- که تا آنموقع در اختیار امپریالیسم انگلیس بود، در صدد قطع نفوذ انگلیس و جلوگیری از دخالتهای غیرقانونی شاه در امور مملکتی برآمد ، روحانیون و در راس آنان آیت اله کاشانی، از جمله نیروهائی بودند که نه تنها از او حمایت نکردند بلکه به نفع امپریالیسم انگلیس از در مخالفت با وی در آمدند

باین ترتیب امریالیسم امریکا تا وقتیکه نقش عمده اش حمایت از دیکتاتوری شاه بعنوان دستگاهی برای حفظ و حراست از دنیای کهنه بود روحانیت که خود نیز مظهر کهنگی و عقب افتادگی بود، دلیلی بر مخالفت با آن نمی یافت . ولی سالهای 60 وضع فرق مي کرد. باین معنا که مقتضیات سود آوری و توسعه طلبی سرمایه جهانی ایجاب میکرد که بخشهائی از این دنیای کهنه وصله کاری و ترمیم شوند و در اینجا بود که روحانیت اسلامی تحمل حتی این وصله کاری جزئی را هم نداشت.

فصل دهم

افغانستان
و جنبش مجاهدین اسلامی

رفرم ارضی و آزادی زنان تنها در ایران نبود که جنبش اسلامی را در برابر خود برانگیخت , در افغانستان نیز , دقیقا همین اصلاحات بود که عروج جنبش مجاهدین اسلامی را باعث گردید .

جنبش مجاهدین اسلامی در افغانستان اساسا در مخالفت با رفرمهای مربوط به آزادی زنان و دهقانان بود که شکل گرفت.

این رفرمها که به رفرم های 6 و 7 و 8 معروف شدند, توسط دولت ترکی که از آوریل 1978 تا سپتامبر 1979 بر سر کار بود شروع شدند . رفرم مربوط به آزادی زنان در 17 اکتبر 978 , عبارت از لغو ازدواج اجباری، نوعیت شوهردادن زن در مقابل پول و کالا, حق طلاق برای زنان , افزایش حداقل سن ازدواج برای دختران و یکی کردن مدارس دختر و پسر بود.

تا آنزمان حقوق زنان عمدتا بر اساس قوانین اسلامی بود باین معنا که دختر همچون کالائی در دست پدر بود که هر زمان که مي خواست, در مقابل پول یا کالا, آنرا به هرکسی که مایل بود میفروخت. بنابراین , خودِ دختر, هیچگونه اختیاری در امر ازدواج و انتخاب کسی که مایل به ازدواج با وی بود نداشت . البته این وضع در روستاها که در آن مذهب از نفوذ بیشتری برخوردار بود , بیشتر رایج بود.

بعلاوه , در این مناطق , طبق سنن اسلامی , دختر را پس از رسیدن به سن بلوغ بلافاصله شوهر میدادند . از اینرو کم نبودند دخترانی که بخصوص در روستاها در سن 10 یا 12 سالگی و حتی 9 سالگی به شوهر داده می شدند . بعلاوه , زن هیچگونه حق طلاق نداشت.

این رفرم نه تنها اختیار ازدواج را از والدین گرفته و به خود دختر و پسر میداد, بلکه سن ازدواج را نیز به سن 16 سالگی برای دختر و 18 سالگی برای پسر افزایش و حداکثری را نیز برای مبلغ مهریه تعین میکرد بطوریکه مهریه نمیتوانست از آن حد تجاوز کند.

بعلاوه صرف رضایت پسر و دختر و ثبت آن در محاضر دولتی برای جاری شدن ازدواج کافی بود و نیازی به بستن قرارداد عقد توسط مقامات و محاضر مذهبی نبود . و مهمتر از همه آنکه زن هر زمان که میخواست میتوانست از شوهرش جدا شود.

طبیعی است که این اصلاحات که متضمن آزادی زنان از قیود بردگی قرون وسطائی و قرار دادن آنان از نظر حقوقی در سطح

جوامع متمدن اروپا و امریکا بود با قوانین اسلامی تناقض شدیدداشت و همان طور که در ایران اتفاق افتاد در اینجا نیز با مخالفت شدید روحانیون مواجه شد . بخصوص که رفرم مزبور مرزهای آزادی زنان را بسیار فراتر از رفرمهای شاه در سال 60 در ایران پیش میبرد .

در اینجا نیز روحانیون مفاد این رفرم را مغایر با قرآن و قوانین خدا اعلام کرده و هر گونه ازدواج و طلاقی را که بر اساس قوانین جدید انجام میگرفت غیر شرعی و باطل و روابط ناشی از آنرا منطبق بر عمل زنا و مستحق مجازات اعلام نمودند .

ولی آنها تنها به این اکتفا نکردند , بلکه مهمتر از آن , از آنجا که قوانین مزبور از جانب یك حکومت مدعی کمونیستی و مرتبط با کشور شوروی وضع شده بود , لذا از آن به عنوان خوراك تبلیغاتی برای دامن زدن به احساسات ضد کمونیستی و اسلامی و فریاد و شیون بر سر برباد رفتن ناموس مسلمانان بدست کفار استفاده نمودند.

در اینجا نیز دشمنی روحانیون با روسیه شوروی و دولت دست نشانده آن و راه انداختن جنگ باصطلاح ضد خارجی نه ازسر استقلال طلبی , بلکه بخاطر ضدیت با رفرم و منجمله آزادی زنان بود.

داد و فریاد ضد خارجی هدفش فقط پوشاندن اهداف واقعی آنها یعنی ضدیت اشان با آزادی زنان و سایر رفرمها بود , همانطور که خمینی هم از شعارهای ضد دیکتاتوری و ضد امریکائی همچون پوششی برای اهداف ضد رفرم خود استفاده کرد.

در مورد رفرمهای مربوط به آزادی دهقانان نیز که برعلیه زمینداران بزرگ ونزول خواران در روستاها بود داستان از همین قرار بود . این رفرمها نیز در زمان ترکی و به منظور تقسیم زمینهای بزرگ* در میان دهقانان فقیر و بی زمین و لغو دیون آنان به نزول خواران وضع گردید.

در افغانستان , نه تنها قسمت اعظم زمینهای بزرگ به اقلیت بسیار کوچك زمینداران و روسای قبایل تعلق داشت

---

* بر اساس این رفرم در سال 1978 ، حداکثر مالکیت زمین برای مالکین به 6 تا 18 هکتار کاهش داده شد.

واکثریت دهقانان که در فقر و فلاکت شدیدی بسر میبردند, فاقد زمین و هرگونه وسیله معیشت دیگری بودند , علاوه بر آن , نزولخواران نیز باقیمانده خون دهقانان را از طریق بهره های سرسام آوری که بر روی بدهیهای آنها می بستند در شیشه میکردند. باین ترتیب که در زمستانها که دهقانان آه در بساط نداشتند و برای گذران زندگی شان ناچار به قرض گرفتن از نزولخواران میشدند , در ازاء پیش خرید کردن محصولات شان به قیمت بسیار ناچیز , به آنها وام میدادند . دهقانان که باین ترتیب حق فروش محصول شان را بدیگری و به قیمت روز نداشتند , چون دوباره در آغاز زمستان بی پول میشدند, باز لاجرم به نزولخوار روی مي آوردند و محصول خود را دوباره پیش فروش میکردند و باین ترتیب هیچگاه نمی توانستند از طوق وابستگی به وی رهائی یابند.

رفرمهای مزبور نه تنها دهقانان را صاحب زمین و از الزام پرداخت بهره مالکانه به مالك آزاد میکرد, بلکه همچنین, با قول دولت به ایجاد یك سیستم اعتباری جهت تامین بذر و سایر وسائل برای دهقانان, آنان را از توسل و وابستگی به نزولخواران برای تامین مخارج خود رهامینمود.

از اینرو, رفرم ارضی و لغو دیون دهقانان به نزولخواران که اغلب از خود مالکین بودند نه تنها ضربه بزرگی به آنان , بلکه قدم مهمی در آزادی دهقانان و بهبود زندگی آنان بشمار میرفت . در این مورد نیز آخوند و ملای ده که از برکت سر مالك زنده بود در هم دستی با وی به تهدید دهقانان پرداخته , و در حالیکه ملا او را به مجازات در دنیای دیگر بخاطر غصب مال و نماز حرام گذاردن بر آن تهدید میکرد , خود مالك نیز با تفنگچی ها و نیروی مسلح اش دهقان را در همین دنیا گوشمالی میداد.

باین ترتیب بود که در حالیکه روحانیون در اینجا نیز عمل تقسیم اراضی را غیر شرعی و مخالف اسلام اعلام کردند , مالکین نیز در بعضی نقاط گوش و بینی دهقانانی را که به تقسیم زمین مالکین تن در داده بودند بریدند و دست در دستِ هم, چنان محیط رعب و وحشی راه انداختند, که پس از چندیکمتردهقانی جرات گرفتن زمین را

بخود راه میداد. یك تلگراف از جانب مامورین دولتی افغانستان از مناطق روستاهائی چنین گزارش میدهد :

"بسیاری از دهقانان بی زمین و کم زمین بخاطر سردرگمی یا ترس از انتقامجوئی زمینداران از قبول زمین امتناع میکردند. خلقی ها (اعضای حزب دمکراتیك خلق، حزب وابسته به دولت ترکی - از من) با تهدیدآنها به اینکه اگر از گرفتن زمین امتناع کنند مجازات مي شوند, آنها را مجبور به گرفتن زمین میکردند.. بسیاری از این دهقانان بعدا دست به خودکشی زدند."[۷۶]

البته دولت ترکی از آنجا که از طریق یك جنبش توده ای به قدرت نرسیده و بنا بر ماهیت بروکراتیك اش از اتکاء به توده مردم و بسیج انقلابی آنها منجمله مسلح نمودن دهقانان بر علیه مالکین وحشت داشت , با رها کردن دست بسته و بیدفاع آنان در برابر مالکین مسلح , عملا و ناخواسته به وحشت زدگی و عقب نشینی دهقانان در برابرمالکین و ارتجاع اسلامی کمك کرد و در عوض راهی را که انتخاب کرد جنگ نظامی بکمك یك دولت خارجی بر علیه مخالفین رفرم بود.
بعلاوه , با عدم وفای به عهد خود در مورد ایجاد یك سیستم اعتباری برای دهقانان , از تامین نیازهای مالی آنان شانه خالی کرد. در نتیجه , بدون تسلیح نظامی و مالی آنان در برابر مالکین و نزول خواران , آنها را بیدفاع در برابر آنان رها کرد.
نتیجتا , جنگ بر علیه ضد رفرم که میتوانست با شرکت فعال توده دهقانان یك شبه دژهای ارتجاع را منکوب نموده به موفقیت برسد , در شرایط انفعال , سردرگمی و وحشت زدگی دهقانان به جنگ قوای دولتی و خارجی ناآشنا به محیط نبرد با نیروهای پارتیزانی که نه تنها به محل آشنا بودند بلکه از حمایتهای لجستیکی پاکستان و امریکا و تبلیغات ایدئولژیك و سیاسی گسترده شبکه روحانیون در روستاها نیز برخوردار بودند تبدیل شد .

بخصوص که حضور فیزیکی نیروهای نظامی شوروی نیز وسیله موثری بدست مالکین, روسای قبایل و روحانیون ارتجاعی دارد تا با تحریك احساسات ملی و ضد خارجی توده مردم جنگ ارتجاعی بر علیه رفرم را به جنگ ظاهرا وطن پرستانه و رهائی بخش بر علیه تجاوز خارجی تغییر شکل داده , در جو اسلامی و ناسیونالیستی موجود , هر نوع مقاومتی را در برابر آن خنثی سازند . باین ترتیب بود که جنبش ارتجاعی اسلامی مجاهدین, در ضدیت با رفرم ارضی و آزادی زنان شروع و به کمك امریکا و مرتجعین پاکستانی به سرانجام نهائی اش که سقوط دولت و عقب نشینی نیروهای شوروی از افغانستان بود رسید.

فصل یازدهم

آیا بن لادن ضد امپریالیست است؟

جنبش اسلامی در ایران و در افغانستان هرچند جنبشی بر علیه کشورهای امپریالیستی آمریکا و شوروی و دولت های دست نشانده آنان بود ولی این مبارزه نه بر علیه جنبه امپریالیستی این کشورها بلکه بر علیه جنبه رفرمیستی آنها بود که بر پا شده بود. این دقیقا همان چیزیست که در مورد تبلیغات ضد امریکائی و به اصطلاح ضد امپریالیستی بن لادن نیز صادق است

بن لادن مدعی است که بخاطر دخالت امریکا در سرزمینهای اسلامی است که مبارزه میکند و در صورتیکه این دخالت منجمله حمایت امریکا از اسرائیل خاتمه یابد, او به عداوتش بر علیه امریکا و اعمال تروریستی بر علیه آن خاتمه خواهد داد. به مصاحبه او با یك خبرنگار خارجی توجه کنید:

"ما میخواهیم سرزمینمان را از دست دشمن آزاد کنیم, ما می خواهیم سرزمینمان از دست آمریکائی ها آزاد شود. خداوند این موجودات زنده را مجهز به چنان نیروی غریزی کرده است که بتوانند توسط آن دفع مزاحمت کنند. برای مثال, اگر یك مرد نظامی به منظور حمله به مرغی قدم به لانه او بگذارد, مرغ با او می جنگد و این فقط یك پرنده است . ما حقی را که به همه موجودات زنده داده شده است می خواهیم, من دیگر از این که

این حق به همه انسانها و به خصوص به مسلمانان تعلق دارد حرفی نمی زنم.
به کشورهای اسلامی حمله شده است، بخصوص به مکان های مقدس و به مسجد الاقصی، اولین قبله پیامبر. و بعد این تجاوز توسط اتحاد صلیبی-یهودی و تحت رهبری امریکا و اسرائیل ادامه یافته است. در حال حاضر، آنها دوکشوری را که در آنها مکانهای مقدس مسلمانان قرار دارد اشغال کرده اند. خدا تنها منبع قدرت است."[۷۷]

حالا برای یك لحظه فرض کنیم که اسرائیل از سرزمینهای اشغالی فلسطین عقب نشینی کند و کاری به کار فلسطینی ها نداشته باشد. همینطور فرض کنیم که امریکا کشورهای عرب و غیر عرب مسلمان را بحال خود گذاشته هیچگونه دخالتی در امور آنان بعمل نیاورد. در اینصورت آیا بن لادن ساکت خواهد شد؟
مسلم است که این امر ممکن است باعث توقف مبارزه بن لادن بر علیه امریکا و اسرائیل گردد و فرض کنیم که واقعا هم چنین بشود. ولی آیا در اینصورت فکر میکنید که بن لادن فعالیتهایش را رها میکند و دنبال کار خودش میرود؟
بی شك نه. چرا که او هدف اصلی اش، همانطور که خود مکررا اظهار داشته است، احیای خلافت اولیه اسلامی در سرزمین های اسلامی است. در واقع هم مبارزه او با امریکا و اسرائیل بخاطر همین هدف است. زیرا بزعم او امریکا از حکومتهای (به نظر بن لادن) غیر اسلامی در این مناطق حمایت میکند، و از اینرو مانعی در راه جایگزینی آنها با حکومتهای واقعا اسلامی بشمار میرود.
او در ادامه مصاحبه اش چنین می گوید:

"ما در صدد آنیم که ملت را تحریك کنیم که بلند شود و سرزمین اش را آزاد کند، در راه خدا بجنگد، و قانون اسلام را به بالاترین قانون و کلام خدا را به بالاترین کلام تبدیل نماید."[۷۸]
ولی مقدمتا اجازه دهید ببینیم با روی کار آمدن حکومتهای واقعا اسلامی در این مناطق چه اتفاقی خواهد افتاد؟ با استقرار قانون اسامی، اولا زنان همان حقوق اندکی را هم که طی

سالها مبارزه بدست آورده اند بکلی از دست میدهند , همانطور که در ایران و افغانستان از دست دادند.

در افغانستان قبل از روی کار آمدن مجاهدین اسلامی و بعد طالبان , نه تنها حجاب اجباری نبود , و زنها میتوانستند تحصیل کنند و در هر شغلی که مایل بودند وارد شوند , بلکه حتی میتوانستند به عنوان نماینده مجلس در پارلمان انتخاب شوند , همانطور که قبل از روی کار آمدن اسلامیها چندین نماینده زن در مجلس وجود داشت . ولی با روی کار آمدن حکومت اسلامی تمامی این حقوق یکشبه از میان رفت .

ثانیا انتخابات و حکومت پارلمانی , حتی بهمین صورت قلابی اش هم که در حال حاضر در این کشورها وجود دارد , از میان میرود و جای خود را به حکومت مطلقه امثال ملاعمر یا خمینی و جانشینان آن میدهد یعنی باز گشت به دوران خلافت و حکومت مطلقه .

ثالثا موسیقی, رقص , سینما , تلویزیون* اینترنت و خلاصه همه مظاهر تمدن و تمام آزادیهای فردی که انسان طی حدود دو قرن مبارزه و از طریق انقلابات خونین بدست آورده است بکلی از میان میروند و هر گونه مخالفت و ابراز نظری چنانکه بر علیه اسلام و حکومت اسلامی باشد , بدون هیچگونه محاکمه ای با گلوله جواب میگیرد. در یك کلام زندگی در سرزمینهای اسلامی به بیش از 14 قرن قبل به عقب کشیده میشود.

و بعد فکر میکنید هنگامیکه اسلامیها قدرت را در سرزمینها اسلامی یعنی در تمام کشورهای عربی در خاورمیانه , در شمال افریقا , در بخشی از قاره هند و در مناطق جنوبی شوروی سابق و بیك کلام در بخش بزرگی از جهان بدست بگیرند چکار میکنند ؟ سر در لاك خود میبرند و اعتنائی بکار بقیه دنیا نمیکنند ؟

واضح است که اینطور نیست . وهابی (سلفی) ها در همان سندی که قبلا از آن نام بردیم پاسخ روشنی به این سئوال میدهند. آنها

*خمینی در آغاز رسیدن به قدرت گفت " از مهمترین چیزهائی که مغز جوانها را خراب میکند و آنها را به فساد و هرزگی میکشاند موسیقی است . اگر بخواهید مملکت شما مستقل باشد باید موسیقی را کنار بگذارید و آنرا از رادیو و تلویزیون بکلی حذف کنید . موسیقی خیانت است به مملکت".

اعلام می کنند که اسلام " تمام جهان و بشریت را مد نظر دارد."[۷۹] و بعد ادامه میدهند:

"او (عبدالوهاب) قصدش این بود که اسلام و پیروی از پیغمبر و سلف او را توسط قران و شمشیر به سراسر دنیا گسترش دهد , و نه اینکه آنرا تنها محدود به عربستان سعودی بنماید."[۸۰]

البته این تنها بن لادن و وهابیها نیستند که اینطور فکر می کنند. خمینی پس از سقوط رژیم شاه در ایران و به دست گرفتن قدرت در سخنرانی خود بمناسبت سالروز تولد محمد پیغمبر اسلام گفت:

"قرآن میگوید جنگ جنگ , یعنی کسانیکه تبعیت از قرآن میکنند باید آنقدر به جنگ ادامه دهند تا فتنه از عالم برداشته شود."*

هر مسلمانی عقیده دارد که اسلام مذهبی جهانی است و باید در سرتاسر جهان گسترش یابد تا شرارت)آزادی و انسانیت-من(را در همه جا از میان برود. حزب جماعت اسلامی پاکستان نیز که یك گروه دیگر اسلامی است در این مورد در سندیکه در بالا به آن اشاره کردیم, در بخشی بنام "اساس جامعه" , در ماده آخر آن مي گوید:

"وظیفه هر مومنی است که دعوت به اسلام را به تمام بشریت منتقل کند."[۸۱]

باید توجه داشت سرشت تجاوزکارانه اسلام پدیده تازه ای که از مغز بن لادن, خمینی و جماعت اسلامی تراوش کرده باشد نیست. حکومت اسلامی در گذشته هم راهی جز این نرفته است . اجازه دهید ببینیم حکومت اسلامی در گذشته , در دوران اولیه خود ,

*همچنین خمینی در کتاب معروف خود "حکومت اسلامی" که آنرا قبل از رسیدن به قدرت نوشت ، موضع خود را در برابر مسئله صدور انقلاب اینطور توضیح داد : " توجه کردن به مسئله صدور انقلاب و توحید امت مسلمه يك واجب شرعی است ، و ترك واجب به هر بهانه ای يك عمل حرام است . بدين رو در صدر برنامه ها مسئله صدور انقلاب قرار میگیرد " .

دورانی که ایده ال وهابی ها و بن لادن است چه راهی را در پیش گرفت . آیا محمد و جانشینان وی , پس از رسیدن به قدرت , بی اعتنا به بقیه دنیا , سر در لاك خود فرو بردند و یا برای گسترش اسلام و "برداشتن فتنه از عالم" مانند امپریالیسم امریکا و هر امپریالیسم دیگری برای غارت جهان به شیوه خود شروع به تجاوز و حمله به سرزمینهای دیگر نمودند؟

پاسخ روشن است . خلافت اسلام در واقع امپراطوری بزرگی بود که از طریق شمشیر و تجاوز به سرزمینهای دیگر گسترش یافت و در راس آن دستگاه حکومتی جباری قرار داشت که برای دورانی طولانی بر سرزمینهای بزرگی چون مصر و تمام شمال افریقا , اسپانیا و بخشی از اروپا و آسیا سلطه و کنترل داشت. بااین ترتیب خود یك حکومت تجاوزکار و امپریالیست بود.[۸۲] همین طور بود خلافت عثمانی که به امپراطوری عثمانی معروف بود .

بنابراین تا اینجای مسئله روشن است که بن لادن نیز تا وقتی که قصدش احیای خلافت اولیه اسلامی است , در پی برقراری چیزی کمتر از یك حکومت تجاوزکار امپریالیستی نمی باشد . تنها تفاوت میان حکومت امپریالیستی نوع بن لادن با حکومت های امپریالیستی نوع امریکا و غرب در این است که حکومت ایده آل بن لادن بیش از 14 قرن عقب افتاده تر , دیکتاتورتر , وحشیانه تر , ضد زن و ضد انسانی تر از امپریالیسم امریکاست . همین و بس.

بنابراین اختلاف میان بن لادن با امریکا , غرب و اسرائیل اختلاف میان دنیای استثمارگر و غارتگر قرن هفتم بادنیای استثمارگر و غارتگر قرن بیست و بیست و یکم است . اختلاف میان مثبت ترین جنبه های تمدن کنونی بشریت و منفی ترین جنبه های تمدن کهنه گذشته است.

این جنبه های مثبت عبارتند از آزادی زنان , آزادی بیان , آزادی مذهب و لامذهبی , آزادی لباس و شادی و رقص , انتخابات و همه آنچیزهائی که هرچند به شکل صوری ولی بهرحال در تمدن کنونی بشریت و بطور اخص تمدن غرب , در حال حاضر, وجود دارند و چیزهائی مانند بردگی زنان , بی حقوقی کامل انسانها, خرافات ,

سرکوب , خفقان , وحشیگری و عقب افتادگی که برجسته ترین جنبه های تمدن اسلامی و منفی ترین جنبه های تمدن بشری در 14 قرن قبل را تشکیل می داده اند.

مبارزه با این جنبه های مثبت است که انگیزه و هدف واقعی بن لادن و کلیه جریانات اسلامی را تشکیل میدهد و نه مبارزه با جنبه های امپریالیستی و منفی تمدن غرب.

در واقع مخالفت بن لادن و سایر جریانات اسلامی با تمدن غرب مخالفت آنها با هر آنچیز مثبت و انسانی است که در این تمدن وجود دارد . تمام مبارزه وی و اسلامیون با رژیمهای سرمایه داری و امپریالیستی و دولتهای دست نشانده آنها در همین و فقط در همین خلاصه میگردد و تنها به این معنی است که آنها خود را ضد سرمایه داری و ضد امپریالیسم قلمداد میکنند.

داد و فریادهای ضد امپریالیستی آنها در دفاع از مردم فلسطین و سایر مردم عرب و مسلمان تنها برای پوشاندن خواستهای ارتجاعی و ضد مردمی شان است.

از آنجا که خواستهای واقعی آنها که احیای حکومت شوم و سرکوبگر ماقبل قرون وسطائی است هیچکسی را بسوی خود جلب نمیکند , از اینروست که آنها در تبلیغات خود همواره این خواستها را در لفافه بیان میکنند و بیشتر بر شعارهای پرزرق و برق ضد امپریالیستی و دروغ آمیز خود تکیه می نمایند .

این امر در مورد خمینی هم کاملا صادق بود . این خصوصیت تمام جریانات ارتجاعی است که در تبلیغاتشان از طرح صریح خواست های خود در برابر افکار عمومی طفره میروند و بجای آن شعارهای فریبنده ایرا که ربطی به مطالبات آنها ندارد برجسته میکنند.

از اینرو شعارهای ضد امپریالیستی نیز ربطی به مطالبات بن لادن ندارد . چگونه جریانی که برای کوچکترین حقوق مردم خود پشیزی ارزش قائل نیست ممکن است به حقوق مردم کشورها و مذاهب دیگر احترام بگذارد. هیچ جریان ضد دمکراتیکی نمیتواند امپریالیست و تجاوزگر نباشد . این شامل بن لادن و تمام جریانات اسلامی دیگر نیز میشود.

این امر در مورد امریکا و رفرم هایش در ایران نیز صادق است. دولت امریکا از روی علاقه به آزادی زنان و دهقانان نبود که محرك اصلاحات در ایران شد. چرا که اگر چنین بود دلیلی نداشت که با همان اصلاحات در کشور دیگری مانند افغانستان مخالفت نماید

حقیقت امر این بود که دولت امریکا در جریان اصلاحات مزبور در اصل هدف گسترش نفوذ و فعالیتهای اقتصادی خود را دنبال مي کرد و از آنجا که آزادی زنان و دهقانان لازمه این گسترش بود لذا از این اصلاحات در ایران دفاع میکرد و خود محرك آن بود . ولی از آنجا که همین اصلاحات در افغانستان گسترش نفوذ سیاسی-اقتصادی رقیب وی یعنی شوروی را مد نظر داشت , با آن مخالف و سرانجام نیز با حمایت از مجاهدین مانع انجام اصلاحات مزبور شد.

در سالهای 60 زمینداری فئودالی و اقتصاد بسته روستائی مانعی در برابر گسترش بازار کالاهای امریکائی در بعضی از نقاط جهان بود . بعلاوه دور جدید انباشت و گسترش سرمایه جهانی در مقطع زمانی مذبور چنان سطحی از توسعه و گسترش تولید کالائی و مناسبات پولی را در مقیاس جهانی ایجاب میکرد , که با بقای مناسبات فئودالی در این نقاط هم خوانی نداشت.

رفرم ارضی در ایران بخشی از یك برنامه وسیعتر جهانی از طرف دولت امریکا بود که وظیفه اش از میان برداشتن این موانع از سر راه گسترش سرمایه جهانی و مدرن کردن جامعه برای هم خوانی بیشتر با این گسترش بود. آزادی زنان نیز بخشی از همین مدرن سازی جامعه برای انطباق آن با نیازهای جدید سرمایه جهانی بود.

این رفرمها تنها محدود به ایران نبود . در مقطع مزبور رفرم های مشابهی در بسیاری دیگر از کشورهای زیر نفوذ امریکا نیز انجام گرفت .

تشدید پروسه انباشت سرمایه و رشد و توسعه صنعتی ایران در سالهای 60 و 70 از یك جهت نتیجه این اصلاحات و تحت چنین شرایطی بود که انجام گرفت.

همین امر نیز در مورد شوروی و اصلاحات ابتکاری آن در افغانستان صادق بود. مضافا بر اینکه شوروی هدف سیاسی عاجل تری را نیز از خلال اصلاحات مزبور دنبال میکرد.

این هدف عبارت از میان برداشتن زمینداران و فئودالها که پایه های سنتی نفوذ امریکا و غرب در افغانستان را تشکیل میدادند بود. از نظر شوروی اصلاحات مزبور بهترین وسیله جاروب کردن این عوامل و ملحق کردن کامل افغانستان به حوزه نفوذ خود محسوب میشد.

باین ترتیب اصلاحات مزبور چه برای امریکا و چه برای شوروی , برای هیچ کدام , نه بخاطر رهائی زنان و دهقانان , بلکه به خاطر رهائی خود از قید و بند موانعی بود که بر سر راه بسط نفوذ اقتصادی و سیاسی بیشتر آنها ایجاد اشکال می نمود.

طبیعی بودکه از میان برداشتن عقب افتادگی ها و قید و بندهای کهنه , نیروهای وابسته به آنرا نیز بصدا در می آورد. و چنین بود که فریاد و شیون نیروهای اسلامی در هر دو کشور با شروع اصلاحات مزبور شروع شد.

فصل دوازدهم

آیا برای جنبش اسلامی شانسی برای پیروزی وجود دارد؟

بی شك هیچ نیروئی نمیتواند تاریخ را به عقب باز گرداند. از اینرو بعنوان یك قاعده کلی هیچگونه چشم اندازی برای پیروزی جنبش اسلامی نمیتواند وجود داشته باشد. ممکن است مردم در قبال شکستهائی که هر از چند گاه در برابر نیروهای عقب گرا متحمل میشوند برای مدتی به عقب رانده شوند ولی این عقب گرد نمیتواند دائمی وحتی طولانی باشد. ما اینرا درموردحکومت طالبان دیدیم و در مورد حکومت جمهوری اسلامی در ایران و سایر جریانات اسلامی نیز خواهیم دید.

با اینحال این سئوال همچنان بر سر جای خود باقی میماند که چگونه و تحت چه شرایطی چنین جریانات ارتجاعی و عقب افتاده ای که به دهها قرن پیش تعلق دارند , حتی بطور موقتی هم که شده , توانسته اند در دو کشور ایران و افغانستان به قدرت برسند ؟

قبل از هرچیز باید خاطر نشان کرد که به قدرت رسیدن این نیروها در دو کشور مزبور یك امر قائم به ذات نبود. در هر دوی

این کشورها و خصوصا در افغانستان , جنبش اسلامی تنها با کمك امریکا بود که به قدرت رسید

در ایران هنگامیکه در انقلاب 1979 آمریکا از سرکوب انقلاب توسط دولت دست نشانده شاه و متوقف کردن آن نتیجه ای نگرفت , بناچار و برای کنترل انقلاب به پرنفوذترین جریان اپوزیسیون یعنی خمینی متوسل شد و برای جلوگیری از رادیکال تر شدن انقلاب وسائل روی کار آمدن وی را فراهم ساخت.

قبل از همه در چهارم ژانویه ژنرال هویزر را بطور مخفیانه روانه ایران ساخت تا با ممانعت از فروپاشی ارتش[۸۳] بتواند در صورت خارج شدن اوضاع از کنترل بعنوان آخرین وسیله توسط آن دست به کودتا بزند. گزارش "هارولد براون"وزیر دفاع وقت آمریکا روشن گر این نکته میباشد. وی در گزارش خود برای کاخ سفید مینویسد:

"من تکرار کردم که او (هویزر) باید روی بند حرکت کند, در حالی که مانع کودتای ارتش علیه حکومت بختیار شود, در همان حال مراقب باشد که این امر موجب دلسردی و بی عملی ارتش در صورت وخیم شدن اوضاع نگردد."[۸۴]

البته آنها از قبل نقشه کشیده بودند که همزمان با دعوت از یکی از کم ضررترین شخصیت های اپوزیسیون , شاپور بختیار, برای تشکیل کابینه جدید از شاه نیز بخواهند تا برای آرام شدن مردم خاك کشور را ترك نماید. برژینسکی می نویسد:

"در طی چند هفته بعد, مسئله در واشنگتن به تدریج از چگونگی حفظ شاه به چگونگی حفظ ایران بدون شاه تبدیل شد."[۸۵]

آمریکا و حکومت جدید امیدوار بودند که با تبعید شاه , این منفورترین شخصیت درمیان مردم بخارج, استقرار یك حکومت مشروطه واقعی , و انجام رفرم هایی مانند عفو زندانیان سیاسی, بحران موجود را حل کنند. آنها فکر میکردند که با دادن یك چنین

امتیازاتی به خمینی او به قم باز میگردد و شادمان از اخراج شاه, از سیاست کناره گیری و هم خود را وقف امور مذهبی می نماید.

اما اوضاع در چنین جهتی پیش نرفت . نه مردم و نه خمینی هیچیك حاضر به چنین سازشی نشدند. انقلاب تشدید و هرچه بیشتر رادیکال شد. مردم در حالی که در خیابانها براه افتاده شعار میدادند "ما را مسلح کنید" شروع به پائین کشیدن مجسمه های شاه کردند. خمینی نیز نه تنها سازش با کابینه جدید را رد کرد, بلکه تصمیم به پرواز به ایران برای گرفتن مستقیم قدرت گرفت و با کمال تعجب دست به این کار زد.

بختیار که بنابر برنامه قبلی بتازگی به مقام نخست وزیری منصوب شده بود, در ابتدا قصد داشت هواپیمای خمینی را وادار به نشستن در یکی از پادگان های نظامی نموده , او را دستگیر نماید. ولی بعد, او نیز از اینکار منصرف و دست به عقب نشینی زد. نتیجتا هواپیمای خمینی در حالیکه میلیونها تن از مردم برای استقبال از او به خیابانها آمده بودند سالم به زمین نشست.

بدنبال این واقعه کابینه بختیار ساقط و خود وی نیز به خارج از کشور گریخت و در پی آن خمینی بدون درگیری با ارتش براحتی قدرت را در دست گرفت. و اما آمریکا, اکنون که بختیار بعنوان آلترناتیو کم خطر تر و کمتر نا مطلوب, قادر به آرام کردن مردم و توقف انقلاب نشده بود, چاره ای جز این نداشت که به شخصیت و آلترناتیو نا مطلوب تری که در آسمان و بسوی ایران در حرکت بود تن دهد.

هنگامی که خمینی در آسمان و در راه به ایران بود, ارتش , که تحت کنترل هویزر قرار داشت دستور گرفت که نه تنها از رو در رویی با خمینی احتراز کند, بلکه به پیشواز وی رفته و امنیت او را در نشستن به زمین تامین نمایده. هر انتخاب دیگری ممکن بود به جنگ داخلی که می توانست بیشتر به سود چپ و اتحاد شوروی تا غرب تمام شود منتهی گردد. این برداشت آمریکا از اوضاع بود که آنرا مبنای تصمیم خود در حمایت از خمینی و به قدرت رسیدن وی در

آخرین لحضات قرار داد. برژینسکی مشاور امنیتی کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا در کتاب خاطرات خود "قدرت و پرنسیپ" مینویسد:

"از زمان مبادلات کتبی اواخر نوامبر با برژنف)در مورد ایران که هر دو یکدیگر را در مورد عدم دخالت در امور ایران و بهره برداری از آن تشوسق و تهدید می کردند_من(به این طرف , سیاست خارجی به میزان فزاینده ای ما را به خود مشغول داشته بود, و ما بخصوص اطمینان پیدا کرده بودیم که جنگ داخلی در ایران باد موفقی برای اتحاد شوروی خواهد بود."[۸۶]

از اینرو, سیاست آمریکا برای احتراز از چنین وضعی عبارت از توقف انقلاب از طریق سازش با بخشی از اپوزیسیون بود که از توانائی لازم برای سرکوب و متوقف کردن انقلاب برخوردار باشد. برژینسکی به این نکته نیز با وضوح در کتاب خود اشاره میکند.

"وانس و کریستوفر (وزیر خارجه وقت آمریکا و معاون وی) و ماندل (معاون رئیس جمهور) نیز که از آنها طرفداری میکرد خیلی راحت دفع وقت میکردند و همواره استدلال شان این بود که امتیاز بیشتر به مخالفان شاه خطرش کمتر از تصمیم دشوار و خطرناك واشنگتن به انجام کودتا میباشد."[۸۷]

حالا نوبت خمینی بود که قدرت و نفوذش را در متوقف کردن انقلاب بکار برد. اولین چیزی که او نیاز داشت ارتش بود. اما ارتش تقریبا متلاشی شده بود. بخشی بخاطر پیوستن تعداد زیادی از سربازان و افسران رده پائین به انقلاب و مردم و بخشی نیز بخاطر خلع سلاح شدن آن بدست مردمی که علیرغم فرمان خمینی* مبنی بر

* در جریان قیام بهمن که کاملا خودبخودی و خارج از کنترل خمینی بود ، مردم، پادگان های نظامی را بخصوص در پایتخت مورد حمله قرار دادند، و تقریبا تمام سلاحهای سبك را مصادره کردند. در این زمان ، در حالیکه مردم مشغول حمله به پادگانهای نظامی و مقرهای کلانتری ها بودند، خمینی عوامل خود را به نقاط مختلف شهر فرستاد تا از مردم بخواهند که به ارتش حمله نکنند. ولی مردم به درخواست او توجهی نکردند. در یکی از این موارد که خود من شخصا شاهد آن بودم ، در حالیکه مردم در میدان خراسان مشغول ریختن نقشه حمله به کلانتری آنجا بودند، ناگهان ملائی با یك بلندگوی دستی در دست سر رسید و در میان جمعیت اعلام کرد که خمینی دستور داده است که کسی به پادگانها و کلانتری ها حمله نکند. عکس العمل مردم به فرمان خمینی این بود

عدم حمله به پادگانها و کلانتریها در جریان انقلاب به مراکز مزبور حمله کرده و آنها را خلع سلاح کرده بودند. این چیزی بود که آمریکا از قبل به خطر آن کاملا واقف بود.

برژینسکی از گزارشی یاد میکند که "راجر سولیوان" سفیر آمریکا در تهران در نهم نوامبر در این مورد برای او ارسال میدارد:

"سولیوان با اصرار میکرد که این امر را که نیروهای مسلح ایران و خمینی هر دو ضد کمونیست و ضد شوروی هستند در نظر داشته باشیم ؛ ... و این را که ارتش ایران میتواند یکپارچگی ملی را حفظ کند. او عقیده داشت که جناح مذهبی ممکن است حفظ ارتش را مفید بداند زیرا آنها خودشان هیچ وسیله ای برای حفظ نظم در اختیار ندارند؛ و اینکه محتملا خمینی در نتیجه یک هم اتحاد مذهبی-نظامی به ایران باز گردد و اینکه او محتملا یک جمهوری اسلامی با گرایش قوی طرفدار غرب در آن را برپا خواهد کرد"[۸۸]

همه این پیش بینی ها جز یکی به تحقق پیوست : خمینی در حالی به قدرت رسید که پشتیبانی ارتش را با خود داشت , او ارتش را برای سرکوب انقلاب و حفظ یکپارچگی ملی بکار گرفت . او مانند گاندی انقلاب را متوقف کرد, اما نه به شیوه گاندی , بلکه از طریق قتل عام خونین مخالفین . او همه حقوقی را که زنان تاکنون بدست آورده بودند ملغی ساخت , همه روزنامه های مخالف را تعطیل نمود, دست به حملات خونین بر علیه دانشجویان زد و دانشگاه ها را تحت عنوان انقلاب فرهنگی یعنی پاك كردن آنها از هرگونه عنصر مخالف و نفوذ فرهنگی غرب بست , تمام سازمانهای کارگری و هر سازمانی را که اسلامی یعنی تحت کنترل پلیسی دولت نبود منحل ساخت, دهها هزار مخالف را در مدت کوتاهی دستگیر و اعدام نمود, در همه جا دست به حملات نظامی بر علیه اقلیتها مانند کردها, ترکمن

که بلافاصله پس از شنیدن پیام خمینی بی آنکه کوچکترین توجهی به آن بکنند ، در حالیکه شعار "الله و اکبر، خمینی رهبر" را میدادند بسوی کلانتری مزبور حمله ور شدند.

ها, و عرب ها که در جریان انقلاب در مناطق خود ارتش شاه را خلع سلاح کرده و بجای آن کنترل خود را برقرار کرده بودند زد.

تنها چیزی که در پیش گوئی سولیوان بوقوع نپیوست, گرایش به غرب در رژیم اسلامی بود: حد اقل به اندازه ای که او پیش بینی کرده بود.

برژینسکی, که در آن زمان در شورای امنیت ملی دولت کارتر در اقلیت کامل قرار داشت قویا طرفدار سرکوب مستقیم انقلاب توسط ارتش یعنی از طریق کودتا بود. نظریه او بر دو نکته متکی بود: سازش ناپذیری خمینی و رشد چپ . او در دوازدهم ژانویه نوشت :

"نظر من این بود که خمینی یك فرد سازش ناپذیر, ارتش منتفر از جبهه ملی , و چپ نیروی در حال رشد بود."[۸۹]

و اما هویزر اوضاع را طور دیگری میدید. برژینسکی در این مورد در خاطرات خود مینویسد:

"در دهم ژانویه , "هارولد براون" (وزیر دفاع) به رئیس جمهور (جیمی کارتر) گزارش داد که در حال حاضر نیروی نظامی آماده برای کودتا نیست و اینکه از نظر هویزر به نفع رهبران مذهبی و ارتش است که در کنار هم قرار گیرند."[۹۰]

بنابراین, خمینی در چنین اوضاعی بود که به قدرت رسید. او بدون حمایت آمریکا و ارتش که نیروی آن برای سرکوب مخالفین و استقرار وی در قدرت ضروری بود, حد اقل به این سهولت , نمی توانست به قدرت برسد. ارتش هم برای آمریکا و هم برای خمینی مهمترین چیز بود. از اینرو, اولین کاری را که خمینی پس از گرفتن قدرت به آن دست زد, فرستادن عواملش به پادگانهای نظامی و آویختن حلقه های گل به گردن فرماندهان و در یك کلام تجدید اعتبار ارتش بود.

در جریان قیام , هنگامیکه مردم در حال حمله به پادگانها بودند, او تلاش کرد که مردم را از اینکار باز دارد , هر چند موفق به این کار نگشت . در نتیجه اولین فرمان دولت "انقلابی" بازگرداندن سلاحهایی بود که مردم در جریان انقلاب و حمله به پادگانها مصادره کرده بودند . در واقع خمینی که نتوانسته بود مانع خلع سلاح ارتش بدست مردم شود, اکنون خودش مردم را خلع سلاح می کرد, و با سلاح های به دست آمده دوباره ارتش را برای استفاده از آن , بحال اول خود باز می گرداند. با پس گرفتن سلاحها و با کمك ارتش بود که حمله و قتل عام و نابودی مخالفین آغاز شد.

در افغانستان نیز امریکا از همان ابتدا چه از طریق سیا و چه از طریق دولت های دست نشانده پاکستان و عربستان با تمام نیرو پشت سر مجاهدین قرار داشت. بطوریکه مجاهدین بدون کمك های مالی , تسلیحاتی , اطلاعاتی و سیاسی امریکا بهیچوجه امکان پیروزی و دست یابی به قدرت را نمی داشتند . بن لادن نیز از جمله نیروهای وابسته به مجاهدین بود که با سیا مستقیما در رابطه و از کمك های آن برخوردار بود.

بنابراین , نیروهای اسلامی , در حالیکه در دور قبلی , حمایت سیاسی و نظامی امریکا را پشت سر خود داشتند , در دور جدید مبارزه خود , نه تنها از حمایت چنین نیروئی محرومند بلکه بالعکس , آنرا در برابر و برعلیه خود دارند .

فروریزی سریع طالبان در افغانستان , نه تنها تائیدی بر این واقعیت , بلکه همچنین نشان دهنده این بود که تا چه حد عروج و بقای این نیروها بر مسند قدرت , متکی به قدرت و حمایت هر چند ناخواسته امریکا از آنها بوده است.

با اینحال اگر فکر شود که حمایت امریکا از نیروهای مزبور تنها عامل موفقیت این جنبشها در دست یابی به قدرت دولتی در دو کشور مزبور بوده است , این تصوری نادرست و غیر واقعی خواهد بود

عامل اصلی و مهمتر , ورشکستگی و بن بست سیاسی-اقتصادی حکومتهای دمکراسی و دست نشانده امریکا در کشورهای مزبور,

خلاء سیاسی ناشی از فقدان آلترناتیوهای دیگر در مقابله با حکومت های مزبور بوده است.

فصل سیزدهم

چرا در انقلاب ایران
امریکا سکوی پرش خمینی بقدرت شد

حمایت امریکا از خمینی و هواداران وی در جریان انقلاب 1979 ایران بخاطر جلوگیری از رادیکالتر شدن انقلاب و به منظور متوقف کردن آن بود .

هنگامیکه شاه و ارتش آن نتوانست از طریق کشتار و بهر طریق دیگری از پس فرونشاندن آتش مبارزه مردم برآمده و از پیشروی

آنان جلوگیری بعمل آورد , با خطر رادیکال شدن بیشتر انقلاب و روی کار آمدن نیروهای چپ و بعضا زیر نفوذ شوروی روبرو شد.

امریکا در اصل با انقلاب اسلامی موافقتی نداشت . ایران جزیره آرامش و شاه مطمئن ترین هوادار آمریکا محسوب میشد. برای همین در سال 63 , قیام مردم , و منجمله اسلامي ها که مخالف شاه و اصلاحاتی که در ایران آغاز گشته بود بودند, بطور خونین سرکوب شده بود.

همین اتفاق در انقلاب کنونی در 1979 نیز دوباره رخ داده بود. ولی اینبار برعکس گذشته, سرکوب نتیجه نداده بود. در نتیجه ادامه انقلاب و پیروزی احتمالی نیروهای ضد سرمایه داری و رادیکال و یا طرفدار شوروی کابوسی بود که امریکا به هیچ قیمتی نمیتوانست آنرا بپذیرد . از دست رفتن ایران از منطقه نفوذ امریکا تنها یکی از نتایج بواقع پیوستن این کابوس بود.

در چنین شرایطی , خمینی هر چند که مطلوب امریکا نبود , با اینحال روی کار آمدن وی کمترین بهائی بود که امریکا برای رهائی از تحقق این کابوس میپپرداخت.

اولا، خمینی بدلیل نفوذ بی مانندش بر مردم تنها کسی بود که می توانست مردم را به خانه هایشان فرستاده و آتش انقلاب را فرو بنشاند .ثانیا او با نفس سرمایه داری مخالفتی نداشت و سرکشی او بر علیه امریکا و شاه تنها بخاطر آزادیها و رفرمهای ملحوظ در سرمایه داری بود و در نتیجه رژیم او , در مقام مقایسه , تنها نوع ارتجاعی تر و سرکوبگرانه تر رژیم های امثال شاه محسوب میگشت .

و سرانجام بخاطر سبعیت ناشی از عقب افتادگی اش از قابلیت بیشتری برای سرکوب بیرحمانه انقلاب ومعارضین واقعی منافع امریکا برخوردار بود. و از همه مهمتر به قدرت رسیدن خمینی امری اجتناب ناپذیر بود و همه شگردهای گذشته برای دور نگهداشتن وی از قدرت بی نتیجه مانده بود.

تحت چنین شرایطی بود که امریکا از روی ناچاری و در مقطع زمانی معینی خود به عامل روی کار آمدن خمینی و سکوی پرتاب وی به قدرت تبدیل شد.

محاسبات امریکا , جز در یك مورد, همگی و حتی بیش از انتظارات وی درست از آب درآمد . خمینی نه تنها انتظارات امریکا در سرکوب خونین انقلاب و نیروهای مردمی ورادیکال آنرا به بهترین وجهی برآورد , بلکه در این کار چنان نمونه ای بدست داد که برای امریکا ازبعضی جهات بصورت مدلی برای عقب راندن نیروهای مترقی و مخالف در سایر نقاط در آمد.

از این پس در بسیاری از کشورهای اسلامی نه تنها نیروها و احزاب ارتجاعی اسلامی , اگر نه در مرکز میدان , ولی در کنار آن , برای دخالت تاکتیکی و عقب راندن نیروهای مترقی , در صورتیکه از محدوه معین خود تجاوز ننمایند , تحمل و حتی حفظ میشوند(حرکت اخیر امریکا پس از 11 سپتامبر در سرکوب این نیروها , اولا بخاطر خارج شدن یکی از این نیروها یعنی بن لادن از محدوده خود و به خطر انداختن حیاتی منافع امریکا , و ثانیا بسیار کمتر از آنچه که وانمود میشود جدی بنظر میاید و بیشتر برای محکم کردن میخ قدرت محافظه کاران در داخل امریکا و گسترش نظامی آن در جهان است که انجام میگیرد) بلکه و بعلاوه , شگرد استفاده از قوانین اسلامی به منظور محدود کردن ابتدائی ترین حقوق مردم و بخصوص زنان نیز , بعنوان یکی از ثمرات بی نظیر انقلاب اسلامی در ایران , توسط بعضی از دولتهای غیر مذهبی و طرفدار امریکا در سرزمینهای اسلامی نیز مانند پاکستان , باب میشود.

سازمان یافتن طالبان با موافقت امریکا و بدست پاکستان و عربستان و استفاده از آن برای یکسره کردن قدرت در افغانستان بی شك پیش شرط طرحهای بعدی آنان بود , نمونه دیگری از نقش مفید و سود آور این نیروها برای امریکا بود . باید توجه داشت که تا قبل از 11 سپتامبر امریکا معضل چندانی با دولت طالبان نداشت.

روزنامه نیویورك تایمز, گزارش روشنی از نقش آمریکا در عروج طالبان به قدرت میدهد. روزنامه مزبور اعتراف میکند:

"در دو ساله اول در لحظات تعین کننده ایکه طالبان در حال صعود به قدرت بود, ایالات متحده کنار ایستاده بود. و اقدام چندانی

در جهت تضعیف حمایت از ملایان افغان چه از جانب پاکستان و چه از جانب متحد دیگر آمریکا ، عربستان سعودی ، که در حمایت از طالبان و نوع محافظه کار اسلام آنها دلایل خاص خودش را داشت نکرد. از همان اوایل، دیپلمات های امریکایی در استانبول دست به سفرهای منظمی برای ملاقات رهبران طالبان به قندهار میزدند. این دیپلمات ها در گزارش های خود به خبرنگاران ، اظهاراتی میکردند که حاکی از نظر آنان به جنبه های مثبت طالبان منجمله ظرفیت آن در پایان دادن به جنگ در افغانستان بعنوان پایگاه قاچاق مواد مخدر و تروریسم بین المللی بود. جنبه حتی مهم تر جنبش طالبان برای آمریکا ، با آن که آنرا به زبان نمی آورد، سنی بودن طالبان و در نتیجه دشمنی عمیق آن با ایران ، دشمن امریکا، میباشد که در آن حکومت در دست اکثریت شیعه می باشد. به موازات این ، امریکا هم چنین چشم به جنبه مثبت دیگری در طالبان بعنوان پشتیبان بالقوه خط لولهٔ دوازده هزار مایلی داشت که کمپانی انرژی آمریکائی "Union Oil of California" (یونیکال) پیشنهاد ساختن آنرا از کویته در پاکستان به ترکمستان ، یکی از جمهوری های شوروی سابق که بر فراز بزرگترین ذخایر گاز جهان آرمیده ولی امکانات صدور آنرا در دست ندارد ، در دست دارد. پروژه مزبور، که بنا به تخمین مدیریت تونیکال هزینه آن میتواند بالغ بر پنج بلیون دلار شود، قرار بود با مشارکت کمپانی نفت دلتا ، یك شرکت عربستان سعودی که روابط نزدیکی با طالبان دارد ساخته شود. در میان مشاورینی که یونیکال برای سر و کله زدن با طالبان در استخدام خود در آورده است ، "رابرت اوکی" (Robert Okey) سفیر سابق امریکا در پاکستان قرار دارد."[۹۱]

بهر حال در تمام این کشورها عروج اسلامی بعد از قلع و قمع کردن نیروهای چپ و مترقی بود که اتفاق افتاد . چرا که تنها این نیروها قادر به جلب مردم و ایزوله کردن نیروهای مرتجع اسلامی بودند و نیروهای اسلامی تنها در خلع نیروهای چپ بود که

قادر به فریب مردم و جلب آنان بسوی خود برای پرش به قدرت میشدند.

البته دولتهای طرفدار غرب از اینرو سرکوب نیروهای چپ را در الویت قرار میدادند که با آنان تضاد بیشتری داشتند. همین امر نیز در مورد نیروهای اسلامی مصداق داشت . برای آنان نیز مبارزه با چپ از اهمیت و اولویت بیشتری برخوردار بود.

بهرحال این اتفاق در همه جا رخ داد . در ایران و افغانستان که میدانیم. در مصر نیز انورسادات در سال 1977 هزاران تن از زندانیان اخوان المسلمین را آزاد کرد تا برعلیه مارکسیست ها و ناصریستهای چپ در دانشگاه ها مبارزه کنند.

همین اعضای گروه اخوان المسلمین بودند که بلافاصله پس از یکسره کردن کار دشمن مشترك، نیروی خود را متوجه خود انور سادات کرده در 1981 وی را ترور کردند .

در سودان و تونس نیز جعفر نمیری و حبیب بورقیبه برای مبارزه با نیروهای مترقی و چپ همین شگرد را بکار بستند.

اما بکار بردن اسلامیست ها بر علیه چپ و نیروهای مترقی در کلاسیك ترین شکلش طی سالهای 1990 در ترکیه اتفاق افتاد، و این زمانی بود که مشغله اصلی دولت ترکیه حزب کارگران کردستان ترکیه (پ ك ك) ، گروه مدعی مارکسیستی بود که برای جدایي و استقلال کردستان از ترکیه می جنگید. حزب الله ترکیه، سازمان تروریستی، اسلامی، کرد و رقیب پ ك ك، در طی دهسال موجودیت فعالش از 1990 تا 2000 ، بیش از 500 تن از اعضا، و هواداران پ ك ك را به اتهام کمونیست بودن ، بی خدائی و تبانی کنندگان با ارامنه ترکیه ترور نموده و به قتل رساند.[۹۲] در طول تمامی این سالها دولت ترکیه شاهد این قتلها بود بدون آنکه کوچکترین عملی بر علیه حزب الله انجام دهد، و این در حالی بود که خودش نیز بطور وحشیانه ای در حال جنگ و سرکوب اعضای پ ك ك بود.

"بولنت ارس" (Bulent Aras) ، در مقاله خود بنام "راز حزب الله در ترکیه" در نشریه "Middle East olicy" در این مورد می نویسد.

"از آنجا که پ ك ك يك سازمان ماركسيست ميباشد, از اينرو, ايجاد يك سازمان تروريست دشمن بر پايه ايدئولوژی اسلامی , همچون حزب الله , بنظر اقدامی منطقی از جانب دولت می بوده است. از 1990 تا 1995 , پ ك ك پايه اجتماعی وسيعی در جنوب شرقی تركيه بدست آورد. از اينرو, در دست داشتن حزب الله در اين دوره بعنوان يك وسيله كار از نظر دولت بسيار سودمند تلقی ميشده است . طی اين دوره , پ ك ك از نفوذ عظيمی بر مردم محلی بخصوص در "سيناك" , "ماردين" , و جاهای ديگر برخوردار بود. برای پ ك ك بسيار آسان بود اعتراضات توده ای متعددی را در شهرهای شرقی تركيه سازمان داده و موجب تعطيلی معازه ها شود. حزب الله بيش از 500 تن از اعضای پ ك ك و ساير سازمانهای كرد منجمله روزنامه نگاران , روشنفكران و سياستمداران را بوضوح در جهت منافع دولت به قتل رساند. اين ديد از روند اوضاع چيزی است كه در ميان خود اسلاميستها نيز وسيعا مورد قبول ميباشد. از جمله نويسنده شناخته شده و معروف ترك "علی بولاك" ادعا كرده است كه "دولت از جريان حزب الله اطلاع داشت و آنرا در خفای كامل نگهداشته بود (Derin Tabakalar) . بهرحال, با پيروزی دولت بر پ ك ك, سرانجام, سركوب حزب الله نيز ضروری شد."[۹۳]

"امين گوسه" يك منخصص بالای گروههای ترور در تركيه و استاد روابط بين الملل در دانشگاه "ساكارايا" نيز اظهار ميدارد كه "پ ك ك در سالهای 1990 در اوج قدرت خود بود. فرماندهان ارتش ميدانستند كه آزاد گذاردن دست حزب الله خطرناك ميباشد, اما مسئله اصلی آنها پ ك ك بود. مقامات بالا در ساير كشورهای جهان نيز در شرايط مشابه چشمشان را موقتا هم كه شده بروی اين نوع سازمانها می بندند. اما حالا كه پ ك ك شكست خورده است تصميم به در هم كوبيدن حزب الله گرفته ميشود."[۹۴]

بدنبال اين تصميم , در ژوانويه 2000 , پليس تركيه در يك يورش از قبل برنامه ريزی شده بر عليه حزب الله، سازمان مزبور

را یك شبه در هم کوبیده و صدها تن از اعضای آنرا به قتل رسانده و دستگیر می کنند. این پس از دستگیری "اوکالان" رهبر پ ك ك بود که دیگر به حزب الله نیازی نداشتند.

یکی از دلایل مشکوك بودن فعالیتهای حزب الله این بود که در همه سالهایی که این حزب به کار حمله به پ ك و نیروهای مترقی اشتغال داشت , هرگز مورد حمله دولت ترکیه قرار نگرفت . در طول این دوره طولانی , حکومت ترکیه نیز, نه تنها دست حزب الله را برای انجام این قتلها کاملا باز گذارد, بلکه حتی عملیات وسیع تروریستی آنرا (هزار عمل تروریستی) از انظار عمومی دور و در اختفای کامل نگه داشت .

از اینرو, هیچکس نمیدانست که یك چنین سازمانی اصلا وجود دارد. بعلاوه, در طول این دوره, دولت ترکیه نه تنها اقدامی بر علیه حزب ا انجام نداد, بلکه بی آنکه خود حزب الله متوجه شود از لحاظ تسلیحاتی نیز به آن کمك کرد. در فوریه 2000 , بدنبال حملات دولت بر علیه حزب الله, روزنامه اکونومیست گزارش داد که فرماندار استان "باتمان" در جنوب شرقی ترکیه, معادل 8 .2 میلیون دلار اسلحه به ترکیه وارد کرده بوده است. اضافه بر این, اینکه این سلاحها در کجا و توسط چه کسی مورد استفاده قرار گرفته است همچنان ناروشن باقی مانده است , هر چند تصور عموم بر این است که سلاحهای مزبور در اختیار حزب الله قرار گرفته اند.[۹۵]

پس از حمله پلیس به شبکه زیر زمین حزب ا , اجساد بی شماری از قربانیان حزب الله که پس از شکنجه های سنگین در کف اطاقهای خانه های مخفی اعضای سازمان مزبور دفن شده بودند یافت شدند. همچنین ویدئوهای فیلم برداری شده از جریان این شکنجه ها که توسط اعضای حزب الله تهیه و در خانه های مزبور نگه داری می شدند بدست پلیس افتاد.

حزب الله, پس از دستگیری اعضای و قتل "ولی الله" رهبر آن, پس از تجدید سازمان, اینبار عملیات تروریستی خود را متوجه دولت ترکیه نمود, در حالیکه, پ ك ك , بدنبال دستگیری رهبر آن "اوکالان" دست از مبارزه مسلحانه کشید, ولی به مبارزه اش

ادامه داد. این نشان میدهد که حزب الله نه در واقع ساخته دست دولت , بلکه بخاطر سرشت ارتجاعی اش وسیله ای بوده است که از آن بر علیه نیروهای مترقی استفاده می شده است .

در پی این حوادث , سازمان مدعی مارکسیست دیگری به نام "Revolutionary People's Liberation Front-arty" (جبهه آزادیبخش انقلابی خلق) نیز، عملیات مسلحانه بر علیه دولت ترکیه را تشدید کرد. و اما اخیرترین نمونه از این نوع همکاریها میان اسلامیستها و عوامل ارتجاعی دست نشانده و طرفدار غرب همین یکی دو سال گذسته در اندونزی اتفاق افتاد. در اینجا نیز , بلافاصله پس از سقوط سوهارتو دیکتاتور معروف اندونزی در سال 2001 , اتحاد ضد کمونیستی جدیدی از بعضی گروههای اسلامی و ناسیونالیستهای طرفدار سوهارتو بوجود آمد. این اتحادیه نیز که هدفش جلوگیری از گسترش جنبش چپ و نیروهای مردمی در نتیجه خلاء قدرت ناشی از سرنگونی دیکتاتوری بود, بلافاصله حمله و تخریب دفاتر اتحادیه های کارگری , نیروهای مترقی و آتش زدن کتابفروشی های فروشنده کتابهای مترقی و متمایل به چپ را در پیش گرفت .

طبق گزارش روزنامه لس آنجلس تایمز "تهدیدهای اتحاد اسلامی- ناسیونالیست , مبنی بر حمله و سوزاندن کتابها کتابفروشی ها را در سراسر کشور واداشت تا کتابهای چپی را از قفسه های خود بیرون بکشند... اتحاد ضد کمونیست اتحادیه جدیدی است از مسلمان های بنیادگر, متحدین سوهارتو و ناسیونالیستهای اندونزی که با جدائی تیمور شرقی از اندونزی در سالهای 1960 مخالفت داشت... کمسیون حقوق بشر آسیا مستقر در هنگ کنگ اعلام داشت که اتحادیه مزبور که دارای حامیان قدرتمندی میباشد قصد دارد تحت عنوان مبارزه با کمونیزم سازمانهای مترقی و متمایل به دمکراسی را از میان بردارد .. گروه حقوق بشر اظهار داشت که اتحادیه ضد کمونیست اگر توسط عوامل نظامی و طرفداران سوهارتو سازمان داده نشده باشد حداقل از جانب آنها حمایت میشود...سازمانهائیکه توسط این اتحادیه هدف قرار گرفته اند

شامل اتحادیهای کارگری مترقی, احزاب سیاسی , سازمانهای غیر دولتی و جنبش های دانشجوئی میباشند."[۹۶]

اتحاد گروههای اسلامی و ناسیونالیستهای مورد حمایت امریکا , پس از سرکوب چپ و استقرار آرامش نسبی در اندونزی , و بدنبال آغاز درگیری آمریکا با گروههای تروریست اسلامی بهم خورد . در حال حاضر گروههای اسلامی مزبور زیر حمله نظامی متحدین سابق خود , امریکا و متحدین ناسیونالیست آن قرار دارند.

در فلسطین نیز, در ابتدا, وقتی که سازمان حمص شکل گرفت , میان آن و دولت اسرائیل که میکوشید آنرا برعلیه عرفات و سازمان های چپ فلسطینی بکار برد روابط نزدیک و دوستانه ای برقرار شد. در آن زمان نیز , سازمان الفتح و سازمانهای مارکسیستی خطر عمده برای دولت اسرائیل به شمار میرفتند.

بهرحال این فرمولی بود که توسط امریکا و متحدین وی , حداقل تا قبل از 11 سپتامبر, در مبارزه با جریانات چپ و مترقی بکار میرفت.

این تنها امریکا نبود که در مقطعی , برای رفع خطر و از میدان بدر کردن دشمن واقعی خود , با نیروهای اسلامی , دشمنی که کمتر برای وی مخاطره آمیز بود , متحد میشد . نیروهای اسلامی نیز سازش و هم دستی شان با امریکا, نه از سر تسلیم و دست کشیدن از اهداف بلند مدتشان , بلکه به منظور از سر راه برداشتن دشمن بزعم آنان خطرناکترشان بود.

برای نیروهای اسلامی نیز, کمونیزم و نمونه هرچند جعلی آن شوروی , نه تنها همچنان که برای غرب , از نظر سیاسی خطرناك و تهدید آمیز بودند , بلکه و بعلاوه , از آنجا که بعنوان نیروهای کفر به حساب میآمدند , بلحاظ ایدئولوژیك نیز بیش از هر نیروی دیگری معارض اسلام محسوب میشدند .

از اینرو , همدستی مجاهدین با امریکا برای بیرون راندن شوروی از افغانستان به معنی چشم پوشی آنها از اهداف خود در مورد جلوگیری از نفوذ امریکا و غرب و برقراری حکومت اسلامی نبود, بلکه علت آن بود که در مقطع مزبور , آنها نیز مانند

امریکا , خود را در برابر دشمن خطرناکتر شوروی و حکومت به اصطلاح کمونیستی ترکی در افغانستان می دیدند .
همین امر نیز در مورد ایران صادق بود . در ایران نیز قبول حمایت امریکا توسط خمینی به معنی چشم پوشی وی از دشمنی با امریکا نبود. برای همین در اینجا نیز مانند افغانستان همینکه با روی کار آمدن خمینی خطر مشترك یعنی خطر پیشروی انقلاب و بقدرت رسیدن کمونیستها و هواداران شوروی بر طرف شد , دور جدید مبارزه ایندو با یکدیگر , دوباره آغاز گشت.
به این ترتیب بود که بن لادن بلافاصله پس از شروع عقب نشینی شوروی از افغانستان در 1989 و حتی قبل از بپایان رسیدن کامل آن در 1992 و بقدرت رسیدن مجاهدین , نیروی خود را متوجه مبارزه با امریکا نمود و طی یك سلسله حملات تروریستی پراکنده از 1991 ببعد سرانجام ضربه اصلی خود را در 11 سپتامبر 2001 به آن وارد آورد.
وقتی که از بن لادن در مصاحبه ای سئوال میشود که "کسانی هستند که میگویند این جهاد (جهاد مجاهدین در افغانستان- از من) بنام ایالات متحده و با پشتیبانی او انجام گرفت"، او جواب میدهد:

"این تلاشی است از جانب آمریکا برای تحریف چیزها. خدا را شکر که توطئه های آنها را بر علیه خودشان برگرداند. هر مسلمانی که این تبعیضات را می بیند شروع و نتفر از آمریکائی ها, جهودها, و مسیحیان میکنند. این بخشی از دین و مذهب ماست...ما در افغانستان وظیفه خودمان را در دفاع از اسلام انجام میدادیم, هر چند اینکار بر خلاف میل ما به منافع آمریکا خدمت می کرد. این وضعیت به جنگ مسلمان ها با رمی ها شباهت داشت. ما میدانیم که در جنگ با رمی ها در نبرد "مُوتَه"، رمی ها مخالف ایرانیها بودند, ولی در این جا منافع بهم گره خورده بود. بعبارت دیگر, کشتن رمی ها که برای شما یك وظیفه دینی بود, باعث رضایت ایرانیها میشد. بهر حال , آنها پس از تمام کردن کار با

رمی ها جنگ با ایرانیها را شروع کردند. بنا براین , تبدیل منافع به یکدیگر خارج از اراده و میل, معنی اش لزوما عامل دیگری بودن نیست. در واقع امر, ما از همان موقع خصم آنها بودیم. خدا را شکر که ما سخنرانی هاي در حجاز و نجد در مورد لزوم بایکوت کالاهای آمریکائي و حمله به نیروها و اقتصاد آنها کردیم. این 12 سال پیش بود."[۹۷]

فصل چهاردهم

خلاء قدرت و فقدان آلترناتیوهای دیگر

مبارزه کنونی بن لادن و سایر نیروهای اسلامی در جهت احیای حکومت اولیه اسلامی و در مخالفت با تمدن غرب و آزادیهای مندرج در آن , پدیده ای تازه و نوظهور و صرفا مربوط به قرن حاضر نمی باشد . این مبارزه سابقه ای طولانی و آغاز آن به دورانی مربوط میشود که تمدن غرب در مراحل اولیه گسترش جهانی خود , همچون الگوي برای جنبشهای آزادیخواهانه و ضد مونارکی در سراسر جهان , قدم به ممالك اسلامی گذارد و بلافاصله با مقاومت و ستیزه جوئی نیروهای ارتجاعی اسلامی که موقعیت خود را در برابر چنین نفوذی در مخاطره میدیدند, مواجه گشت .

در آنزمان نیز , در حالیکه بخشهای سازشکارتر جامعه اسلامی تنها راه حفظ موجودیت و بقای خویش را در تعدیل و انطباق خود با شرایط جدید میدیدند , بخشهای ارتجاعی تر آن که حاضر به هیچ گونه عقب نشینی و سازشی با دنیای مدرن و موج آزادیخواهی در آن نبودند , درست مانند خمینی , طالبان و بن لادن امروزی , پرچم احیای اسلام راستین و اولیه را در برابر آن بر افراشتند و به مبارزه جدی با آن پرداختند.

با اینحال یك تفاوت اساسی , جنبش اسلامی در آن دوره را از دوران اخیر , از لحاظ شرایطی که در آن قرار داشت متمایز مینمود.

در آن دوران علاوه بر جنبش های اسلامی جنبشهای قدرتمند دیگری نیز در صحنه وجود داشتند که آلترناتیو واقعی مبارزه با دولتهای فئودالی فاسد و خود کامه موجود را تشکیل میدادند و از اینرو به جنبش های ارتجاعی اسلامی فرصت این را که پرچم این مبارزه را در دست گرفته و مطالبات ارتجاعی و عقب افتاده خود را در لفافه آن بپوشانند نمیدادند.

بعلاوه این جنبش ها با مطالبات آزادیخواهانه و مترقیانه ای که داشتند , برای مردمی که برای همین اهداف می جنگیدند, دلیلی برای رفتن به زیر پرچم ارتجاعی و ضد آزادی روحانیون باقی نمیگذاردند.

از اینرو بودکه روحانیون باستثنای بخشی از آن که در کنار دولت های خودکامه و ارتجاعی قرار میگرفتند بقیه به منظور حفظ موقعیت خود در میان مردم , یا ناچار به پیوستن به مبارزه آزادي خواهانه آنان و به کج راهه کشیدن آن از درون مي شدند و یا در صورتي که در برابر این جنبش قرار گرفته و بر مطالبات اسلامی خود پای میفشردند , مانند شیخ فضل الله نوری در انقلاب مشروطه ایران کارشان به چوبه دار میکشید .

انقلاب مشروطه ایران در سالهای 1905-11 نمونه کلاسیکی از این مورد بود . در این انقلاب که تحت تاثیر غرب و جنبش آزادي خواهی آن شکل گرفته بود , روحانیون از همان ابتدا با آن به مخالفت پرداختند. این مخالفت از مدتها قبل, از همان هنگامیکه جنبش

آزادی زنان برعلیه حجاب, به الهام از اروپا, و بعنوان یکی از پیش درآمدهای انقلاب آغاز به شکل گرفتن کرده بود شروع شد .

بعدا هنگامیکه جنبش آزادی خواهی بالا گرفت و امواج آن تمامی جامعه را در خود فرو برد , در حالیکه بخشهائی از روحانیت مانند "بهبهانی" ها و "طباطبائی" ها از ترس از دست دادن موقعیت خود در میان مردم به جنبش پیوسته و با آن همراه شدند , بخش دیگری از روحانیون به سرکردگی شیخ فضل الله نوری با پافشاری بر خواست حکومت مشروعه در برابر حکومت مشروطه , تا آنجا توسط مردم و نیروهای مترقی به عقب رانده و ایزوله شدند که سر انجام کارشان به چوبه دار کشید. این تفاوتِ در شرایط را از جهت تاریخی دیگری نیز میتوان تبیین کرد .

در حالیکه جنبش اولیه طرفدار غرب در اواخر قرن 19 و اوائل قرن 20 که از نظام اجتماعی و آزادیهای بدست آمده در غرب الهام میگرفت , در مبارزه آزادیخواهانه اش برعلیه نظامات مستبد و فئودالی موجود دارای مضمونی مترقی و انقلابی بود و از اینرو براحتی قادر به جذب مردم و عقب راندن جنبش ارتجاعی اسلامی و انزوای آن بود , اکنون که در اواخر قرن 20 , پس از پشت سر گذاردن نظامات فئودالی و جذب فرهنگ غرب , و در ادامه خود , تبدیل به قدرت حاکمه دولتهای مستبد و فاسد سرمایه داری و وابسته به غرب شده بود , دیگر چیزی جز بیکاری , فساد و سرکوب برای عرضه به توده های مردم نداشت و این فرصت خوبی به جریانات ارتجاعی اسلامی میداد تا در خلاء قدرتی که به این ترتیب در مبارزه مردم بر علیه حکومتهای فاسد طرفدار غرب بوجود آمده بود خود را به آلترناتیو ضدیت با این حکومتها تبدیل نمایند . این دلیل اصلی برآمد مجدد جنبشهای ارتجاعی اسلامی در نیمه دوم قرن 20 و اوائل قرن 21 بود .

با اینحال , یك عامل مهم دیگر نیز وجود داشت که میدان را برای خود نمائی نیروهای اسلامی خالی میکرد و آن تضعیف رقیب اصلی جنبشهای اسلامی یعنی جنبش کمونیستی پس از انحراف آن از مسیر انقلابی و آزادیخواهانه خود در روسیه شوروی در دهه 1930 و انحلال

نهائی نماینده جعلی ولی شناخته شده آن روسیه شوروی در زمان گورباچف در دهه 90 بود .

شاه در ایران در سالهای قبلا از انقلاب به کمك امریکا تمام جریانات کمونیستی و مترقی و کلا مخالف را قلع و قمع کرده بود . نه نشانی از اتحادیه های کارگری وجود داشت و نه هیچگونه حزب و گروه سیاسی مخالفی حق حیات و فعالیت علنی داشت . کوچکترین حرکت و حتی تجمع ساده سیاسی با شدت سرکوب میشد.

در چنین شرایطی با اولین بحران اقتصادی- سیاسی که در یکی دو سال قبل از انقلاب شروع شد, در خلاء قدرتی که بوجود آمده بود هیچ آلترناتیو مترقی و شناخته شده ای در برابر مردمی که پس از 15 سال برای دست یابی به آزادی و یك زندگی بهتر دوباره و در مقیاس توده ای به حرکت در آمده بودند وجود نداشت

جریانات اسلامی در چنین خلاء سیاسی بود که سر در آوردند و در مدت کوتاهی به نیروی بزرگی که بخشهای وسیعی از توده های ناآگاه و بجان آمده را پشت سر خود داشتند تبدیل شدند.

با اینحال، جریانات چپ با همه سرکوبهای قبل از انقلاب و نا آمادگیهای ناشی از آن , در طول یکی دو سال انقلاب توانستند دوباره خود را سازمان داده وهر چند بصورت تشکلهای پراکنده ولی بهر حال به نیروی قابل ملاحظه ای در میان ملیتهای تحت ستم , کارگران و دانشجویان تبدیل شوند .

بعلاوه آنچه که آنها را به نیروی خطرناکی تبدیل مي نمود گذشت زمان و رادیکال شدن هر چه بیشتر مردم بود که این خود زمینه را بر افزایش نفوذ چپ و قدرت یابی آن میافزود.

از اینرو , هرچه مبارزه شاه و اسلامیها که همچنان نیروی عمده اپوزیسیون را تشکیل میدادند بیشتر ادامه میافت خطر نیروی سوم , یعنی چپ , بیشتر و محسوس تر میشد , بخصوص که نفوذ شوروی در بخش هائی از نیروی چپ , مسئله آینده ایران را برای امریکا خطیرتر مي کرد . تحت چنین شرایطی بود که امریکا وسیله بقدرت رسیدن خمینی را بعنوان تنها نیروئی که میتوانست در صورت دست یابی به قدرت به انقلاب مهار زده و نیروهای چپ ومترقی را سرکوب و از خطر دست یابی آنها به قدرت جلوگیری بعمل آورد فراهم کرد .

در افغانستان نیز نیروهای اسلامی به کمك امریکا و در خلاء قدرتی که در نبود نیروهای مسلح توده ای در مقابله با آنها بوجود آمده بود سر بر آوردند.
هنگامیکه حکومت ترکی در 1987 از طریق کودتا به قدرت رسید فاقد پایه توده ای در میان مردم و بخصوص روستائیان بود . رفرم های آزادی زنان و دهقانان برای دولت از یك نظر وسیله ای برای کسب پایه توده ای در میان دهقانان و زنان که اکثریت جامعه را تشکیل میدادند و استحکام موقعیت آن در برابر نیروهای ارتجاعی مالکین و ملایانی بود که حتی قبل از رفرم ها هم مخالف سرسخت حکومت وی بودند .
اما رفرمهای مزبور در همان حال که مالکین را تشویق به مسلح شدن و تعرض به دهقانان و زنانی که خواستار زمین و آزادی بودند کرد, دهقانان و زنان را نیز بدون وسیله دفاعی در برابر آنان رها نمود. نیروهای اسلامی در چنین خلاء قدرتی بود که دست در دست مالکین مسلح که هر نوع ندای مخالفی را در هم می شکستند و البته بکمك مالی و تسلیحاتی امریکا به نیروی بزرگی تبدیل شدند .
در چنین شرایطی دولت ترکی نه تنها نتوانست از حمایت فعال دهقانان و زنان برخوردار گردد بلکه از آنجا که بنا به ماهیت غیر دمکراتیك و سرکوبگر خود حتی به جناحهای مخالف در درون خود نیز رحم نمینمود و مثلا هزاران تن از اعضای حزب پرچم را که متحد و البته منتقد وی بودند از میان برداشت , بزودی از حمایت بخش بزرگی از حامیان اولیه خود نیز محروم شد , چنانکه پس از ندی چاره ای جز توسل هر چه بیشتر به نیروی نظامی و بدنبال آن حمایت و کمك مستقیم ارتش شوروی برای حفظ خود در قدرت پیدا نکرد.
در کشورهای عربی نیز , بدنبال افول ناسیونالیسم عربی پس از شکست مصر از اسرائیل در 1967 و شکست ناصریسم بطور کلی که تا این زمان توده های ناآگاه عرب را پشت سر خود داشت , در خلاء ناشی از این ناکامیها , هم جنبش چپ و هم جنبش اسلامی بعنوان آلترناتیوهای رقیب شروع به رشد نمودند.

در اینجا نیز همانطور که در بالا اشاره شد دولت سادات , ده سال بعد , هنگامیکه تلاشهایش برای کنترل و ریشه کن کردن آلترناتیوهای مزبور به ناکامی مواجه شد , بخصوص در مقابله با گسترش چپ در میان جوانان و دانشجویان بود که هزاران زندانی اخوان المسلمین را برای مقابله با جنبش چپ از زندانها آزاد نمود .

گسترش و قدرت یابی جنبش اسلامی در دهه های بعد در مصر نیز نتیجه همین خلائی بود که در غیاب جنبش چپ و مترقی , که تحت سرکوب و فشار اتحاد دولت طرفدار غرب و ارتجاع اسلامی تضعیف شده بود , بوجود آمده بود.

فصل پانزدهم

جنگ امپریالیسم و تروریسم
با آزادی

این تنها بن لادن و جریانات اسلامی نیستند که از عنوان حمایت برانگیز مبارزه با امپریالیسم امریکا برای پوشاندن اهداف و مقاصد عقب افتاده و ضد آزادی خود استفاده میکنند.

در این سوی کشمکش برای امریکا نیز، مبارزه برعلیه تروریسم اسلامی، پوشش و بهانه ایست برای جلب حمایت عمومی در گسترش سلطه نظامی خود در جهان و پیش بردن سیاستهای محافظه کارانه و ضد آزادی در خود آمریکا .

در واقع برای هر دو طرف , هدف اصلی از مبارزه با یکدیگر , برخلاف آنچه که خود ادعا میکنند , سلب آزادیهای مردم و کنترل بیشتر بر سرنوشت آنان است. به عبارت دیگر , در این کشمکش متقابل , آنها در عین حال که برای حفظ خود در برابر دیگری مبارزه میکنند , بعلاوه با قرار دادن خود در برابر یکدیگر , بهم کمك میکنند تا به اهداف و برنامه های ضد مردمی خود حقانیت دهند.

اگر کسی فکر کند که ضربه اخیر بن لادن در 11 سپتامبر باعث تضعیف امپریالیسم امریکا شده باشد باید گفت که بسی در اشتباه است. بالعکس , ضربه تروریستی اسلامي ها در نیویورك , امپریالیسم امریکا را بطور کلی و جناح محافظه کار آن را بالخصوص در حد بی سابقه ای تقویت نمود .

تروریسم اسلامی چنان بهانه و فرصت طلائی را در اختیار امپریالیسم امریکا برای استقرار قدرت نظامی خود در جهان

قرار داد که پس از شکست امریکا در جنگ ویتنام هرگز سابقه نداشت بعلاوه , مبارزه با تروریسم به حکومت امریکا , بخصوص حزب جمهوریخواه امکان گذراندن چنان قوانینی را در زمینه تعرض به آزادیها و حقوق مردم امریکا و تقویت قدرت سیاسی و اقتصادی محافظه کاران و شرکتهای بزرگ دارد که در شرایط معمولی هرگز قادر به انجام آن نبودند و خواب آنرا هم نمیدیدند.

این ترتیب , ضربه تروریست ها بهترین امکان را به جناح های محافظه کار امریکا برای پیشبرد برنامه ها و تقویت موقعیت خود در داخل و خارج داد.

این نتیجه معکوس نه حاصل نفس ضربه زدن به امپریالیسم امریکا و مبارزه با آن, بلکه بخاطر آن بود که این مبارزه تحت شعارها و اهداف آنچنان ارتجاعی انجام میگرفت که هر نوع مبارزه بر علیه آن توسط هر نیروئی را موجه جلوه میداد. برقراری حکومت اسلامی , از میان برداشتن دست آوردهای بشری درزمینه آزادیو باز گرداندن تاریخ به بیش از14 قرن به عقب, هنگامیکه افشای آن با منافع امریکا هم آهنگی پیدا کرد, چنان کابوس شومی را در برابر بشریت قرار داد که با نمونه عملی که حکومت طالبان و کشتار نیویورك از آن بدست داد , تمامی بشریت را به ابراز نفرت و بیزاری از آن واداشت .

مردم آمریکا , که در گذشته در سایه آسایش و آرامش نسبی ایکه طبقه حاکمه, به قیمت فقر و فلاکت و ترور در سایر نقاط جهان, برایشان فراهم آورده بود, هیچ گونه تجربه عملی از جنایاتیکه اسلامي های جنایتکار در نقاط دیگر جهان مانند ایران , افغانستان , الجزایر ، سودان و .....در حق مردم این ممالك مرتکب میشدند نداشتند , و بی اعتنا به این جنایات در دنیای نسبتاآرام خود بسر میبردند, با چشیدن اندکی از طعم این جنایات , برای اولین بار گوشه ای از آنرا تجربه کردند و تازه چشمشان بروی واقعیاتی که در جهان میگذشت آشنا شد .

اما این آگاهی، از آنجا که با نوعی خوش بینی نسبت به نیات واقعی حکومتشان , بخصوص در زمینه مبارزه با تروریسم توام بود, لذا نه تنها منجر به گرامیداشت بیشتر شان از آزادی های

بیشتری که نسبت به سایر نقاط جهان داشتند نشد , بلکه بالعکس , باعث سهل انگاری در دفاع از آنها و بی تفاوتی نسبت به از دست دادن آنها شد .

مسلما دولت امریکادر مبارزه با بن لادن, طالبان وکلا تروریست های اسلامی, قصدش برخلاف آنچه که ادعا میکند, نه دفاع از آزادي ست و نه مبارزه با دشمنان آزادی . چرا که اگر غیر از این بود برای چه:

اولا در تمام کم و بیش 20 سالی که این جنایتکاران در ایران و افغانستان به سرکوب آزادیها مشغولند , هیچ اقدامی در مبارزه با آنها نکرد ؟ و اساسا خود نقش مهمی در به قدرت رسیدن آنها و در نتیجه این جنایات داشت .

ثانیا آنهائیکه امروزه دفاع از آزادیهای مندرج در تمدن غرب و جهان را انگیزه خود در جنگ ضد تروریستی اعلام میکنند, به شهادت تاریخ , نه تنها هیچگاه در صف مدافع این آزادیهای قرار نداشته اند بلکه همواره , در صف مخالف آن بوده اند چنانکه حصول بسیاری از این آزادیها تنها از طریق مبارزه با آنان ممکن گشته است.

حق رای همگانی, حق طلاق, حق سقط جنین, وکلاحقوق مربوط به برابری زن و مرد , و دهها حقوق اجتماعی و سیاسی دیگری که اسلامیها , بخاطر ضدیت با آنها , با تمدن غرب تضاد دارند , از جمله حقوقی بوده است که مردم امریکا نه تنها در مبارزه طولانی با دولت های محافظهکار امثال دولت بوش بدست آورده اند, بلکه عَلم ضدیت با بعضی از آنها مانند حق سقط جنین چیزی بوده است که به قدرت رسیدن این دولت , خود در سایه سینه زدن در زیر آن ممکن گشته است . بنابراین چگونه ممکن است که انگیزه دولت امریکا در مبارزه با تروریسم اسلامی دفاع از آزادیها و دست آوردهای بشریت در تمدن غرب بوده باشد ؟

همانطور که اسلامي ها مبارزه با امپریالیسم امریکا را وسیله حقانیت خود و اعمال ضد بشری خویش قرار میدهند , امپریالیسم امریکا نیز مبارزه با تروریسم اسلامی را وسیله ای برای حقانیت دادن به گسترش نظامی خود در سرتاسر جهان , و

تعرض به حقوق مردم آمریکا و چپاول بودجه دولتی به نفع کمپانیهای بزرگ قرار داده است.

همانطور که یك قرن جنایات امپریالیسم امریکا در جهان و دفاع از حکومتهای سرکوبگر و فاسد و منجمله اسرائیل چنان نفرتی را درمیان اعراب و مردم خاورمیانه برعلیه آن بوجودآورده که جریانات ارتجاعی اسلامی با پیوند زدن خود به این نفرت است که میتوانند بر موج عدالتخواهی و حق طلبی مردم سوار شده و اهداف سیاه و ضد آزادی خودرا در لفافه مبارزه با امریکا بپوشانند, همینطور هم جنایات جریانات اسلامی و در راس آن کشتار نیویورك چنان موجی از نفرت را برعلیه آنها بوجود آورده که به یکی از ارتجاعی ترین حکومت های نیم قرن اخیر در غرب اجازه داده است که بنام دفاع از آزادی بزرگ ترین ضربه را به آزادیهای مردم آمریکا بزند.

بنابراین , آنچه که در مقابل چشم ما میگذرد , بر خلاف آنچه که درظاهر بنظر میرسد, فقط جنگ امپریالیسم امریکاو جریانات اسلامی بر علیه یکدیگر نیست . جنگ اصلی جنگ هر دوی اینها بر علیه آزادیهای مردم است . دولت امریکا اینکار را در سراسر جهان و با مردم خود میکند و جریانات اسلامی نیز در سرزمینهای اسلامی و با هدف برقراری حکومتهای اسلامی یعنی سلب ابتدائی ترین حقوق انسانی.

این جنگ , یعنی جنگ هر دوی آنها بر علیه آزادیهای مردم است که دارای اهمیت میباشد و نه جنگ میان آنها . جنگ میان آنها بخودشان مربوط است چرا که جنگی است برای سلطه خود آنها . آنها زمانی دست در دست هم داشته اند و حالا بخاطر منافع خود در برابر هم قرار گرفته اند.

گروههای اسلامی مانند بن لادن و حمص با امریکا و اسرائیل مبارزه میکنند تا سلطه سیاه مذهبی خود را بر مردم این مناطق برقرار کنند , و امریکا و اسرائیل نیز بر علیه آنها مبارزه میکنند تا مزاحمت هائی را که بر سر راه سلطه گریشان بر جهان و مردم فلسطین بوجود آورده اند برطرف سازند.

بنابراین جنگِ میان آن دو , جنگ میان دو سلطه گر بر سر پایمال کردن آزادیهای مردم است و جنگِ مردم بر علیه هردوی آنها باید در مسیر مبارزه برای دفاع از این آزادیها و گرفتن سرنوشت خویش در دست خودشان باشد.

پایان

یادداشت ها

۱–"What is a salafy or Wahabi and their affiliation with saudi Government" pp ۱-۷. A document from internet site: www
Ummah.net/alsalafyoon/Englishosts/salafy.html

۲- Interview with Osama Bin laden titled as "Osama bin laden's transcript, Base destruction", conducted by Jamal Ismail in an unspecified location in Afghanistan, presented by Salah Najm, , aired June ۱۰, ۱۹۹۹, p.۶. You can find it at: www..liveindia. com / ladin/interview.html

۳-.Jean-Marie Javiere, English edition, translated by Harold J. Salemson and specially edited by Tony Hendra, "The little green book, "The astonishing beliefs of the man who has shaken the western world, Sayings of the Ayatollah Khomeini", p. ۱۶.

۴ - Ibid. p. ۱۷.

۵ - Brifault Robert, The mothers, v. ۱, p. ۳۷۶.

۶ - Robertson Smith w, Kinship & marriage in early Arabia, p. ۹۳.

7– سوره النساء , آیه ، 34, قرآن، ترجمه و تفسیر حاج شیخ مهدی الهی قمشه ای.

8- سورهٔ احزاب، آیهٔ 50 ، قمیشی.

9- سورهٔ النساء، آیه 3، قمیشی.

10-سورهٔ احزاب، آیهٔ 53، قمیشی.

11-سورهٔ احزاب، آیهٔ 32 .

12-سورهٔ احزاب، آیهٔ 33، قمیشی.

13-سورهٔ احزاب، آیهٔ 59 ، قمیشی.

14-سورهٔ احزاب، آیهٔ 31، قمیشی.

15-سورهٔ النحل، آیهٔ 125، قمیشی.

16-سورهٔ ا لنحل، آیهٔ 126، قمیشی.

17-سورهٔ النحل، آیهٔ 127، قمیشی.

18-سورهٔ محد، آیهٔ 4، قمیشی.

19-سورهٔ احزاب، آیهٔ 60، قمیشی.
20- سورهٔ توبه (برائت)، آیهٔ 73، قمیشی.
21-سورهٔ النساء، آیهٔ 56، قمیشی.
22-سورهٔ توبه، آیهٔ 29، قمیشی.
۲۳-Rodinson Maxime, Muhammad, English, p.۱۵۷.

24-ابن هشام، جلد دوم، فارسی، ص 642.
25-دشتی علی، 23 سال، ص 167.
26-همانجا.
27-ابن هشام، جلد دوم، فارسی، ص 964.
28- سورهٔ توبهٔ، آیهٔ 81، قمیشی.
29- طبری، جلد سوم، فارسی، ص 1188.
۳۰– Salafyon،"What is a salafy or Wahabi and their affiliation with Saudi Government"، p. ۲. A document from Internet site: www. Ummah.net/ alsalafyoon/Englishosts/salafy.html.

31-همانجا، ص 4.
32-سورهٔ النساء، آیه 115 .
۳۳- Jean-Marie Javiere، English edition، translated by Harold J. Salemson and specially edited by Tony Hendra، "The little green book، "The astonishing beliefs of the man who has shaken the western world، Sayings of the Ayatollah Khomeini".

34-همانجا، ص 16 .
35-همانجا، همان صفحه.
36-همانجا، ص 17.
37 - دکتر علی شریعتی ، امت و امامت ، صص 504 ، 604 ، 619 ، 620 ، 624 ، 627 . در علی میرفطروس، ملاحظاتی در تاریخ ایران، صص 121 و 122 .

38-همانجا ص 592 . در علی میرفطروس، ملاحضاتی در تاریخ ایران، صص 127،128.
39- دکتر علی شریعتی ، نقش انقلابی یاد و یاد آوران ، صصص 209-208 ؛ م.آ7 ؛ حسین وارث آدم، صص 267-268 ، م.آ19 . مقایسه کنید با نظر دکتر عبدل الکریم سروش در نشریه کیان ، شمارهٔ 5 ، مقاله "عقل و آزادی" همچنین نگاه کنید به : عبدالکریم شروش، حدیث بندگی و دلبردگی . از علی میرفطروس، ملاحظاتی در تاریخ ایران، ص 129 .
40-علی شریعتی ، شیعه یك حزب تمام . نقل از شجاع الدین شفا، تولدی دیگر، ص 32.
41 - مهندس بازرگان ، انقلاب در دو حرکت . نقل از شجاع الدین شفا، تولدی دیگر، ص 32
42- علامه محمد حسین نائینی ، تنبیه الامه و تنزیه المِله ، مقدمه توسط آیت الله طالقانی . از علی --میرفطروس، ملاحظاتی در تاریخ ایران، ص 129
.

43- مسعود رجوی ، تبیین جهان ، جلد 1 ، صصص 37 و 41؛ جلد 4 ، ص 11 و جلد 5 ، صصص 147-148 . از علی میرفطروس، ملاحظاتی در تاریخ ایران، ص 130.
44-مسعود رجوی ، سخنرانی ، نشریه مجاهد، شماره 83 ، نهم اسفند 64 . از علی میرفطروس ، ملاحظاتی در تاریخ ایران، ص 130 .
45 - نشریه مجاهد ، شمارهٔ 26 ، ص 10 . از علی میرفطروس، ملاحظاتی در تاریخ ایران، ص 128

46- مهدی ابریشم چی ، سخنرانی ، نشریه مجاهد، شمارهٔ 255 ، ص .23 از علی میرفطروس، ملاحظاتی در تاریخ ایران، ص .126 .
۴۷ - Jamaat Islami arty of akistan، Vision and Comment.

48-همانجا.
49-همانجا.

50- بنی قریظه" یکی از قبایل عرب یهودی بود که با آنکه مردم آن در جنگ با مسلمانان تسلیم شده بودند، با اینحال، به منظور تصاحب اموال، زنان و کودکان آنها ، به فرمان محمد 700 نفر از آنان را یکجا گردن زدند و تمامی اموال و دارائی و زنان و کودکان قبیله را بعنوان برده بین خود تقسیم کردند . طبری مینویسد پیغمبر "گفت تا چند گودال بکندند و یهودیان را بیاوردند و در آن گودال ها گردنشان را بزدند. شمار یهودیان ششصد یا هفتصد بود و آنکه بیشتر گوید هشتصد تا نهصد گوید." طبری، ص 1088، جلد سوم، فارسی، چاپ سوم.

51- سخنرانی خمینی بمناسبت سالروز تولد پیغمبر اسلام برای مقامات عالیرتبه جمهوری اسلامی .

52 - سخنرانی در برابر نمایندگان مجلس خبرگان در قم.

53- سورهٔ الفتح، آیهٔ 20، قمیشی.

54 -"ای مومنان (بدانید هر چه بشما غنیمت و فایده رسد) زیاد یا کم (خمس آن) خاص خدا و رسول و خویشان او و یتیمان و فقیران و در راه سفر ماندگان است ..." سورهٔ انفال ، آیه 41 .

55 - تاریخ یعقوبی ، جلد دوم ، ص 35 . از میرفطروس علی ، "مقدمه ای بر اسلام شناسی ، جلد دوم ، ص 67 ، چاپ سوم .

56- تجارب السلف ص .13 از میرفطروس ، همانجا، جلد اول ، ص . 36 .

57- ابن خلدون، مقدمه، جلد اول، صص 392-391 . از میر فطروس، همانجا، ص36 .

58- سیرت رسول الله، جلد اول، ص 655. در میرفطروس، همانجا، ص 38 .

59- دشتی علی، 23 سال، ص 308 .

60- همانجا. -

61- همانجا، ص 305 .

62- همانجا، ص 307 .

۶۳- Bowker John، Oxford concise dictionary of world Religions.

64- شفا شجاع الدین ، تولدی دیگر صص 418-419 ، چاپ آمریکا .

65- خمینی روح الله ، سخنرانی در مراسم "دهه فجر" ، 14 بهمن 1363 (فوریه 1985)

66- خمینی روح الله ، سخنرانی در مراسم سالروز تولد پیغمبر اسلام در 30 آذر 1363(21 دسامبر) .

67- سورهٔ النحل، آیهٔ 71، قمیشی.

68- سورهٔ الزخرف، آیهٔ 32، قمشه ای.

69- سورهٔ عمران، آیهٔ 26 ، قمیشی.

70- سورهٔ المائده، آیهٔ 38 ، قمیشی.

71- سورهٔ انحل، ایهٔ 75، قمیشی.

72- سورهٔ النحل، آیهٔ 76 ، قمیشی.

۷۳– Brzezinski K، Zbigniew، Power and Principle، Memories of the National Security Adviser ۱۹۷۷-۱۹۸۸، p. ۳۵۶.

74- خمینی روح الله ، کشف الاسرار.

75- خمینی روح الله ، سخنرانی در 12 آبان 1341

76– تلگراف شمارهٔ 199533 ، اگوست 11 ، 1979 ، ص2 . نقل از:

Thomas Hamond، Red Flag over Afghanistan، p.۷۰. West View Press, Beulder, Colorado, ۱۹۸۴.

۷۷–Interview with Osama Bin laden titled as "Osama Bin laden's transcript، Base destruction"، conducted by Jamal Ismail in an unspecified location in Afghanistan، presented by Salah Najm، aired June ۱۰، ۱۹۹۹, p. ۲. You can find it at: www.liveindia.com/ladin/interview.html .

78- همانجا

۷۹–"What is a Salafi or Wahabi and their affiliation with the Saudi government"، p. ۶. A basic documents from Salafyon or Wahabis، you can look at it at:www.ummah.net/alsalafyoon/englishposts/salafy.html

80- همانجا، ص 9.

۸۱- Vision and Comment، section: Basis of Society، Jamaat Islami of Pakistan

82–خمینی در سخنرانی اش در 12 آذر 1341 (اکتبر 1962) اظهار داشت": روحانی با اقتصاد مملکت مخالف نیست .تهمت هائی می زنند. پانصد سال مسلمانان ، تمام قطب ارضی را حفظ و اداره کردند. رجوع کنید به تاریخ . به اینکه خلفاء ، خلفای جور بودند ، با همین برنامه اسلامی بر عالم حکومت میکردند. آیا اسلام راه ترقی ندارند؟

83- ما در حالیکه همگی بر سر اهمیت این موضوع که باید ارتش را در حال آماده باش نگه داریم توافق داشتیم ، و این چیزی بود که هایزر بخاطر آن به ایران فرستاده شده بود-ولی جمع ما در مورد اینکه این امر باید به چه منظوری انجام گیرد مختلف العقیده بودیم".
Brzezinski K، Zbigniew، ower and rinciple، Memories of the National Security Adviser ۱۹۷۷-۱۹۸۱، p. ۳۷۹.

84- همانجا، ص 383.

85- همانجا، ص 37.

86- همانجا، ص 379.

87- همانجا، ص 396.

88- همانجا، صص 367-368.

89- همانجا، ص 381.

90- همانجا، ص 383.

[۹۱]–John F. Burns & Steve Le Vine. "How Afghanistan's stern rulers took power"، Los Angeles Times May ۱۳th ۲۰۰۱ page A۳.

[۹۲]-Bulent Aras/Gokhan Basik، The Mystery of Turkish Hizb-al- lah، Middle East policy، Volume IX، June ۲۰۰۲.

93- همانجا.

[۹۴]–Kurdish Observer، a Kurdish daily news، jan ۲۶، ۲۰۰۰.

[۹۵]-Bulent Aras/Gokhan Basik، The Mystery of Turkish Hizb-al-lah، Middle East olicy، Volume IX، June ۲۰۰۲.

[۹۶]–Los Angeles Times، May ۱۳، ۲۰۰۱، p. A۳.

[۹۷]-Interview with Osama Bin laden titled as "Osama Bin laden's transcript، Base destruction"، conducted by Jamal Ismail in an unspecified location in Afghanistan، presented by Salah Najm، aired June ۱۰، ۱۹۹۹, p. ۳. You can find it at: www.liveindia.com/ladin/interview.html.

منابع خارجی

Abu-obeidollah-qasem-ibn-e-salam, Al-Amval Egypt (۱۹۳۳).

Ahmad-ibn-e-Abi-yaqoob,Yaghoobi History, Tehran , Iran, ۱۹۶۴.

Bowker John, Oxford concise dictionary of world Religions, Oxford university ress, ۲۰۰۰.

Brifault Robert, The mothers: a study on the origin of the sentiment and institutions. ۳ vol. New York: Macmillan, London: Allen and Unwin; ۱۰۵۲ (۱۹۲۷).

Brzezinski Zbigniew K, ower and rinciple, Memories of the National Security Adviser ۱۹۷۷-۱۹۹۸, New York & Toronto, McGraw-Hill Ryerson Ltd., Toronto, ۱۹۸۳.
Bulent Aras/Gokhan Basik, The Mystery of Turkish Hizb- al- lah, Middle East olicy, Volume IX, June ۲۰۰۲.
Halali Muhammad Taqi-Ud-Din Dr., and Muhsin Khan Muhammad Dr., Translaters, Quran, King, fahd complex for the printing of Holly Quran, Madina, Kingdom of Saudi Arabia.
Jamaat Islami arty of akistan, Visions and comment. Jean-Marie Javiere, "The little green book, The astonishing beliefs of the man who has shaken the western world, Sayings of the Ayatollah Khomeini", English edition translated by Harold J. Salemson and specially edited by Tony Hendra. Bantam books, inc., ۱۹۷۰, USA & Canada.
Robertson Smith W. Kinship & marriage in early Arabia, edited by S. A. Cook, London, ۱۹۰۳.
Rodinson Maxime, Muhammad, Translated in English by Anne Carter, The new press, NY(۱۹۷۱)
Salafyoon, "What is a Salafy or Wahabi and their affiliation with Salafyon, Saudi Government , a basic document from Salafyon (Wahabis), from Internet site: www.UmmahNet / alsalafyoon/Englishosts/salafy.html.
Samhoodi, Vafa-al-vafa (History of Madina), Cairo.
Shakir M. H., Translator, Quran, Tahrike Tarsile Quran, Inc. New York.
Zafrulla khan Mohammed, Quran, Inter links publishing group, inc., New York

منابع فارسی

ابن خلدون , مقدمه , تهران , ایران , 1966.
ابن هشام , سیرت رسول الله، رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی , چاپ سوم (1377)، انتشارات خوارزمی، تهران.
دشتی علی , 23 سال, تهران , ایران ,
خمینی روح اله , سخنرانی در برابر نمایندگان مجلس خبرگان در قم
خمینی روح اله, سخنرانی در مراسم دهه فجر, 14 بهمن 1363(ژانویه 1985)
خمینی روح اله, سخنرانی بمناسبت سالروز تولد پیعمیر برای مقامات جمهوری اسلامی.
طبری محمد بن جریر، تاریخ طبری، جلد سوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده،چاپ سوم (1363)، انتشارات اساطیر، تهران.
میر فطروس , علی , مقدمه اسلام شناسیمحمدبن میر خواند, روزه الصفا, انتشارات پیروز, تهران, ایران 1959
نخجوانی, هندوستانی , تجارب السلف , انتشارات طهوری , تهران , ایران , 1965.

فهرست اعلام